صراطِ مستقیم فارسی

سیفی

یعنی

ملفوظات حضرت سید احمد شہید بریلوی قدس اللہ روحہ

۱۲۱۱ھ ——— ۱۲۴۶ھ

جمع و ترتیب

- سید محمد اسماعیل شہید علیہ الرحمۃ
  م — ۱۲۴۶ ہجری

- مولانا عبدالحئ بڈھانوی علیہ الرحمۃ
  م — ۱۲۴۳ ہجری

المکتبۃ السلفیۃ شیش محل روڈ لاہور ۲

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

حمدیکه شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد در حیطهٔ بیان احدی جز ذات پاک وی نمیگنجد و برهان
ساطع این بیان از مطلع کلام تقدس التیام لَآ اُحْصِیْ ثَنَآءً عَلَیْكَ اَنْتَ كَمَآ اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِكَ بر مفارق
جمهور انام مید رخشد و شکریکه حق آلای بی حصر احصای وی را که در هر لمحه بر نقطهٔ انسانی که مرکز دائرهٔ لطف رحمانی است
ریزان میماند ادا نماید از هیچ مخلوق بر نمی آید چه این شکر خود نعمتی است که بخشش هیچ نعمتی نمی نشیند و مناسبت مسقایست
وے نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق و امر که مسمی بشخص اکبر است با هزاران امثال خود در میادی ایجادی قدم نهاد
الی ابد الآباد تکاپوی بقیاس کند و با خطرهٔ موازنهٔ شکر نعما رود خیالش نگذرد بجز عرق شرمندگی رونق بخش جبین
قصور آگین خود نیابد و بهزاران زبان معترف بیزبانی خود شده توقیع وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا
را بجملهٔ بندگی بر عجز خود شاهد عدل پیش آرد پس ازین مشت خاک شمار حمد و شکرش نمی آید مگر آنچه او تعالی بلطف عمیم
خود بآن امر میفرماید ناچار چاره کار این بیچاره آنست که از حول و قوت خود مبری گشته اتباعاً لامره تعالی
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ گفته گاهی سر از جیب قصور بیرون نکشد و به نکته وکالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود از
پاک بیچون و بیچگون بتعلیم حمد و شکر خود این ناچیز محض را نواخته فرا رسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام

بمذاق کام جان بخشد و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم راہمدم وہم نفس و مونس نفس خود وزد و درود نامحدود بر علم عرصهٔ وجود صاحب مقام
محمود مطلع جریدهٔ اصفیا مقطع قصیدهٔ انبیا رونق افزای چمن اصطفا گل سرسبد گلشن اجتبا مضمون کتاب ایجاد
تکوین مقصود خطاب ارشاد و تلقین طغرای فرامین تکلیف و تشریع خط کش دواوین تدلیس و تلبیس اعنی احمد
مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله واصحابه اجمعین وعلی تابعیه
ونوابه الی یوم الدین وعلینا معهم وفیهم برحمتک یا ارحم الراحمین. اما بعد میگوید
عاجز ذلیل الراجی لرحمة الله الجلیل بندهٔ ضعیف محمد اسمعیل که نعم الٰهی درباره این ضعیف نامتناهی ست واز
اعاظم آن حضور محفل هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب هدایت مرکز دائرهٔ ولایت دلیل
سبیل فلاح و رشاد رهنمای طریق استقامت و سداد مظهر انوار نبوی منبع آثار مصطفوی سلالهٔ خاندان صلب طاهر
سید الاولیا اعنی علی مرتضی نقاوهٔ دودمان سبط اکبر سند الاصفیا اعنی حسن مجتبی مقتدای اصحاب شریعت پیشوای
ارباب طریقت هادی زمانه مرشد یگانه سراج المحبین تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد متع الله المسلمین
بطول بقائه ونفعنا وسائر الطالبین باقواله وافعاله واحواله ست واین ضعیف در
اوان حضور آن مجلس ملائک انس باستماع کلمات هدایت آیات فائز گردیده پس محض نصیحت عامه مسلمین و
خیرخواهی جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که درین فیوض الهیه و فوائد سعادتیه غائبین همراه حاضرین اشتراکی بهم رسد
وطریق آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید قفس تحریر نیافته اگرچه از عیان تا بیان و از حضور تا غیبت
تفاوتیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست که الشاهد یری ما لا یراه الغائب بران شاهد عدلست لیکن
بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله همت در اتمام این امر بسته بنیت خالص از ته دل درست نمود
سعی بیش از بیش بجا آورده در اثنای تحریر این کتاب مستطاب باوراقی چند که جناب افادت مآب قدوهٔ فضلای
زمان زبدهٔ علمای دوران مولانا عبد الحی دام الله برکاته که در سلک ملازمان آن عالی جناب باریافتگان حضور آن
والاجناب منسلک بودند پاره از مضامین هدایت تکمیل را که از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان شنیده در آن

اوراق تحریر کرده بودند فائز گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمیده باب ثانی وثالث این کتاب را بر آن
کلام هدایت التیام بعینه مشتمل ساخت اگرچه احسن واولی در تالیف این کتاب چنان می نمود که بطوریکه در تحریر اکثر
مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان هدایت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد
و در تمامی مضامین همان راه پیموده می شد لیکن ازبسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآب
علیه افضل الصلوات والتسلیمات در بدو فطرت مخلوق شده بنا علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه وراه دانشمندان
کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود لهذا ادراک این اسرار غامضه و مضامین عمیقه بدون تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات
و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذهان اهل زمان که بر علوم رسمیه معتاد اند از محض ترجمه
آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار می نمود لهذا در بعضی مقامات گونه از تقدیم
و تاخیر و در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین
فخر العرفاء الکاملین اعلم بالله الشیخ ولی الله قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذهان مستمعین بعمل آورده شد
و معهذا این ضعیف هر پاره را ازین کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده تا غث از سمین
و مقصود از غیر مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب اختلال عقل ناقص این هیچدان راه یافته باشد باصلاح
حضرت ایشان منجبر گردد و این کتاب را بالصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب ساخت
و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانید و مبادی را بلفظ تمهید و مقاصد را
بلفظ افاده مصدر ساخت وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ مقدمه و آن مشتمل بر افاده ایست افاده ۱
باید دانست که ثمره شریعت و طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا تصریحی است ازان وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ تلویحی است بآن این
مسئله اگرچه مجمع علیه صوفیه کرام است بلکه متفق علیه طوائف انام مگر اینجا نکته ایست بس باریک که اکثر اهل زمان ازان
در غفلت و نسیان اند و آن تمیز است درمیان حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور بحب
عقلی است چه اول از واردات مبادی سلوک است و ثانی از کمالات انبیاء کرام و مقامات اولیاء عظام
اکثر عوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه باشارات شرعیه پنداشته در تطبیق سیر انبیاء و اولیا با حوال

اہل عشق و مواجید تشویشات بیحاصل بکار می برند حال آنکه سیر این بزرگواران ہیچ گونه بواردات این سالکان
مطابقت پذیر نیست تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق قلقی و شورشی است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید
و در تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن مقصود و وصال آن محبوب است موقع اول این قلق قلب است
که محل جمیع کیفیات نفسانیه او ست و ثانیاً سائر قوای باطنه و نهایتش اضمحلال و از خود رفتگی طالب است در
وجدان مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود و شورش آن قلق و اضطراب فرو می نشیند کیفیتیکه مسمی بعشق است
زائل میگردد و مراد از حب عقلی انبعاث داعیه طلب چیزی است که طالب بر فوائد و منافع او و احتیاج خود بسوی او
مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق طریق طلب را بروی سهل گردانیده و بایں سبب کمر ہمت در طلب او
بسته و هر حیله که در کیسه فکر خود میداشت بر طلب او باخته و از سر و سامان خود در گذشته اختیاراً لا اضطراراً و موقع
اول این عقل است که خزانه معلومات است و ثانیاً در سائر قوای باطنه همین داعیه سریان میکند مثل سریان آب
از اصل شجر در برگ و ثمر او پس در عقل چه افکار و انظار است که برای تحصیل او درست میکند و در قلب چه عزائم و همتها است
که در طلب او می انگیزد و در جوارح چه مشقت ها و ترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می پسندد و چنانکه
نتیجه حب اول فناء علم است یعنی غیبت و عدم شعور بما سوای محبوب حتی که بنفس خود هم چنین ثمره حب ثانی فناء همت
است یعنی هر چه میگوید از محبوب می گوید و هر چه می شنود از آن می شنود و هر فکری و نظری که نتیجه اش جز تحصیل
محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل وساوس لا یعبأ بها است و هر حبی و بغضی و استحسانی و کراهتی که بملائم
و منافر محبوب و طریق او نباشد مثل او از قبیل عوارض لَا یُلْتَفَتُ اِلَیْهَا است بالجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید
طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر حکومت و فرمانروائی خود فرا گرفته بخلاف حب اول که امتلاء تمام باطن محب
شرط تحقق آن نمی تواند شد چه بسا است که عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود لَا سِیَّمَا عِنْدَ التَّعَارُضِ بَیْنَ
الْمُحَبَّتَیْنِ مثلاً نوجوانی متدین بار بوالدین را عشق زنی یا مردی بهم میرسد از بسکه شارع یا والدین که نزد او
محبوب بحب عقلی اند تعرض ازین امر می نمایند هر آئینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را مکروه و
مبغوض از صمیم عقل میدارد گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه متعلق اولی او عقل است
و از آنجا جنود او بقوای طبعیه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض را هیچگونه در آن راه نیست و چنانکه حب

اوّل بعد وجدان محبوب زائل میگردد ولهب آن منطفی میشود وهیجان حب ثانی بوصال محبوب بازدیاد می بند
از یک بهزار می شود وسعی میکو که هرگز آن وسعت قوت در هجر متصور نیست چه اوّل مبنی بر فقد بود ومشروط بهجر
و اِذَا فَاتَ الشَّرْطُ فَاتَ الْمَشْرُوْطُ وثانی بر علم فوائد ومنافع محبوب و بر دانستن کمالات او واحتیاج بسوی او واین
معنی در وصال واضح تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد واجمال بتفصیل منشرح میشود مثلاً عطشان را
نزدیک عروض حالت عطش یعنی هیجان حرارت در معده وسوزش در سینه وخشکی برلب بنسبت آب عشقی بهم رسید
یعنی از جذب طبیعت او میلانی بسوی آب وقلقی وکربی بنا یافت او مریز ندا اگرچه از کسی نشنیده باشد که آب مسکن
عطش است واگرچه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد چون در عین شدت عطش با آب
زلالی میرسد و از ان سیراب میشود وآن سیرابی در هر بن موی او سرایت میکند دران زمان یک حالتی وارد می شود
که تعبیر از ان بجز نسیان ما سوای آب نتوان کرد بلکه بسا است که خماری شبیه بسکر او را بهم میرسد بسبب آن
ساعتی از خود رفتگی بدست می آید وآن حالت عطشیه بالکل زائل میگردد واهل زراعت وفلاحت را نسبت
آب حب عقلی است چه میلان آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعاً میدانند که مزارع ومراعی وریاض
آنها که سرمایهٔ معاش واساس حیات است بدون آن آب صورت نه بندد وبالجمله شدت احتیاج خود را بسوی
آب وکثرت منفعت او را در حبوب وثمار دانسته داعیهٔ طلب آن از عقل ایشان سر بر آورده وهمگی همت ایشان
را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تضرعات وادعیه است که در طلب باران از ایشان صادر میشود وچه
حیل وتدبیرات است که در ترکیب ولابات وسوانی ودوالی از ایشان صورت می بندد وچه مشقتها است که در
حفر آبار وکری انهار وکشیدن غرب ودرست کردن حیاض شب در روز برایشان وبرهائم ایشان میگذرد و
ایشان آنهمه را کمال وافتخار خود دانسته بتمامی جهت خود واستغراقی در امثال این امور سرگرمی وچالاکی در تحصیل
آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت وسستی عزیمت را دران دخلی نیست واگر احیاناً کسی از ایشان درین امور فاتر الهمت
شود هر آئینه او را مطعون وملام خواهند کرد وبسفاهت ودون همتی او را منسوب خواهند نمود وهر قدر یکه آب بدست
ایشان می آید بر فوائد ومنافع او بعین الیقین مطلع میشوند بتمام جهد وسعی خود واد مشاقیکه در طلبش تحمل کرده بودند
بجا می انگارند وبآن فرحان وشاکر میشوند ودر تحمل مشاق چالاک تر میگردند چون این مقدمه ذهن نشین شد

پس باید دانست که حق جل و علا بعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده اصطفا کرده بمحض عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهر دو از آن به نسبت خود هدایت میکند و ایشانرا باین دو سعادت دو جهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتایج آن مفتخر و مباهی میگرداند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ و هر یکی را ازین نوعین اسبابی و مویداتی و آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص میدارد و از بسکه طالب راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر همین امور میشناسد لهذا این امور را بوجوه تمایز فیما بین النوعین ملقب ساخته شد **افاده ۲** از بسکه حب ایمانی را احوال و مقامات و نتایج و ثمرات او منتهی به نبوت می شد این طریق را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده شد و از بسکه حب عشقی را احوال و مقامات و نتایج و ثمرات او منتهی بمعرفت اضمحلال حقائق اشیا در جنب وجود حضرت حق که آن معرفت خلاصه ولایت است می شد بنا علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای آن معرفت است براه ولایت و نسبت ولایت مسمی کرده آمد **افاده ۳** اکابر این امت یعنی ائمه طریقت و پیشوایان حقیقت اگرچه بکمالات طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل راه ولایت نفرموده و در مباحث او مستقلا لب نکشوده و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ نموده لهذا چنان مناسب نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیما بین المحبین عقد کرده شود و از بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سائر ابواب کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از رذائل و تحلیه آن بفضائل و بجا آوردن عبادات شرعیه بطریقیکه مقصود شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین کتاب که مشتمل بر تخلیه و تحلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و مؤخر از بیان وجوه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سر رشته کار خود بدست آید و سالکین راه ولایت را ثمرات سعی خود رو نماید و نیز اکابر طریقت اگرچه در تعیین مبادی راه ولایت از اذکار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی بیش از بیش بکار برده اند اما بحکم آنکه مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد * اشغال مناسبه هر وقت و ریاضات ملائمه هر قرن جدا جدا می باشد لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال

کوششها کرده اند بنا علیه مصلحت وقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال مرعیه
که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشغال بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه اکتفا نموده
شود که این طرق ثلثه اشهر الطرق اند پس تجدید اشغال این طریق معنی از تجدید اشغال دیگر طرق است و از بسکه حصول
نسبت ولایت سلوک راه نبوت را آسان میگرداند و صاحب نسبت ولایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل
تواند کرد لهذا احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمله طریق سلوک راه نبوة است گردید و بالله
التوفیق و بیده ازمة التحقیق **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت و طریق ولایت
و آن مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت و آن مشتمله چهار هدایت است هدایت
اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن مشتمله دو افاده است **افاده ۱**- باید دانست که سبب عادی
برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر است اما ذکر و فکر که سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر
و فکریست که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده
خواهد شد **افاده ۲**- اما سبب حصول عشق پس تصویرش اینست که چنانکه نار که الطف و صفی و اعلای عناصر است
باجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است ممتزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع احیاز عنصریه است جذب
می کند تا او را فانی در خود گرداند و همرنگ خود در آثار و احکام بسازد و لیکن چون غبار یکه مجتمع در جو بوده توده شده
است عائق از صعود آن دخان بجانب حیز ناریه میشود لابد که درمیان اقتضای ناریه و اقتضای غبار تزاحمی و تعارضی بهم میرسد
و باین سبب صوت هائله رعدیه و شعل ناریه برقیه حادث میشود تا اینکه اجزای ناریه بسبب شدت و حدت خود بعضی عوائق
تحویل باب کرده بسوی ارض میرسند و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازند تا اجزای لطیفه دخانیه را
کشان کشان بجانب حیز خود برده فانی و متلاشی در خود گردانند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی حضرت بیچون است
در نشار الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش ذاکر بِالطَّرِیقِ الْمَعْهُودَةِ فِیمَا بَیْنَ الصُّوفِیَةِ لِلذِّکْرِ الْجَهْرِیِّ
الْمَوْضُوعَةِ لِدَفْعِ الْوَسَاوِسِ وَجَمِیعِ الْخَوَاطِرِ وَتَنْقِیَةِ الْأَرْوَاحِ از نور و سکینه و التذاذ ما لا مال می سازد همچنین
خیال و وهم او را بِالطَّرِیقِ الْمَشْهُورَةِ فِیمَا بَیْنَهُمْ لِلذِّکْرِ الْخَفِیِّ الْمَوْضُوعَةِ لِوِجْدَانِ الْحَلَاوَةِ بِهٰذَا اللَّفْظِ
وَلِحُصُولِ الْاِلْتِذَاذِ بِالْخَلْوَةِ وَالسُّکُوتِ وَالتَّنَزُّهِ عَنِ الْمُخَالَطَةِ مَعَ النَّاسِ وَالْمُکَالَمَةِ مَعَهُمْ

اضمحلالی و خمولی می بخشد خواهد که مجرد همین لفظ این معنی حاصل شده باشد خواه بضم نفی یا صفات دیگر طالب را
ازان انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق ست در نشار علم که الطف و اعلای تجلیات و
اقرب آنها ست بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد بحت ست در ذهن
او استقراری میگیرد بحیثیتیکه بصر بصیرت او دائم المتوجه بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت دراکهٔ او مثل چشم
و مقصور النظر علیٰ ذلک المفهوم گردد و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر بر نزند اگر احیاناً خطرهٔ ماسوا
در ذهن خطوری کند هر آئینه مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب و این مسمی بفکر ست نزدیک قوم بالجمله چون
طالب با دراک و همت خود درین مفهوم استغراقی قوی حاصل میکند و آن تجلی پیوند جان او میگردد و الطف
اجزای سالک را که روح الٰهی اوست ذکر خود ساخته و با او امتزاجی بهم رسیده او را باصل خود میکشد و روح
الٰهی که از عالم پاک ست وَقُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ در شان اوست و بسبب محبوسیت باین مشتی خاک اصل
خود را نسیان کرده و آئینهٔ ادراک او زنگ خورده بود چون بنور این تجلی روی او مصقل گردیده و عکس کمالات
حق در خود دیده که اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهٖ اشارتیست بآن و وطن فراموش کردهٔ خود را بازیاد نموده
اقتضای وصول باصل خود میکند پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از
استقرار این تجلی حاصل کرده اقتضای صعود به حظیرة القدس میکند و تقاضای لحوق برفیق اعلی مینماید اما چون غبار
بشریت مانع لحوق او به حظیرهٔ تقدس میگردد ناچار تزاحمی در مابین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود و باین
سبب شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمه که ملقب بروح طبی ست حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت
غضب یا انبساطی و انشراحی در وقت فرح بالجمله این شورش و تغلغل که در روح نفسانی حادث شده طالب را
دیوانه وار و مستانه شعار میگرداند و عقل و فکر او را برهم میزند و بسا است که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت
و حدت این اُنست بفیافی و میادین و وحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث زردی رنگ و
اشکباری بهم میرسد و همین کیفیت مسمی بعشق است و ازبسکه حامل این کیفیت روح حیوانی است این را حب نفسانی
مسمی کرده شد و این کیفیت آناً فآناً متزاید میشود تا که حجاب بشریة و نکرة منخرق شود و غبار نفسانیه پاش پاش
گردد و ثمرهٔ این حب مترتب شود هدایت ثانیه در بیان مؤیدات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است

افاده ۱- از عمده مویدات حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با انام چه روح حیوانی را باین امور رقتی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تعلق و شورش و گرمی سریع تر **افاده ۲** از جمله مویدات آن استماع الحان خوش و صوت دلکش و قصص شوق آمیز و اشعار عشق انگیز است **افاده ۳** از جمله مویدات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طبی باشد مثل کثرت منام و مداومت بر اغذیه کثیفه و امثال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست **هدایت ثالثه** در بیان آثار حب عشقی و آن مشتمل بر پنج افاده است **افاده ۱** از جملهٔ آثار آن اینست که این حب بالذات مقتضای انخراق حجاب بشری و وصول روح الهی باصل خود میکند و بس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع باشد خواه قانون ادب و نه ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت محبوب خود باشد خواه غیر آن نه دانی که مقصود ازین کلام آنست که ارباب عشق و مواجید مقید بقیود شرعیه و متادب بآداب عرفیه و طالب رضای مولی و ملتزم متابعت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم نمی باشند حاشا و کلا بلکه مقصود آنست که این حب بالذات مقتضی این امور نیست بلکه محض اضمحلال صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذو الجلال میخواهد به هر طریقیکه بدست آید خصوصیت هیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلاً اگر صاحب اینحال را طریق حصول مقصود خود در استماع مزامیر و عشق مجازی و شغل برزخ و تخلیه اوقات از اذکار و طاعات و مثال آنها از امور ممنوعه شرعا بهم رسد البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت اگرچه آن صاحب حال از راه تدین و تشرع از ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازالهٔ آن جهد کند آیا نمی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهدهٔ جمال معشوق و قرب و وصال او مطلوب میباشد اگرچه آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکه بسا هست که این معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده بازی و آمد و رفت در مجلس خود ممانعت می کنند و از قرب و جوار بلکه از محله و دیار خود اخراج می نمایند حتی که نوبت بسب و شتم و لگدکوب میرسد و آن عشاق هیچگونه از دید وادید و از آمد و رفت محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود و تحمل غضب آنها نمودن و جان در کوی آنها باختن را کمال فخر و علو همت می شمارند چنانچه کلمات نظمیه و نثریه آنها دلالت صراحة برین میدارد و آیا نمی بینی که کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان آوردن و حرف گله کسی

برزدن چه قدر باعث رنجش آن شخص میشود و در مقام عقلی بکدام پایه می افگند معهذا ارباب عشق مجازی
در بیان امثال این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود را با مثال این مضامین رنگین و مزین می
سازند بالجمله مقصود ازین کلام اهانت حب عقلی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتیست بسوی فرقیکه درمیان حب
عشقی و حب عقلی ہست **افاده ۲** ازجمله آثار آن تفرد ہست یعنی قطع علائق ماسوای محبوب و تنگدلی از عروض مشاغل
متشتته و ہجوم علائق متکثره و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی و سیاست مدنی و اقامت
جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اہل قرابات و امثال آن و لہذا از تزویج
که اصل ہمه علائق ہست نہایت نفرت و وحشت میگیرد **افاده ۳** ازجمله آن شدت تعلق قلب ہست بمرشد خود
استقلالاً یعنی نه بآن ملاحظه که این شخص نا ودان فیض حضرت حق و واسطه ہدایت اوست بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق
ہمان می گردد چنانکه یکی از اکابرین طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت شد من تجلی فرماید ہرآئینه مرا باو
التفات و رکار نیست **افاده ۴** ازجمله آثار آن عدم اعتناست بعلوم و طاعات ظاہر چه اشتغال باین علوم ازجمله نظم
و ترتیب امور متشتته ہست و ازبسکه کار او بساطت در بساطت ہست اشتغال بامثال این امور کار و بار او را
پریشان میسازد **افاده ۵** ازجمله آثار آن عدم تفطن علاقه ایست که درمیان ظاہر شرع و باطن آن واقع است
تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی ہست و آن تعلق قلب ہست بحضرت حق جل و علا و این تعلق را
انحای ہست مختلفه که ہر یک را از ان انحاء نسبتی می نامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور ہست و ظاہر
جمع نحو
و آن امتثال اوامر و انتہا از مناہی است و در مابین این افعال ظاہره و آن تعلقات قلبیه علاقه ایست بس
باریک که قبله ارباب تحقیق و کعبه اصحاب تدقیق اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح و تفصیل آن موفق شده اند پس
ہرکسیکه بوجدان خود متفطن آن علاقه میشود عبادت او سراسر مغز بی پوست میگردد و احوال و ممتزج بافعال
می شود و الا آن شخص قشری محض و متقشف محض میگردد اگر فقط تمسک بظاہر افعال شرعیه کرده باشد و الا
شعبه از الحاد در عقائد او راه می یابد اگر فقط تمسک بباطن شرع نموده ظاہر را از درجه اعتبار ساقط داند و ازبسکه
تفطن باین علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در وحدت احوال ہست صاحب حب عشقی را درین میدان جولانی نیست
الا بتقلید ارباب حب عقلی و ازین آثار مذکوره تا آثار دیگر که بسبب تنگی مقام در قلم تحریر نیامده پی بردن اہل فطانت

چندان عسیر نیست اَلْعَاقِلُ تَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ **هدایت رابعه** در بیان ثمرات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است

افاده ۱- چون بسبب حدت و شدت کیفیت عشقیه قوت جذب تجلی علمی و کمال [illegible] ب روح الٰهی غبار
شهادت و مثال منکشف میگردد و حجب نورانیه و ظلمانیه منخرق میشود لا بد بنابر انجاز وعده که منطوق کلام لازم
الوثوق وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا است و مدلول کلمه فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ است مشاهده
جمال لایزال حضرت ذو الجلال دست میدهد و معنی قرب و معیت که مضمون أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي
وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي و اِحْفَظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ که معبر وصال است هویدا میگردد و در جلدی تپ و
تابی و قلق و اضطرابی که در وقت حرمان و هجران تحمل کرده بود حاصل سرور و ابتهاج و خلعت مکالمه و مسامرت بدست
می آید بالجمله سراسیمگی بالفت مبدل میگردد و وحشت بانست **افاده ۲** باز چون قائد توفیق دست این مدهوش
ابتهاج مشاهده را گرفته ببالا میکشد مقام فنا و بقا از پردهٔ اختفا رو بظهور می آرد بیان اجمالش آنکه چنانکه آهن پاره
را در آتش می اندازند و زبانهار آتش او را از هر جانب محیط می شود بلکه اجزای لطیفه ناریه در نفس جوهر آن
آهن پاره مداخلت می نماید و شکل و لون او را همرنگ خود می سازد و حرارت و احراق که از خواص نار است با او
می بخشد هر آئینه آن قطعه حدیدیه معدود از جمله قبسات ناریه خواهد شد نه بآن معنی که آن حدید از حقیقت خود متبدل
شده بنار صرف متحول گردیده که این امریست بدیهی البطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن
بسبب هجوم جنود شعل ناریه جدید تبش مع آثار و احکام خود در و بظهور آورده در زاویهٔ اختفا خمول ورزیده پس هر چه بر نار
از آثار و احکام مترتب می شد همان آثار و احکام تمامها بی کم و کاست بر آهن پاره هم میتواند شد نی بلکه آن
آثار و احکام حالا هم مترتب ناری است که آن آهن پاره احاطه کرده اما چون آن نار این آهن پاره را مرکب
خود ساخته عرش سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام را بآن آهن پاره نسبت می توان کرد چنانچه
وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي تصریحی است از آن فَأَرَادَ رَبُّكَ تلویحی است بآن القصه اگر آن آهن پاره را
درینحال مجال مقال بودی هر آئینه بصد زبان آوازهٔ عینیهٔ خود با نار و غلغلهٔ اتحاد و نار با حدید در گنبد افلاک انداختی
البته ساعتی از خود رفته و ز حقیقت خود غافل گشته باین کلمه متکلم شدی که من انگری از آتش سوزانم و منم
آنکه کار و بار طباخان و حدادان و صواغان بلکه جمیع ارباب صنایع منوط بمنست همچنین چون امواج جذب و کشش

رحمانی نفس کاملہ اینطالب را در تعریج بجارا حدیث میکشد زمزمۂ انا الحق ولیکن فی جیبی رسول اللہ ازان سر برمیزند که کلام ہدایت التیام کنت سمعہ الذی یسمع بہ وبصرہ الذی یبصر بہ ویدہ التی یبطش بہا ورجلہ التی یمشی بہا ودر روایتی ولسانہ الذی یتکلم بہ حکایتی ست ازان وقال اذا قال اللہ علی لسان نبیہ سمع اللہ لمن حمدہ ویقضی اللہ علی لسان نبیہ ما شاء کنایتی ست ازان این مقامیست بس باریک ومسئلہ ایست بس نازک باید که دران نیک تامل کنی وتفصیل درا بر مقامی دیگر تفویض نمائی
شعر وراء ذالک فلا اقول لانہ + سر لسان النطق عند اخرس زنہار برین معاملہ تعجب نمائی وبانکار پیش نیائی زیراکہ چون از نار وادی مقدس ندای انی انا اللہ رب العلمین سر بزد اگر از نفس کاملہ کہ اشرف موجودات ونمونہ حضرت ذات ست آواز انا الحق برآید محل تعجب نیست واز جملہ لوازم این مقام صدور خوارق غریبہ وظہور تاثیرات قویہ واستجابت دعوات ودفع بلیات ست کہ لان سالنی لاعطینہ ولان استعاذنی لاعیذنہ مصرح ست باین معنی واز جملہ لوازم آن ظہور نکبت ووبال بر عدو بد سگال اینصاحب حال ست کہ من عادی ولیا فقد اذنتہ بالحرب مفید ہمین مضمون است **افادہ ۳** باز اگر لطیفہ دیگر از غیب جذبی جدید از پردہ لاریب با وی میرسد ادراک او وسعتی بس عظیم وبینائی بس فخیم پیدا میکند کہ بسبب آن اضمحلال جمیع حقائق کونیہ وموجودات امکانیہ در جنب ذات بیچون ہویدا میگردد ونسبتی کہ مابین نفس اینطالب وحضرت حق ظاہر شدہ بود ہمان نسبت در میان ہر چیزی کہ در عرصہ وجود بظہور رسیدہ وحضرت حق روشن میگردد وبالجملہ انبساط قیومیہ حضرت حق بر بساط وجود وقیام این حقائق متکثرہ بآن ذات متوحدہ مدرک میگردد وبمضمون ہو الاول والاخر والظاہر والباطن وہو بکل شیء محیط ولو انکم دلیتم بحبل الی الارض السابعۃ السفلی لہبط علی اللہ دم میزند سبحان اللہ زہی تاثیر جذب عشقی وخہی جذب تجلی علمی کہ بسبب آن این مشتی خاک در مقام مقدس وپاک چہ قدر چالاک گردیدہ واین تراب مہین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چہ مقعد صدق ومقام کریم یافتہ **شعر** جسم خاک از عشق بر افلاک شد + کوہ در رقص آمد وچالاک شد + عشق جان طور آمد عاشقا + طور مست وخر موسی صاعقا + واز لوازم این مقام ست دم زدن از حدوث ولب بمعارف الہیہ کشودن وترنم بمضامین این ابیات نمودن **شعر** آنچہ نی می گوید اندر زیر وبم + فاش گر گویم جہان برہم زنم + جملہ معشوق است وعاشق پردہ + زندہ معشوق است وعاشق مردہ +

این است آنچه از احکام حب نفسانی ضروری البیان بود فاما شرح و بسط این احکام خصوصاً تفاصیل مقام فنا و بقا پس از کتب قوم طلب باید کرد و قدوۀ اولیا و زبدۀ ارباب صفا اعنی شیخ ولی الله ازین کمال بقرب النوافل تعبیر میفرمایند **فصل ثانی** در بیان وجوه تمایز طریق نبوت و آن مشتمل بر چهار هدایت است **هدایت اولی** در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی و آن مشتمل بر سه تمهید و دو افاده است **تمهید اول** باید دانست که انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفطور است و استحسان آن امور و استهجان اضداد آنها در جذر جبلت او ودیعت نهاده اند و هر فردی ازین نوع که لوح جبلت او از نقوش باطله تقلید ارباب جهل و عناد که فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست داده اند صافی باشد البته این امور را از مفاخر و مناقب خود بلکه جمیع ابنای نوع خود می شمرد و اضداد آنها را از نقائص و معائب خود و امثال خود میداند و هر کرا از ابنای نوع خود عاطل ازین امور و خالی از طلب آنها می بیند البته او را از زمره اغبیا و سفها میداند از عمده آن امور حب منعم و تعظیم او ست و ترجیح جانب او بر ما سوای او و شکر نعمای او و تحمل مشاق و ترک مالوفات و صرف مرغوبات در ابتغای رضای او و خود را در زمرۀ بندگان او شمردن و نفس خود را ناچیز محض در جنب او دیدن و زبان را بمدح او کشادن و جوارح را در خدمت او بکار آوردن و گردن در زیر بار منت او فرو کردن و منت او را بر خود قولاً و فعلاً اظهار نمودن و مرغوبات خود را در انقیاد او باختن و دل را بر عزیمت امتثال او امر و رضاجوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیسه یا شاقه پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی منعم است نمودن و بالجمله خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطرة را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهده آن مدة العمر بهیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نعمای او نمی تواند شناخت و جزای تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست دیگر نیک تامل کنی هیچ فردی را از افراد انسان که در جودت فطرت مسلم اقران خود باشد خالی ازین نخواهی یافت و تمادح بحب منعم و تباهی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت از آن و تسابب و تشاتم بآن در ما بین افراد این نوع جاریست مثلاً اگر کسی را ببر والدین و خیرخواهی موالی و نمک حلالی آقا و تعظیم استاد و انقیاد سلاطین یاد کنی البته آن شخص این قول را از جمله مدائح خود خواهد شمرد و او را باین مدح مسرور و ابتهاجی

حاصل خواهد شد بلکه جهد و سعی در نفع رسانیدن در دل او به نسبت این قائل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوق والدین و اباق از موالی و نمک حرامی از آقا و اهانت استاد و بغی بر سلاطین یکبی نسبت کنی البته آن شخص این قول را ذم و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و تعصبی و سعی در ایذائی قائل بهم رساند و از فروع حب منعم هست تعظیم شعائر او یعنی اموریکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیتیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت باشد از ان امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب او و مسکن او چنانکه بر کسی که ممارست این امور کرده و مجانست با حقوق شناسان از امرای عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان امر فرمان پادشاهی و تخت پادشاهی را دیده پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم بکمال میرسد باعث تعظیم هر چیزیکه مؤید حب و مروج شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسی که به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گذاری و تائید این محب میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد و رو بافراط و غلو می نهد باعث تعظیم اموری می شود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوالی و افعالی که بازای نعم او بجا آورده و تعظیم احوالیکه در رضاجوئی او باخته نداند که این از قبیل عجب باقوال و افعال خود و حتیال صرف احوال خود هست زیرا که آن اقوال و افعال و احوال را دو جهت است بیک جهت از کمالات و ملابسات محب است و از جهت ثانیه از شعائر منعم و تعظیم آن بجهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی و از ان جمله حب جواد است و مراد از جواد شخصی است که افاضه امور نافعه را تعرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هر که باین صفت موصوف میداند بالطبع او را دوست میدارد مثلا اهل سخاوت و فتوت و ارباب کرم و مروت را از سلاطین ذوی الاقتدار و امرای نامدار هر کسیکه از ارباب فطانت و کیاست باشد البته از صمیم قلب خود دوست میدارد و در سویدای دل ایشان خواهش ازدیاد عز و جاه آن کرما استقراری میگیرد خواه بایشان انعامی از ان عظما رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه هیچ یکی ازین عظما را جواد حقیقة نتوان گفت چه هر که سوای حق جل و علا متصدی افاضه امور نافعه میشود و سعی در فیض رسانی بجا می آرد هر آئینه او را غرضی از اغراض دینیه یا دنیویه از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا انتشار صیت سخا و کرم

وثنا ومدح درا قران خود یا امثال این امور باعث این افاضه وکرم گردیده لیکن چون آن غرض را حمد
الافاضه والانعام مستور میدارند وبی غرضی محض اظهار مینمایند ودر بادی نظر تشبیهی بجواد مطلق پیدا می کنند
بنا برین مستوجب حب ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود حقیقةً در ذات فیاضه او
منحصر است وبس آیا نمی بینی که اگر احیاناً از کسی از ایشان عند الافاضة والانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
ظاهر میشود در نظر ارباب فطانت او را از زمرهٔ کرما خارج شمرده در جماعهٔ دون همتان معدود می نمایند واز این
جمله تعظیم صمدیت ومراد از صمد شخصی است که خود بی نیاز باشد وغیر او را بسوی او احتیاج پیش آید واین صمدیة
امریست مشکک در کمال ونقصان چه استغنا از اکل وشرب وجماع وامثال آن از لوازم حیوانیت مرتبه ایست
از صمدیة واستغنا از جهت وشکل ولون وامثال آن از لوازم جسمانیة مرتبه ایست فوق ازان واستغنا
از معین ووزیر وشریک ومشیر وآلات ووسائط وامثال آن از لوازم عجز وهمچنین استغنا از جواسیس
وهرکاره ها وخفیه نویسان ووقائع نگاران وامثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق ازان واستغنا از
علت خواه فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوب است مرتبه ایست فوق ازان ودیگر مراتب فوقانیه را
برین قیاس باید کرد وهمچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در استحلال مشکلات
واستدفاع بلیات مرتبه ایست ودر تربیت از تغذیه وتنمیه مرتبه ایست فوق ازان ودر حصول
جوارح وقوای بسوی ایجاد وعنایت او مرتبه ایست فوق ازان ودر نفس وجود وبقای او یعنی در خروج
از کتم عدم وظهور بر منصهٔ وجود مرتبه ایست فوق ازان ودیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و
بازای هر مرتبه از صمدیة مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال ونقصان یعنی هر قدر که صمدیت
عالی تر واحتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل او ست کامل تر وخاضع تر خواهد بود بالجمله صمدیة
وتعظیم را مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر یکه یک پله علو ورفعت بهم می رساند همون قدر پله دیگر
بانحطاط وپستی رو می نهد آیا نمی بینی که هیچ یکی از متدینان بملتی خواه حق باشد خواه باطل عبادت را
که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیة او یعنی استغنای او از حاجات امثال خود واحتیاج
خود بسوی او در حوائج ومشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین صمدیة بر استحقاق آنها مر عبادات را استدلال

می نمایند و شارع نیز معبودیت معبودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان ابطال فرموده که جابجا اثبات
احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوائج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت
از علمای تفسیر پوشیده نیست و از آن جمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بداهت بمرتبه رسیده
که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرت هر کس را که متصف بکمالی میداند مثل علم و فدا کاری و قوت و قدرت و حسن
صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل او را دوست میدارد و هر قدر یکه ممکن باشد از تعظیم و
تفخیم او بجا می آرد و در مجالست و مصاحبت او میکوشد و از سبب که صفات کامله در مراتب کمال و نقصان تفاوت فاحش
میدارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنها است ناچار متفاوت خواهد شد بالجمله چون هر یکی ازین امور مذکوره
در احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است اجتماع اینهمه لاسیما که در اقصای مراتب کمال باشد موجب
ازدیاد حب و باعث حدوث فرط تعظیم که فوق آن متصور نیست البته خواهد شد **تمهید ثانی** چون منعم حقیقی و جواد
مطلق تمامت افراد انسان را از مصائب اخرویه و نیل ایشان را بمناصب علیه جز بحصول اقوای مراتب حب حق
جل و علا ممزوج بغایت تعظیم او ندانست و آنچه در جبلت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره ودیعت
نهاده بود همان را طریق انجاح این سعادت جاودانی و سرمایه وجهانی قرار داده بزبان هدایت نشان اشرف
واکمل افراد انسان ندای اَحِبُّوا اللّٰهَ لِمَا یَغْذُوْکُمْ مِنْ نِعَمِهٖ و آوازه قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ
فَاتَّبِعُوْنِیْ از کوه فطرت در داده اند و کلام سراسر لطف التیام که مشحون از نعمای حضرت حق و جود او و مملو از شرح
و بسط آثار صمدیت و ثبت صفات کمال و نفی سمات نقص و زوال بود در باطن او در بجه و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر
بصمدیت او بند و تحمیداتی که مخبر از جود و انعامات او و مبنی از اوصاف کمالات او و تهلیلات که مظهر تفرد او بالوهیت
که اصل صمدیت است و ربوبیت که اصل جود و انعامات و اساس محامد و کمالات است و با سلطان اکمل الافراد تعلیم نمودند
و آیاتیکه مبثث در آفاق و مضمر در انفس است و عجائبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در نوع انسان که در ایجاد
او از تغیرات و تحولات مثل نطفیه و علقیه و مضغیه که بر ماده میگذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صور دلکش و
اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از تغذیه و تنمیه اولاً در بطون امهات و ثانیاً در صغر سن و ثالثاً در کبر سن
و رابعاً در شیخوخت و از دفع بلیات و حل مشکلات و اغاثه ملهوفین و استجابت دعوات مضطرین و در هدایت او از

ارسال رسل و انزال کتب و امثال آن محض فضل و کرم خود به بیان بلاغت نشان افصح العرب و العجم ایضاح کرد تا آن امور یکه در خمیره فطرت مستور بود بر منصهٔ ظهور جلوه گر شود و دین حنیفی که بر تصقیل فطرت بیش نیست که منطوق فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ و مدلول بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا است نصیبه ایشان بود

تمهید ثالث باید دانست که هر چند اقوال و افعال از فروع و توابع احوال است لیکن به بعضی وجوه آن از متممات احوال و مکملات آن نیز توان شمرد چه افعال و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح و چنانکه قالب بیجان معدود از جنس جمادات است همچنین جان بی قالب عاطل از کمالات مثلاً سب و شتم و ضرب و جلد اگرچه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبه مکملات و متممات آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحی طاری شود و از ظهور آثار آن از سب و شتم یا نغمه و سرود سرای و از ضرب و جلد یا از آرایش اسباب عیش و نشاط و ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از افعال و اقوال فرحیه یا غضبیه مانع آید هر آئینه آن غضب و فرحت از جنس وساوس نفسانیه معدود شده در سعتی لهب آتش غضب منطفی شده و انبساط فرحت رو بانقباض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه را باقوال لسانیه و افعال جسمانیه تائید کنند البته آنها را قوتی و تزایدی بهم رسد و سعتی و احاطه دست دهد همچنین حب منعم جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزه از اضداد و انداد باشد اگرچه از امور قلبیه و حالات نفسانیه است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز آنرا دو بالا میسازد و آب و تابی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست و بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الید و شهسوار هالک الفرس خواهد شد. چون این مقدمه ممهد شد پس لا بد بر سر اصل کلام بیائیم

افاده ۱ - باید دانست که مرد سلیم الفطرت که در ازل الآزال او را از اهل سعادت نوشته اند و عنایتی خفیه در باره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که منعم حقیقی او بنعمای جسمانیه و نفسانیه در اقصای مراتب صمدیت و اعلای مناصب جود واقع است و بکمال اوصاف و افضل نعوت متصف و از سمات نقص منزه و از صفات زوال مبرا و این شخص در اقوی مراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت بنسبت هر چیزی بسوی او محتاج حتی که در جوارح و اعضای خود هم پس گویا که تمام وجود این حاجت است و حاجت و غنای منعم حقیقی با وجود

کمال صمدیت و استغنای او در هر ساعت باران صفت ریزان و به بصر بصیرت خود می بیند آیاتی را که نبشته
در آفاق و انفس است عجائبی را که مبسوط از سمک تا سماک و از ثری تا ثریا است بلکه از عرش تا فرش خصوصاً در نوع
انسان و خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی پاره از آن اشارتی در صدر کلام گذشت لا بد امور مذکوره بصدر که در
فطرت او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را پر می سازند و جهی تعظیمی نسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب
او می خیزد و ظهور افعالی و اقوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد و شایان صمدیت و کمالات او نماید و نیل
بآن رضای او بدست آید تقاضا می نماید پس تسبیحاتی و تحمیداتی و تکبیراتی ممزوج بافعال خضوعیه و حرکات تعظیمیه
بملاحظه آن معانی که در اول کلام مذکور شد از وی سر بر می زند لا سیما تهلیل که دلالت بر تفرد او با علای مراتب صمدیت
و اقوای مقام ربوبیت میدارد بظهور میرسد خصوصاً کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعه فطریه بر وجهی است که
فوق آن متصور نیست با وجودیکه بآن کلام پاک تعظیم شعائر منعم هم مخلوط گشته پس آن کلام پاک را آن هم
پاک بکمال تعظیم و تدبر بمعانی بوجهی که بالا مذکور شد بر زبان می آرد و لذت این اذکار خصوصاً عظمت این کلام
پاک قلب و عقل او را مالامال می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقت مضامین دل او را صید میکند و هوش و عقل
او را سراسر مستنیر و روشن میگرداند و خیالات منتشره و وساوس پراگنده و امانی باطله و عزائم عصیان و حب
و تعظیم ماسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی میگرداند و عقل و قلب او را از الواث بهیمیه پاک میسازد و آینه
ذکر این قوم و این را ند کلا بجای ملقب میکنم و از بسکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه و افعال جسمانیه
در باره احوال نفسانیه تائیدی عظیم هم میرسد و آب و تابی فخیم و وسعت میدهد پس بنا بر علیه این ذکر مذکور باعث
ازدیاد امور اربعه فطریه خواهد شد و الفتی و تعظیمی جدید از نهاد ذاکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن جوش حب
و تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون تهلیل که تفرد حضرت حق است
بالوهیت و ربوبیت و فضائل ذاتیه و فواضل متعدیه و قصای مراتب استغنا و وسع جود و نعما و سقوط وسائط
تاثیر و انعام و اعراض از التفات بآنها و عدم اعتنا بحال آنها است در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد حتی که هر
کائنی که در عالم کون بظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او و بلا واسطه منوط و انعامیکه با و دیا با مثال
او فائض شده همه را از آثار تربیت بالغه او و بلا حجاب شمرده و هر کمالیکه در ذره ذره از ذرات موجودات یافته همه را

معکوس جمال لایزال او شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات هویداست همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد
کند پس ساعةً فساعةً در بحر عجائب قدرت او غوطه میزند و حباب آسا جز باد حیرت بدست نمی آرد و آناً فاناً در کثرت
انعامات او مطالعه می نماید جز مضمون عجز خجالت و عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نمیدهد بدین است
فکر این قوم و این را بمراقبهٔ صمدیت مسمی می کنیم **افاده ۲** - چون این فکر بکمال خود میرسد الفتی شدیده
ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر بر میزند و جمیع قوای باطنهٔ او را مضمحل میگرداند و حالتی طاری میشود که او را
تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت و انعامی او می یابد
و اگر زیر پا می بیند بجز آثار انعام و عظمت نمی بیند - و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند
همین می بیند - و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد داده کرده باشد و
باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آئینه دریای
انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود را در آن مستغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود را هم از جمله
نعمای او شمرده و از عجائب قدرت او شناخته محبتی و تعظیمی بهم میرساند **بیت** نازم بچشم خود که جمال تو دیده است
افتم بپای خود که بکویت رسیده است + هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را + کو دامنت گرفته بسویم کشیده است
و هرگاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت و حلاوت این اسم عظیم مثل بید از نسیم سحری می لرزد
و از هر بن موی او ندای عجز و احتیاج و آوازه استغنا و بی نیازی او فواره صفت می جوشد پس این الفت
شدیده را که ممزوج به تعظیم مفرط و مسلط بر ظاهر و باطن مومن می شود به حب ایمانی ملقب میکنند و از بسکه تخم
این حب در صعید طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی میسازیم
و از بسکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان و آداب
دین را برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می نمائیم **هدایت ثانیه** در بیان مویدات حب
ایمانی و آن مشتمل بر دو تمهید و سه افاده است **تمهید ۱** - باید دانست که اصل اسباب حصول حب ایمانی و اساس
مویدات این سعادت جاودانی اجتبای حضرت حق و اصطناع جواد مطلق است که در ازل الآزال نصیبه
این ذرهٔ ناچیز گردیده و او را از زمرهٔ مقبولان معدود کرده پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از

حضیض خاک تا ذروهٔ سماک کشان کشان می برد و در هر مقامی لطفی جدید و تربیتی مناسب از و بظهور می رسد اما چون آن اجتبا در بدو فطرت مستور الاثر و مفقود الخبر می باشد و به نسبت مصادفت بعضی امور مناسبه پرده خفا از روی او دور می شود و آثار او تدریجا بمنصهٔ ظهور می رسد بنا بران این امور را از زمرهٔ مؤیدات و اسباب می توان شمرد اگرچه مؤید حقیقی و سبب اصلی همان نور ازلی است که در بدو فطرت از صدر جبلت او ودیعت نهاده اند چه از اضعاف مضاعف این امور مؤیده حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم الطاف بر امثال این موصوفات - تمهید ۲ - باید دانست که اگرچه مؤیدات این سرمایه سعادت را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در حیطهٔ عدد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ بسوی بعضی از ان اشارت کرده می شود تا اهل عقل و فطانت مسکوت را بر منطوق قیاس کرده بتحقیقت کار پی برند۔

افاده - ۱ - از عمده مؤیدات حب ایمانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال فور رغبت بر موافقت سنت و شدت نفرت از ملابست بدعت و قوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی اقتدای ظاهر و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر رضاجوئی حضرت حق جست بستن و اعتقاد و تعظیم و تعظیم ادوم شعائر او لا سیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن - نه آنکه مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن وسواس که عوام الناس او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود از ان اطمینان قلب بعقائد شرعیه و جوش زدن محبت و رغبت و تعظیم از صمیم قلب بنسبت او امر دینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت خلق در رضاجوئی خالق و استحکام عزیمت برفع مانع و عائق بحیثیتیکه جان و مال خود را در رضاجوئی منعم خود برباد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال او امر او باختن در نظر همت عالیه خود بچیزی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در ترازوی همت خود برضاجوئی او موازنه میکند هم سنگ پر پشه نمی یابد بلکه در نظر بصیرت او مثل موازنه کاهی با کوهی می نماید و در دل خود برفع آن مانع و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود بران چیره دست می شمارد اگرچه آن عائق صعب الزوال و عسیر الابطال باشد مثل پهلوان آهن تن که آوازهٔ رجز تیغیان و نعرهٔ مبارزهٔ اقران او را مست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر ژیان بسبب سکر شجاعت و شور کسی را از اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعا میداند که هر که روی همت خود آرم و نیروی عزیمت

برگمارم فی الحال مثل مورچه بدحال پایمال توانم کرد اگرچه رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است از وجدانیات که دائره تقریر و نطاق تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عساکر عقل نیل حقیقت آن سرهنگی می نماید و جز وجدان رادران بار نیست و غیر قلب سلیم را آنجا کاری نی ع - لذت این می نشناسی بخدا تا نچشی ✦ افاده ۲ از جمله مؤیدات حب ایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در صلب نفس انکساری ازان پدید آید و در اساس بهیمیه ازان انقلاعی هویدا گردد و در امور یکه باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع تواند شد بحسب اشخاص و اوقات اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلاً در بهیمیه کسیکه مشغوف الاکل و شرب باشد و مثل گمس بریان و حلوا می افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر دران محض ابتغاء لرضاء الله جائیکه نه طمع حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و خدمت گذاری آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد و ایثار و مثال این امور دخلی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسیکه مجبول بر قوت شبق و عشق نساء است و او را معشوقه ذات الجمال والحسب و المال بحسن اتفاق و یاوری نصیب مستوره عن اعین الرقیب بدست آمده و آنوقت سرور و ساعت ابتهاج را که ببذل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاحبت با وجود توفر رغبت طرفین و هیجان شوق و شبق و عدم موانع عرفیه و طبعیه محض ابتغاء لرضاء الله و خوفاً من سخطه نموده و بسوی مشاقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده و اموالیکه برای بدست آوردن آن محبه به بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تاثیری دارد که در غیر آن نه و همچنین بذل اموال خطیره محض ابتغاء لوجه الله بحیثیتیکه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول علیه یا مکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی ازان یا توقع اشتهار خود بجود و سخا و مثال این امور نباشد در حق بخیل و منان و طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن نه و همچنین تواضع مفالیس فقرا و مساکین لغرلا در حق اغنیای اعزه که در اقران خود بعزت و جاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین اقدام در مهلکه که تلف جان و مال و بربادی عیال و اطفال دران بنظر می آید در حق اهل جبن و خمول که روی کارزار و نبرد را ندیده و گرم و سرد زمانه را نچشیده اند و هم چنین سکوت در مناظره و ترک منازعت در حق و اقرار بخطاء و نافهمی خود در حق علمائیکه بذکاوت و تبحر مشتهر و بقوت مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل ید طولی و در حل و منع کعب علیا دارند و هم چنین ترک حسد بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل

زمان و ترک سعی در اظهار خوارق و کشف وقائع آتیه و استجابت ادعیه در حق مشائخیکه بقوت تاثیر موصوف و کشف وقائع منسوب اند و اما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین کاسهٔ آب است که در وقت سیرابی خصوصاً در بلدان معموره یا بر لب انهار جاریه او را بجز مهره کسی نمی ستاند ناگاه وقتی میسر رسد که در میدان لق و دق بی آب و کاه گرفتار میشود و از شدت عطش جان به لب آمده و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بهزار جد و جهد کاسهٔ از آب زلال بدست آورده و همگی همت خود با و متوجه شده و نجات خود را دران منحصر دانسته در دست خود پیاله پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از مهلکه نجات بخشد درین اثنای شخصی دیگر که بهمین حال گرفتار بود او را بر خود ایثار کرده و گویا که عصاره جان خود بر آورده و لختی از جگر خود بریده بآن شخص داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالبعلمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرو کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا می آرد پس ناگاه وقتی میسر رسد که از اظهار کلمهٔ حق جان بازی و آبروریزی پیش می آید لیکن دران احیای سنتی یا اخمال بدعتی بنظر می نماید القصه خلاصه این کلمات آنکه همین امور سهله میسره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب همم عالیه بآن اعتنائی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتد به در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میسر رسد که همین امور از افضل عبادات و اشق ریاضات می شود و در نفس فاعل تاثیری هم میرساند که از الوف امثال آن متوقع نیست

فائده ۳
از جمله مؤیدات حب ایمانی وقوع فعلیت در مواقع عظیمه مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت و اخمال بدعت یا اشاعت طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی از مقبولان حق یا اغاثت ملهوفی از اهل بلایا و مصائب یا اعانت عاجزی از غارمین و اهل نوائب یا تنفیس کربتی از صاحب قلق و اضطراب و ازاله عسرتی از گرفتار پیچ و تاب و همچنین سعی که از ان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود گو که این سعی چندان بر نفس شاق نبوده باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره یا اوقات عزیزه یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردیده باشد

فائده
بر متفطن ماهر بفن حدیث پوشیده نماند که آنچه در احادیث رسول امین و آثار سلف صالحین از ترتب ثمرات جزیله کثیره بر اعمال قلیله یسیره مذکور می شود محملش همین باید فهمید یعنی این افعال یا از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل خود عند صدورها بشروطها می شود و حب ایمانی بحسب مرتب

خود کمالاً و نقصاناً بالذات موجب نجات و مقتضی رفع درجات ہست واللہ اعلم **ہدایت ثالثہ** در بیان آثار حب ایمانی و آن مشتمل بر شش افادہ ہست **افادہ ۱** - از عمدہ آثار حب ایمانی فنای ہمت و عزیمت در رضا جوئی حضرت حق ہست و امتثال اوامر او و سعی در اشاعت طریقت مقبولہ موصلہ باسترضای او وجد و جہد در دعوت ناس بسوی اطاعت و انقیاد و ہدایت ایشان بترک بدعت و فساد نہ طلب مکالمہ و مشاہدہ و نہ حصول مقامات فنا و بقا و استکشاف حقایق اشیا نہ آنکہ مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان ہست ازین مقام یعنی ایشان واصل باین مقامات و مترقی برین درجات نمیشوند حاشا و کلا چہ ایشان فائز ترین ناس بسعادت مشاہدہ و مکالمہ و چالاک ترین شہسواران میادین فنا و حاذق ترین سیاحان بحور معارف و انکشاف حقائق اشیا اند بلکہ مقصود آنست کہ قبلہ ہمت و کعبہ عزیمت ایشان جز رضای مولی و متابعت مصطفے نیست اگرچہ آن مقامات عالیہ و درجات رفیعہ بطریقہ دیگر از طرق کسبیہ یا بمحض عنایات و جذبات وہبیہ نصیب ایشان شود بیت فراق و وصل چہ باشد رضای دوست طلب ✤ کہ حیف باشد ازو غیر این تمنا ✤ القصہ صاحب این حب را بجز طلب رضای مولی و انقیاد او کاری نیست و از ہجر و بعدی کہ مخل انقیاد و موجب سخط نباشد او را عارنہ و حالات نفسانیہ و ملکات قلبیہ کہ در ازدیاد انقیاد بکار نیاید او را در کار نہ و از فروع و نتائج ہمین استغراق ہمت در فنای عزیمت ہست انقطاع علائق حبیہ و بغضیہ از ماسوی اللہ بغیر وجہ اللہ و انحصار استحلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن از لوازم خوف و طمع فی حب اللہ و اصل این ہمہ امور حالتی ہست از حالات قلبیہ کہ او را بوثوق اعتماد علی تربیۃ اللہ می نامند شبیہ باعتماد عبد منقاد بر تربیت مولای مشفق خود کہ آن عبد منقاد بسبب ہمین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در ہمہ حال فارغ البال می ماند و افواج غموم و ہموم بر دل او ہجوم نمی تواند کرد و خوف و طمع از ماسوای مولای خود در دل او را تجا ہد یافت و در ممالیک او از بہائم و ناس بی دغدغہ و وسواس باذن او تصرف خواہد نمود و بر عصاۃ و بغاۃ از عبید و خدام بی جبن و انجام مثل شیر ژیان و پیل دمان حملہ خواہد آورد و ہمین اعتماد قلبی روح توکل ہست و سائر امور توابع آن ندانی کہ مقتضای توکل ترک اسباب ہست نہ بلکہ ترک اعتماد بر اسباب بلیت گفت پیغمبر باواز بلند ✤ بر توکل زانوی اشتر بہ بند ✤ **افادہ ۲** از جملہ آثار حب ایمانی شجاعت بر

بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است ازان تفصیلش آنکه چنانکه شخصی برای رضاجوئی منعم
خود تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل و جان او میرسد و قلب تاب و فزع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما
چون رضای منعم در تحمل آن مشاق میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد و این تحمل امر شاق و تقاومت
مشاق را که محض برای رضاجوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را بانواع نعم خود محظوظ
ساخته و بالوان آلائی خود فائز گردانیده مثلاً کوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی برای او ترتیب داده
و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و مسند شاهانه و حلهٔ عروسانه برای او مهیا ساخته
پس آن عبد انقیاد شعار بکمال عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی
و ابتهاج و کامرانی پشه بنیش خود گزندی یا کیکی بدندان خود وی باو رساند هر آئینه آن بندهٔ منقاد که از سر
تا پا مملو از انعامات و ممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور و ابتهاج برابر خسی هم سنگ ذره نخواهد
یافت و هرگز بخشی ازان بدل او نخواهد رسید و اگر احیاناً حرکتی که مشعر باضطراب و مخبر از پیچ و تاب باشد ازان صاحب شود
هر آئینه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشائسته در زمرهٔ طفل طبعان و سبک
مزاجان خواهد شمرد همچنین صاحب حب ایمانی بسبب ملاحظهٔ کثرت نعم یزدانی و انواع تربیت حمانی هیچ مصیبتی را از
مصائب اگرچه اعظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور او هیچ گونه اخلال و فتور
نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم التفات بشدائد و عدم وصول اثر مصائب بدل آن مومن و کمال سرور
و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلایا باید دانست و ازین جا دانسته شد که کار صاحب حب ایمانی شکر در
شکر است و گاهی کار او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظهٔ نعم منعم کائنه و آلای
متواتره سر بر زده و سائر افعال و اقوال تعظیمیه قوالب آن و از فروع شجاعت بر بلایا دوام سرور و ابتهاج است
چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظهٔ نعم منعم حقیقی با وجود استغنای آن ذات
والا صفات از جمیع کائنات که از جملهٔ آن این مشتی از غبار و ذره بی مقدار است برظاهر است که استغنای آن
ذات کثیر البرکات لم یزل و لایزال است و نعم او فائض در همه حال و از فروع همین شجاعت است رضا
بقضا چه آن مومن حقیقی و محب تحقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق بانواع لطائف و اشفاق مالامال

در همه حال می بیند البته عقل خالص و که مستنیر بنور ایمان است هر بلا و مصیبتی را که متعرض حال او خواهد شد از قبیل تربیت و تادیب خواهد شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم استحقاق خود را بوجهی از وجوه برای نعمتی از نعما ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم ازدیاد بعضی نعم یا گله حدوث فتوری در بعضی ازان صادر از و نخواهد شد بلکه حکایت شکایت و حرف گله را در ذهن خود موقعی نخواهد یافت **بیت** - بدرد و صاف ترا حکم نیست دم در کش ۰ که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است ۰ لهذا صاحب حب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که اساس اکثر این کلمات بر گله و شکایات می باشد التذاذی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را تاذی بهم میرسد

افاده ۳ - از جمله آثار حب ایمانی عدم اعتنا است بریاضات شاقه در ماکل و مشارب و ملابس و امثال آن از حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از کملات خود نمیداند و تحمل آن قصداً نمی نماید آری اگر بران غرضی از اغراض صحیحه که از لوازم کمال او و از آثار حال اوست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذیذ دانسته بکمال جرأت دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن از مؤیدات دین متین و متممات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در ته دل جا گرفته و علاقه بآن در سویدای قلب قرار یافته و مثل تحمل مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسا است که نیل حظوظ نفسانیه و انتفاع بلذائذ جسمانیه او را ترقیات عظیمه می بخشد که منطوق کلام لازم الوثوق یٰاَیُّهَا الرُّسُلُ كُلُوْا مِنَ الطَّيِّبٰتِ وَاعْمَلُوْا صٰلِحًا است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیدگان خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای اظهار یگانگی بلکه برای اظهار شدت احتیاج خود که او را دلی دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای دیگر که بحظوظ نفسانیه او را فائز گرداند نیست تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید هر آئینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر ازان اجتناب و احتراز نماید البته حجاب نکره و پرده بیگانگی درمیان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات موالی و عبید مخلصین ایشان نیک تامل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب و استدعای امثال این عبید بلکه اقتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب و تابی می بخشد که حصول آن در او و ف خدمات متصور نیست بلکه بسا است که بنده برگزیده میداند که همه اسباب عیش و عشرت اهتمام

نعم در رفاہیت برای ہمین عبد سولای او مہیا ساختہ لیکن محض برای اظہار امتنان خود یا محض برائے اظہار احتیاج او یا محض برائے انبساط طبع اجازت استعمال آنرا بر استدعای ہمان عبد موقوف گردانیدہ پس در امثال این احوال استدعا وطلب لذائذ وحظوظ لطفی دارد کہ خارج از بیان ہست بالجملہ چون نیل حظوظ نفسانیہ ولذائذ جسمانیہ اکثر احیان در معاملات حب ایمانی کہ مطمح نظر شرائع ہمان ہست موجب خللی نمی شد بلکہ در بعضی اوقات نفعی عظیم می بخشد ولا اقل دروازہ شکر کہ اعظم آثار حب ایمانی ہست بر روی اہل ایمان میکشود بنا برین کلام ربانی و آیات قرآنی بإباحت این لذائذ وترک اعتراض بر اہل آن ناطق گردید یَاأَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا کُلُوْا مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰکُمْ یَاأَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوْا مِنَ الطَّیِّبٰتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحًا + قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِیْنَةَ اللّٰهِ الَّتِیْ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّیِّبٰتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَّوْمَ الْقِیٰمَةِ +

افادہ ۴ - از جملہ آثار حب ایمانی وجدان حلاوت مناجات ولذت طاعات ہست وحقیقت این امر در صدر کلام مذکور شد چہ حب ایمانی انفعی ہست مخلوط بتعظیم مفرط واین امر مستوجب صدور اقوال و افعال تعظیمیہ ضرورت میشود بلکہ مع لسانی وتعظیم جسمانی را بجدی تقاضا میکند کہ بدون صدور آن دل صاحب این حب اطمینانی نمی پذیرد مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیہ را وصاحب فرح افعال فرحیہ را چنانچہ مفصلا در صدر کلام مذکور شد القصہ باطن شرع کہ عبارت از تعلق باللہ ہست با ظاہر آن کہ عبارت از افعال جوارح ہست در حق صاحب این حال دائما مخلوط می ماند واحوال وممتزج با فعال اومی باشد پس احوال تقاضای صدور افعال مینماید و افعال از دیاد قوت وکمال ترقی در بارہ احوال می بخشد وبسبب ہمین وجدان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد ودر اتقاء شنیف ومبرا از الحادی باشد واز افراطات وتفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند **افادہ ۵** از جملہ آثار حب ایمانی ترجیح فوائد متعدیہ بر تکمیل نفس خود ہست مثلاً صلاح بین الناس و نظم سیاست منزلی یا مدنی وتحمل مشاق در خدمت خلق اللہ وتحمل ایذا در تربیت ایشان وامثال این را از امور مخالطت مع الناس بر عزلت و فرار از خلق و سکونت براری وفیافی وشغل اوقات باذکار و مراقبات ترجیح می دہد چہ امور ثانیہ اگرچہ در حصول مشاہدہ ومکالمہ تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلب رضای حق جل وعلا دخلی زیادہ از امور ثانیہ ہست وصاحب این حب ہیچ کمال را ہم سنگ اسباب جلب رضای حضرت حق نمی تواند شمرد **افادہ ۶** از عمدہ ترین آثار حب

ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت تقوی است که در عرف شرع و در اصطلاح تعبیر کرده اند جائیکه فرموده وَمَن يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيّٖنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِيْنَ و در حدیث اَلتَّقْوٰى هٰهُنَا مُشِيْرًا اِلٰى قَلْبِهٖ اشارتی بآن رفته تفصیل آنکه اذعان بمضرت امور ضاره متفاوتست در کمال و نقصان و کسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است قول او مخالف وجدان و برهان است و کلام او ماول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او بر ترک آن مطاوعت نمی کند او را مرتبه از اذعان که اضعف مراتب اوست حاصل است و این را بمحض اذعان عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسید که بسبب آن نفس خود را ممانعت در ملابست آن امور ضاره تواند کرد اگرچه تقاضای نیل آن امور ضاره و میل بملابست او در جبلت نفس او کامن باشد اما اذعان مضرت او بآن مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارح و اعضا را بآثار خبیثه مکنون خود ملوث سازد پس این شخص را مرتبه ایست از اذعان اقوی از مرتبه اولی و این را باذعان افعالی مسمی باید ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بحدی رسید که وقتیکه آن امور ضاره رو بروی او حاضر می شود او را وهمی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور ضاره باشد هر آئینه در باطن این شخص از آن خوفی و انجامی پدید می آید که انتظام امور طبیعیه او را برهم میزند مثلا رنگ او می پرد و چشمان او بی رونق میگردد و استرخائی و تشنجی در اعصاب و اعضا بظهور میرسد و این را باذعان قلبی ملقب باید ساخت پس همین مراتب ثلثه اذعانیه را بنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه شرعیه مثل تشبه بکفار در زی و لباس و تعبد باعیاد آنها و مخالطت باهل بدع و اهوا و شمول در ترویج بدعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبه اولی از اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از درکات نیران متصور نیست و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجاهده با نفس بهیمیه است و روح آن همان مرتبه ایست از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت با نفس و شیطان تواند کرد و مرتبه ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبعی بنسبت ممنوعات شرعیه است و روح آن همون اذعانست که حلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است نعمت انموذجی از آثار صاحب

این مقام و ہر صاحب وجدان سلیم و ذہن مستقیم کہ بصر بصیرت خود دران امور مذکورہ تامل نماید البتہ استنباط آثار کثیرہ ازین امور یسیرہ تواند کرد + ہدایت رابعہ در بیان ثمرات حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج افادہ و دو فائدہ است افادہ ۔ ۱ ۔ چون حب ایمانی کہ حقیقتش غایت الفت است ممزوج بفرط تعظیم بکمال خوبی دیگر و رضا جوئی منعم حقیقی ظاہر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک را با ثار و انوار خود مجلی و مزین میسازد و شکر و توکل و صلاح و صمیم قلب او جا میگیرد و ملاحظہ تفرد آن ذات بابرکات بایجاد جمیع موجودات و تاثیر در ہمہ کائنات بانواع تصرفات کہ از جملہ آن تربیت این ذرہ بی مقدار و مشتی از غبار بالوان نعم و حفظ آن از انواع بلا و الم است ورذہن او مستحکم می نشیند و توحید افعالی کہ خلاصہ ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد حتی کہ جمیع امتعہ و اقمشہ خود را از مملوکات خود نمی شمارد بلکہ خود را مثل بہیمہ کہ در بنۂ زار مالک خود می چرد معدود کردہ انتفاع از مزخرفات دنیویہ و اسباب زندگانی بر میگیرد حتی کہ اعضاء و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را ہم ازان خود ندانستہ خود را مثل چوبی یا سنگی کہ او را امثال از وساطت در تاثیر و آلیت در صدور افعال از مالک آن سنگ و چوب بہرہ نیست قرار میدہد و بربوبیت رب الارباب صدر او منشرح مے شود کہ رَضِینَا بِاللّٰہِ رَبًّا رمزلیست ازین مقام و بہ تحمل مشاق شرعیہ سنیہ او وسعی میگیرد کہ وَبِالْاِسْلَامِ دِیْنًا و ھٰذَا اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰہُ صَدْرَہٗ لِلْاِسْلَامِ ایمائیست باین کلام در اتباع سنت لذتی می یابد کہ وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا بیانیست از احوال امثال این کرام پس لابد بحکم وَالَّذِیْنَ جَاھَدُوْا فِیْنَا لَنَھْدِیَنَّھُمْ سُبُلَنَا و اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ و وَمَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰہِ فَھُوَ حَسْبُہٗ و وَاِنْ تَشْکُرُوْا یَرْضَہُ لَکُمْ و ھُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ و ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰہَ مَوْلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آثار محبت حق جل علاہویدا میگردد و انوار رضامندی او کہ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰہُ صَدْرَہٗ لِلْاِسْلَامِ فَھُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّہٖ اشاریست بآن جلوہ گری شود و او را در کنف ولایت خود گرفتہ و زیر سایہ کفالت تربیت خود آوردہ جارحہ تدبیر تکوینی و تشریعی خود می سازد القصہ او را اتصالی بحظیرۃ القدس و تلقی از منبع تکوینات و تشریعات چہ در علوم عقلیہ و چہ در عوارض قلبیہ بدست می آید تفصیل این اجمال آنکہ اہل تشریح روحانی در باطن انسانی دو قوۃ ادراک کردہ اند یکی قوۃ دراکہ کہ آلہ دریافت دانش است یعنی بآن قوت شیای شاہدیہ یا غیبیہ را دریافت می توان کرد

وآنرا مسمی بعقل می کنند و دیگر قوت عازمه که حامل سائر کیفیات نفسانیه سوای علوم وادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت و خوف ومحبت وبغض و رضا و کراهیت وعزم وشوق وامثال آن است و او را بقلب ملقب میسازند وتمایز فیما بین القوتین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت وتحقیق حقیقت آن دیگر است ونفس شجاعت دیگر که بسا عالم بمفهوم شجاعت ومحقق در بحث انواع وشعب او ودر اسباب تحصیل اوست که ببارزت ره زنی بلکه بمقاومت سارقی از وصورت نه بندد وبسا دلیر پردل است که در عربده جوئی متوحد ودر معرکه آرائی متفرد است که تحصیل مفهوم شجاعت وتمیز آن از سائر کیفیات نفسانیه از و متعسر بل متعذر می نماید وهمچنین ادراک امر مخوف مثل احساس پیل مست یا شیر ژیان ومثل اذعان بمضرت امور ضاره معاشاً یا معاداً امری دیگر است وعروض نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ وبی رونقی چشم وخشکی لب واسترخائی اعصاب وتعطل اعضاست امری دیگر است چه همان امر مخوف را شجاع وجبان هر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگذرد که بر شجاع عشر عشیر آن نه همچنین در ادراک حسن صاحب جمال ودریافت خط وخال آن عاشق وغیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق پیچ وتابی وقلق واضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه. چون این مقدمه ممهد شد وتمایز فیما بین العقل والقلب ذهن نشین گردید پس باید دانست که بعض اشخاص در بدو فطرت زکی العقل وغبی القلب میباشند وبعضی عکس آن چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه ایشان را باین مقام میرساند بوساطت تاثیرات غیبیه مشرف می سازد و او را از جانب ادراک در تدبیر امور غیبیه استخدام می نمایند وآثار رضامندی حضرت حق وولایت کفالت وکیل مطلق از جانب ادراک بروهویدا میکنند مثلاً در منام می بیند که او را از جانب حق جل وعلا یا از جانب ملائکه عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسرانجام چیزی میشود یا در معامله بطریق مکالمه او را ترغیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اولها الی آخرها روبروی او حاضر می شود یا در وقت فکر ونظر امور باعث بر فعل آن مامور به ومرجحات ایقاع بر ترک آن در ذهن او خطور میکند وامثال این از انکشاف وقائع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان تعلق دارد یا مسائل اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد وهم چنین افعال مستحسنه ومستهجنه خود را که متعلق رضا وسخط شبیه شده اند در کسوت انوار وظلام می بینید وآفرین ونفرین ربانیه را در صورت الوان مستحسنه ومستقبحه واشکال

جبلّه و کریمه دری یابد واین قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانیکه در اصل جبلت زکی القلب مفطوراند این امور مذکوره از قلب ایشان سر برمیزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود یانه مثلا بر اشیای مقدرة الوقوع که وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و جرأتی میابد و داعیه و عزمی از قلب او سر برمیزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیه حیران می ماند و لیست او را در یمنی یابد و بنسبت اشیای غیر مقدرة الوقوع یا اشیائیکه وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشده در خود جبنی و انجامی و استبعادی بوقوع آن اشیا و فتور همتی و کسالتی در سعی وقوع آنها و عروض کلالی و رنجی در تحمل مشاق طلب وقوع آن در باطن او حادث میشود و هم چنین بر مغضوبان حضرت حق دریای پر غضب از دل او فواره صفت می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق آب زلال رحمت و شفقت از باطن او باران صفت میبارد گو که بر اموریکه باعث مغضوبیت آن مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال مستحسنه و مستهجنه در خود سروری و انبساطی یا کدورتی و انقباضی در می یابد گو که مسعودیت و ممنوعیت آن افعال را ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل او مهیا کرده اند در دل آن رغبتی پیدا میشود و از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص در دل او تقذری و نفرتی هویدا میگردد گو که امر حلت و حرمت در ظاهر حال بالعکس می نماید و بسا است که عقل این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبه نمیشود و در سبب حدوث این هواجس قلبیه متحیر می ماند و این قسم اشخاص را بشهدا و حواریین در شرع ملقب میسازند و عادت محدثین و حواریین در طلب امور محض دعا و توجه بغیب است نه همت بر وقوع آن امر گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است پس در محل انتقام اعدا و مواسات احبه جز دعا ازین کبرا صورت نه بندد و بعضے اهل خدمات از اقطاب و اوتاد از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید آنست که دعائیکه بعد از انکشاف مدعوله یا بعد حدوث صدق عزیمت حصول آن صادر شده باشد واجب الاجابت است چه آن دعا هم از جمله کسوتهای ظهور تقدیر از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه ساعی در ابطال آن امر مدعوله شده در مقابله این بزرگان قائم گردد البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسیکه ساعی در تحصیل آن امر مدعوله و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف

کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید بالجمله ائمهٔ این طریق اکابر این فریق در زمرهٔ ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از
جانب ملأ اعلی ملهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد

افاده ۲ واعلی ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که بعضی از رجال مفطور بران کمال می باشند و حب ایمانی
پرده خفا از روی آن مقام وا کشاده میکند و انوار و آثار آن بصد تابش و رونق بظهور می فرماید تصویرش آنکه
چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی سیئ الاستعداد و بعضی
جید الاستعداد و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلاً در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد
انسان در بدو فطرت دلاور و پر دل که همیشه خواهان مبارزت اقران و جویان مصاحبت شجعان میباشند اگرچه
گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصهٔ رستم و اسفندیار نشنیده و مشق اسباب و آلات پیکار و ممارست سواری و شکار
نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل او می جوشد و در مجالست کارآزمایان جنگ و جدال می
کوشد و کارآزمایان پیکار را یا که اوضاع و اطوار ایشان را در زی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا
و استعمال موزه و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاورت و مجالست و سواری از ته دل
دوست میدارد و هر چیزی را که از ملابسات حرب باشد بدیدهٔ محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات
حرب و اهل حرب باشد بسمع تلقی و قبول می شنود بالجمله امور متعلقه به حرب در ته دل او جا میگیرد و با اهل آن یگانگی طبعی
میدارد و بالضد آنها بیگانگی جبلی پس از مجالست نسوان و مخنثان و امثال آنها از اهل جبن و ضعف قلب و از
اوضاع آنها و زی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که اورا تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه اورا بکمال می
رساند و هر صناعتی که یکسو ازین امر باشد هرچند در تحصیل آن مشقتهای بلیغه بکار برد در ذهن او استقراری
نمی گیرد و دل او ازان انجامی می پذیرد و مادامیکه آلات حرب را بدست نیاید و استاد شفیق اورا تعلیم قوانین
حرب نماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ و متشتت البال زندگی خود را بصد پیچ و تاب
میگذارد و همین که این امور اورا میسر شد همه تشتت بال و پراگندگی حال از خود ریخت و غموم و هموم از سر او بدر رفت
پس این قسم شخص حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر میدارد و احتیاج بسوی ممارست آلات حرب و
تعلیم اساتذهٔ فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل قوالب شجاعت است و بس باز تامل باید کرد که

رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او بتعلیم یا تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل
حدوث امور اضطراریه است چه در دل خود جوش شجاعتی که مبدا و قضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نیست
و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات و مجالست اساتذه و حضور معارک ممکن نه پس ناچار باضطرار خود بخود
طلب آلات و تفحص اساتذه و استقرای معارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور بلکه قبلیه او بصد آب و تاب ظهور
خواهد فرمود که کسی از اقران و امثال آن در امر محاربت و مبارزت طریقه مماثلت و مساوات با او نخواهد پیمود و بعضی دیگر
بر صفائی لوح جبلت و طهارت استعداد از امور مخالفه شجاعت مفطور میشوند پس اگر ایشان از مربی مشفق بدست آید بقدر قوت
و تربیت و تعلیم استاد و موافقت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت و کمال استاد بطریق انعکاس در وی جلوه گر
خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنث جبلت در بدو فطرت واقع شده اگر هزار اساتذه فن بانواع تربیت و تادیب
قصد تعلیم حرب خواهند نمود هرگز گاهی مبارزت و لائق محاربت نخواهد شد و از تمام شاهنامه غیر از **بیت**
منیژه منم دخت افراسیاب ٭ برهنه تنم را ندید آفتاب . یاد خواهد گرفت همچنین افراد انسانی به نسبت فیض ربانی
و نور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی است و حقیقتش بر هدایت افراد انسانی باعتبار نوع خود عموماً بر سبیل قرب حضرت حق
و تحصیل رضای آن جواد مطلق و اجتناب از عقائد و افعال و اخلاق مضره معاش و معاد و بر اقامت نظام صالح
و در تدبیر منزل و مدینه بیش نیست در طبقات ثلثه واقع اند پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی ایشان
با یمان حقیقی ملقب میداریم و چون آن کمال اجمالی جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرائع تفصیلیه منشرح میگردد و آن معنی قالبی
قوالب ملت میگردد پس این ملت حقه مثل زجاجه صافیه بر چراغ جبلی او که محض بر تقریب عنایت الهیه در ازل الآزال افروخته
شده بود محیط میگردد و نور بسیط او را همرنگ خود میسازد و آب و تابی بس عجیب و غریب می بخشد پس بسبب تراکم نور جبلی و نور
شرعی آن ملت حقه که از باطن آن صاحب کمال فطاعلا رونق یافته است مثل کوکب درخشان بصر بصیرت خبرشناسان
ملک و ملکوت را خیره میسازد و از نهاد شهسواران میدانی کمالات و سیاحان بحور احوال و مقامات ندای هُوَ سَیِّدُنَا
وَاَعْتَقَ سَیِّدَنَا سر بر میزند این قسم ارباب کمال را بزبان شرع صدیقین میگویند بر اهل فن کاد فطانت و ارباب تجدس و
کیاست که بلطافت ذهن و صفائی قریحه بمغز این کلام و خلاصه این مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من وجه
متعلم انبیا میباشد و من وجه محقق در شرائع پس اگر صدیق زکی القلب است ضاکر هیبت حضرت حق در افعال و اقوال مخصوصه

صحت و بطلان در عقائد خاصه و محمودیت و مذمومیت اخلاق و ملکات شخصیه و صلاح و فساد و نظام واجب الحفظ در وقائع و معاملات جزئیه بنور جبلی خود دریافت می نماید مثلاً بشهادت قلب خود میداند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل و فلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم و فلان معامله خاصه که فیمابین اهل منزل یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم میشود یکی بشهادت قلب خود خصوصاً و دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموماً و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی و اگر زکی العقل است پس نور جبلی او بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسان عموماً متعین گردیده ورا رهنمونی می فرمایند آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور والاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات از آن کلیات میتواند کرد پس علوم کلیه شرعیه او را بدو واسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیاء علیهم الصلوة والسلام مثلاً بشهادت قلب خود میداند که هر فعلیکه چنین چنان باشد و مترتب بر فلان چیز و مثمر فلان ثمره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق بر فلان حقائق باشد یا حاکی از فلان صفات و اسمای الهیه یا دال بر فلان وقائع و از فلان طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است و در تربیت نوع انسان معاشاً یا معاداً دخلی میدارد و هر عقیده که متعلق به فلان حقائق است یا به فلان اسماء و صفات یا به فلان وقائع یا ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان معاشاً و معاداً بکار نمی آید و تعلیم و تعلم آن فضولی می نماید و هر خلقی و ملکه که منتج فلان نتائج باشد و در تحصیل آن بفلان فلان امور حاجت افتد محمود است والا مذموم و هر معاملتی و رسمی و سیاستی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس معتدل و موافق نظام اتم است والا واجب الرد و مخالف نظام پس در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگرد انبیاء هم میتوان گفت و هم استاذ انبیاء و نیز طریق اخذ آن هم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع به نفث فی الروع تعبیر می فرمایند و بعضی اهل کمال آنرا بوحی باطنی می نامند پس فرق در مابین این کرام و انبیای عظام علیهم الصلوة والسلام باقامت مظان و اشباح حکم و مبعوثیت الی الامم است و بس و نسبت ایشان با انبیاء مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار یا نسبت انبیاء کبار با آبای خود است که فیمابین ایشان من وجه علاقه بنوت است و من وجه علاقه اخوت و ایشان احق الناس بخلافة الانبیاء میباشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان

نشود و گو که جمله اہل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و ہمین معنی را بامامت و صایت تعبیر میکنند و علم ایشان را
که بعینه علم انبیاء است لیکن بوحی ظاہری متعلق نشده بحکمت می نامند و عنایتی و لایتی مخصوصه که درباره انبیاء مصروف
شده و ایشان را بسبب ہمان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ مِنَ
الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ وَ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ
وَکُلًّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعٰلَمِیْنَ وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ وَذُرِّیّٰتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنٰهُمْ وَهَدَیْنٰهُمْ
اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ وَاذْکُرْ عِبٰدَنَآ اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ اُولِی الْاَیْدِیْ وَالْاَبْصَارِ
اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ بیان ہمین معامله
است و بسبب ہمین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر
گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت و لایت و پرتوه ازان عظمت و عزت
نصیبه این حکمای ربانیین و وراث انبیاء و مرسلین ہم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاہت تعبیر می نمایند و این صدیقیت
ممزوجه بذکای عقل را که از لوازم آن حکمت و وجاہت است جناب سید الحکما و سید العلما اعنی الشیخ ولی الله بقرب
الوجود تعبیر می فرمایند و نیز باید دانست که قرب الوجود وہبی محض و جبلی بحت است که کسب و اکتساب و حدوث و تجدد را در آن
راه نیست آری ظہور آثار آن نور جبلی نزدیک مصادفت مؤیدات و اسباب آن تدریجاً متحقق می گردد چنانکه
انسانیت انسان محض خلقی است لیکن ما به الامتیاز او از سائر حیوانات که قوت عاقله است در بدو فطرت
مستور الاثر می باشد چه در میان طفل صغیر و بہیمه ہیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر ادراک ضعیف
از بہیمه می باشد و بعد از مرور دہور اثر آن امر مستور بسبب مزاولت علوم و ادراکات ظہور می فرماید و ازبسکه
در صدر کلام مذکور شد که ہمان عنایت ایزدی که در ازل الآزال درباره صاحب این کمال مبذول شده در
ہر وقتی از اوقات و ہر مرتبه از مراتب او را بلطفی جدید و تربیتی تازه بر سر افعال مرضیه و عقائد حقه و اخلاق محموده و
معاملات و رسوم صالحه کشان کشان می آرد و از افعال نامرضیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم فاسده
بوقائع رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصئون میدارد پس لابد او را بمحافظتی مثل محافظت انبیاء که مسمی بعصمت است
فائز میکنند تصویرش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق صاحب جمال یا طلب ہنر و کمال یا داعیه

تحصیل جاه و مال استغراقی و انهماکی دست میدهد که بسبب آن استغراق فتور و خلل در قوای بهیمیه او راه می یابد و بسبب همین فتور رغبتش بسوی قبائح عرفیه و شرعیه اتفاقی از صمیم قلب ایشان سر بر نمی زند و غرابتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد نمیگردد و بعضی اشخاص دیگر که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذه معلمین در حق ایشان مصروف مانده پس اجتناب ایشان از قبائح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود و تقذری به نسبت این قبائح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل تقذر صاحب طهارت جبلیه از انجاس و الواث واگر احیاناً از ایشان بطریق خطا و نسیان رغبت و میلان بسوی قبائح مذکوره واقع خواهد شد هر آئینه آن مربی مشفق بهزار حیله او را از ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز خواهد داشت همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلای عشق مقدس و استغراق در مشاهده حضرت ذو الجلال و انهماک در مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف حقائق اشیا بفنای ارادات متشتته و انطماس عزائم مختلفه فائز می شوند و بسبب همین فنای اراده و انطماس عزیمت از افعال نامرضیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیب ارباب قرب النوافل است و بعضی اهل کمال بسبب نور جبلی و عنایت ازلی مستحسن را از مستقبح تمیز کرده خود را از قبائح مذکوره مبرا و منزه میدارند و اگر احیاناً از ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع می شود عنایت ازلیه دامن عزیمت ایشان را گرفته بمعاملات عجیبه و وقائع غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَآ اَنْ رَّاٰی بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْٓءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ حکایت همین معامله است و این حفظ نصیب انبیاء و حکماء است و همین را عصمت می نامند ندانی که اثبات وحی باطن و حکمت و وجاهت و عصمت مر غیر انبیا را مخالف سنت و از جنس اختراع بدعت است چه بسیاری ازین امور در احادیث رسول مقبول علیه الصلوة والسلام در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر مهره اهل حدیث پوشیده نیست واگر خوف ملال بسبب تطویل کلام نمی شد پاره ازان احادیث درین مقام ذکر کرده می آمد و ندانی که ارباب این کمال از عالم منقطع شده اند و قرب الوجود از روی زمین منطمس گردیده بلکه تا دوام که ابلق خوش خرام نور و ظلام در تگ و پوی است عرصه وجود جولانگاه شهسواران میادین حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی بکمال صاحب کمال که منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد از انقراض زمانه نبوت منقطع گردیده چنانکه حصول علم قطعی

بحکمی از احکام شرعیه در مسائل غیر منصوصه بعد از انقراض آن زمان برکت نشان متصور نیست حالانکه امر استنباط
مستنبطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر جلوه گر شده که عشر عشیر آن در زمانه صحابه بوقوع نیامده
بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال تفصیلش آنکه چون آن عنایت ازلیه در بدو
فطرت بلا استحقاق و اکتساب و بدون واسطه و حجاب این صاحب کمال را از زمره مقبولان قرار داده و
در جمیع احیان و اوقات بغیر وسائط و آلات متکفل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت
التفاتی بسوی ماسوای حق از صمیم قلب آن مقبول سر بر میزند و در ته دل آن چیز علاقه بهم میرساند یا چیزی را از امور یکه
بسبب مصادفت آن امر همان نور جبلی او ظهور کرده واسطه تربیت او می انگارد همان عنایت ازلیه آن علاقه
را بنوعی از انواع تدبیرات برهم میزند و آن خیال را از هم می پاشد و از جمله آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای
بنی آدم است که اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادٰی جِبْرِیْلَ اِنِّیْ اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهٗ فَیُحِبُّهٗ جِبْرِیْلُ ثُمَّ
یُنَادِیْ فِی السَّمَآءِ اِلٰی اَنْ قَالَ حَتّٰی یُوْضَعَ لَهُ الْقَبُوْلُ فِی الْاَرْضِ اشارتیست باین معنی و
حقیقت این قبولیت انعکاس وجاهت این صاحب کمال است در آئینه قلوب صافیه سلیمه تفصیل این اجمال آنکه چنانکه
جوارح و اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضی که بر قلب طاری میشود مثل محبت و غضب
و فرحت هر آئینه آثار آن عارض بر جوارح و اعضای ظاهر هویدا میگردد هم چنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ
غفلت و التفات الی ماسوی اللّٰه صافی باشد بنسبت حظیرة القدس حکم آئینه میدارد مثلا چیزیکه وقوع آن در حظیرة
القدس مقدر شده البته اکثر صلحا آن را قبل از وقوع در منام یا در معامله می بینند و لا اقل رغبتی بسوی وقوع آن
یا همتی در جمع اسباب آن در خود می یابند پس چون این صاحب کمال نزدیک منعم خود وجاهتی یافته و قدم صدق در حظیرة
القدس مستحکم کرده و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم می
شود پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال و کمال او مطلع میشود البته از ته دل در او وداد است
می دارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب مسلم می انگارد بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته و فریفته میشود گو که همان
اوضاع و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفاتی نمی نماید نه آنکه مقصود از این کلام
محبت همه عوام بعضا این مقام است چه در حدیث شریف وارد شده که اَنْتُمْ شُهَدَآءُ اللّٰهِ عَلَی الْاَرْضِ بر ظاهر است

کہ اہل شہادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب مروت و عدالت اند نہ ارباب غفلت و سفاہت و اصحاب فجور و حمق بلکہ اگر نیک تامل کنی دریابی کہ محبت امثال این کرام خود شعار ایمان و محب علامت تقوای او ست ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَآئِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ و بعض اشباہ این عظام امارت نفاق و مبغض و نشان شقاوت اوست کہ لَا يُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُهُ اِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ اشارتی باین معنی رفتہ **افادہ ۳** واعلیٰ وارفع ازین مقام مقام نیابت عن اللہ ست در ضرب تحدیدات شرعیہ و در اقامت اشباح و مظان حکم مقام حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و مفسدات تربیت نوع انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام صاحب شرائع ست از انبیاء و مرسلین و بہ تبعیت ایشان ظلی از ان مقام نصیب بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود کہ ایشانرا در عرف قوم مفہمین می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای اصحاب تفہیم اعنی الشیخ ولی اللہ قدس سرہ بمقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند **افادہ ۴** واعلیٰ وارفع ازین مقام مقام نیابت عن اللہ ست در ایقاظ غافلین و ازالہ عذر جاہلین و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین بہ مجرد دلیل و برہان یا مع السیف و السنان کہ بوجود برکت آمود ایشان مضمون قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد و این مقام بالذات مقام انبیای اولوالعزم است و بعضی از کبار بہ تبعیت آن اولو الایدی و الابصار ظلی ازین مقام و پرتوہ ازین افتخار بہرہ ور می شوند کہ ایشانرا در عرف قوم حجج اللہ میخوانند و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت سے نامند **افادہ ۵** واعلیٰ وارفع ازین مقام مقام ریاست ادوار و اطوار ست بیانش آنکہ چنانکہ در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت رحمان فرام معاش بوجہی از وجوہ واقع مے شود و عنایت یزدانی کہ بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است در ہمان کسوت ظہوری فرماید و ہر صاحب کمالیکہ در مقام نیابت عن اللہ در تربیت نوع انسانی قائم شدہ باشد در تکمیل ہمان وجہ سعی بلیغ می نماید و چون آن وجہ بکمال خود میرسد لطفی جدید و عنایتی تازہ از دریای رحمت ازلیہ سر بر میزند و وجہی دیگر از وجوہ تربیت معاشیہ بروی کار می آرد و در اجرای ہمان وجہ نفوس کاملہ بنی آدم را متوجہ می سازد کہ در آیۃ کریمہ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَآءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ اَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّوْنَ بیان ہمین سر واقع شدہ مثلاً از زمان حضرت آدم صفی اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام تا زمان حضرت ادریس فیض ربانی در ہدایت افراد

انسانی بسوی حارق اساس عیش و زندگانی مثل زراعت و فلاحت و طحن و عجن و خبز و طبخ سائر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای
مساکن مبذول بود چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلیم مکاسب دقیقه و علوم عمیقه
مثل خیاطت و کتابت و حدادت و صباغت و امثال آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه و اجرام
علویه که خلاصه طب و نجوم است برروی کار آمد از زمان ذی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و
تقنین قوانین حکومت و عدالت و جمع عساکر و جنود در رو نمود همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم
ادوار و اطوار متبدل می شود و ارباب اهل کمالات که در دوره آن ادوار بکمال خود میرسند علومی که مناسب ورد
ایشانست در قلوب ایشان میریزند و ایشان را در تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال خود میرسد
اساس تربیتی دیگری نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلاً دوره اولی از ادوار این امت دوره فقها بود و
بعد از ان دوره اهل کلام رو نمود و بعد از ان دوره صوفیه ظهور فرمود و این محض برای تمثیل ذکر کرده شده نه برای
حصر القصه چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدائی دوره دیگر رو می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و الیق
بفیض رحمان دران جزوی از زمان متحقق باشد بوجود برکت آمود او هدایت دوره سابقه را به نهایت الکمال
میرسانند و او را ترجمان خود ساخته و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت افراد انسان بسوی
الطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند و با او امامت این دوره ارزانی میکنند و این مقام بالذات مقام
حضرت خاتم النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و بتبعیت ایشان نمونه ازین مقام بعضی
کرام از اتباع او می بخشند که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت مآل دوره سابقه
و بدایت کمال که دران دوره لاحقه متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردانیت ملقب
میسازند و همه اهل کمال که دران دوره متحقق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره اند اگرچه ایشان آن امام را نهند یا
ندانند و معنی اتباع ایشان نه آنست که ایشان قصد تقلید او میکنند یا سلسله تربیت ایشان با وی رسد بلکه معنی اتباع
درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین دوره ظهور فرموده بجان و دل میکوشند و همه علوم مناسبه
آن شان که اولاً در قلب همان امام ریخته بودند ثانیاً در قلب این بزرگواران از مخزن غیب و پرده لاریب می ریزند
و چنانکه عزم اشاعت این علوم اولاً از قلب آن امام سر بر زده همچنین همان عزم ثانیاً از قلب این بزرگواران

سر بر میزند **فائده - ۱** - از بسکه این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیاست و غیر ایشان را بجز ظلی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات رسائی نه باوجودیکه امثال این اکابر که باشباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و اکسیر اعظم نادر الوقوع و کمیاب اند لهذا در مباحث این مقامات ثلثه بر اشارتی اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آن را بر مقام دیگر حواله کرده شد و نیز اکتفاء این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آثر و وصول بآن مفاخر صورت نه بندد پس جد و جهد در تبیین آن اسرار مکنونه سعی بیحاصل و تطویل لاطائل می نماید **فرد** در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام * آری این قدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات بس عجیبه و منتج نتائج بس غریبه است که تخم آن عنایت یزدانی و اجتبای رحمانی است و عنایت حضرت حق و اجتبای جواد مطلق را حدی و پایانی نه **فرد** داغ غلامیت کرد پایهٔ خسرو بلند * صدر ولایت شود بنده که سلطان خرید * **فائده - ۲** ندانی که درمیان راه ولایت و راه نبوت تباین است حتی که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگردند یا ارباب حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و صاحب حب ایمانی غافل از حالات عشقیه باشند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوائی اولیا و قدوه ارباب فنا و بقا ذی المناقب و المفاخر اعنی الشیخ عبد القادر است دیده باشی که از سرتاپا از مضمون فنای اراده که خلاصه حب ایمانی است مشحون است و حکایات پیچ و تابی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیاء و المرسلین علیه افضل الصلوة و التسلیم در زمان وحی فترت میگذشت شنیده باشی که معاملات عجز و نیازی و استغنای و نازی که فیما بین گذشته رشک افزای قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حب ایمانی و نوری از ان سعادت جاودانی از ارکان ایمان و شروط اسلام است پس حب ایمانی را بمثابه سپاه گام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله ماده ازین طریق یا منزلی از منازل این راه قرار باید داد پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب عشقی از قبیل حالات و واردات آری در بعضی نفوس بنابر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی مے بخشند و در راه ولایت کشان کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از فرونشستن هیجان عشق بصرافت و محوضت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راغب مے نماید و بالجمله حب ایمانی را مثل آساس بنای سلوک بلکه مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشقی

و ثمرات او را مثل الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و یسیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد و بنابر این
از بسکه انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات برای استحکام بنیان هدایت و تشیید قصر تربیت انسان عموماً مبعوث اند لابد بر
همین حب و ثمرات او دعوت نمودند و طرق تحصیل این راه مضبوط و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حب ایمانی اکتفا فرمودند
به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات او و تعیین طرق تحصیل او التفات نه نمودن مگر باشارات دقیقه و لطیفه و چون
اولیای کبار از اصحاب طرق که امامت باطن و فن شریعت حاصل کرده و جهها در قواعد صلاح قلب که خلاصه دین
متین است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از متواترات دینیه دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت
مضبوط یافتند حتی که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته انقیاد حضرت حق و امثال اوامر
جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی و تدین بدین مصطفوی را بر ذمه خود فرض میدانست و حسن شکر منعم و حب او را و قبح کفران
منعم و مشاقت او را از ابده بدیهیات می شمرد و بنا بر علیه حب ایمانی و لوازم او را مفروغ عنه دانسته و در از منان اتباع
خود مسلم الثبوت پنداشته روی همت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق تحصیل او آوردند
و درین مسعی بلیغ بکار بردند و نفعی عظیم بجم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب جاهی عظیمه و عزت فخیمه در
بارگاه رب العلمین یافتند شَکَرَ اللّٰهُ مَسَاعِیَهُمْ وَرَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ فِیْ اَعْلٰی عِلِّیِّیْنَ پس بعد مدتی از انقراض
زمان ایشان جماعه از اغبیا و زمره از سفها بوجود آمدند و فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ
وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ برحال بمآل ایشان منطبق گردیده طرق تحصیل حب ایمانی را برباد داده در تحصیل
حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال باطل و طلب محال است چه «اٰمِنْ ثُمَّ جَاهِدْ» خبریست
ماثور و «ثَبِّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقُشْ» مثلیست مشهور که عارف بلند پایه شیخ ابو سعید ابو الخیر از حال امثال
این گروه در مآل خبر میدهد جائیکه می فرماید بیت تقلید و سه تقلید بی معنی + بدنام کننده جوان مردان را
و این معنی را بسوی ذهن مستمعین بمثال واضح تقریب باید کرد مثلاً عنایت یزدانی و فیض رحمانی که بسوی افراد انسانی
در ازل الازال مبذول بود در بعضی اوقات چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات که در
هدایت افراد انسان و در نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر دخلی قوی
و تاثیری عظیم میداشت بزبان عربی معجز ایشان را تعلیم کرده شود و شرح آن بیان هدایت نشان افصح العرب

واهم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز نظم را مع شرح و بسط او بسوی همه
مضار تبلیغ فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرمود بدو وجه میتواند شد یکی آنکه اموریکه در
اصلاح معاش و معاد تاثیری وارد و در نجات و رفع درجات دخلی مینماید تعلیم همان امور را قبله همت خود کرده بجناب
وسنت متوجه شود و در اذعان بعقائد مذکوره و امتثال احکام ماثوره و اکتساب اخلاق محموده و اقامت معاملات و سیاسات
مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد در اتمام این امور بیش از بیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب
وسنت و همین است مبنای هدایت و اساس سعادت و شارع صلوٰة الله علیه همین را باوضح بیان تفصیل فرموده
ومبادی وطرق تحصیل آنرا بجمال اعتنا مضبوط ساخت و وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل
عقائد حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات ماثوره را پیش نظر خود
ساخته و قبله عزیمت خود قرار داده در کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود شارع نیست و لهذا
تصریح بآن نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلاً تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف و نحو و
معانی و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره و تقنین قوانین اجتهاد از مباحث
اقیسه و تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسانیه که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح
اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور نیست بلکه انچه از آنجناب منقول است همین کتاب و
سنت است و بس و دعوت آنجناب بحجت و برهان و سیف و سنان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر
تحمل مشاق و مقاسات تکالیف نموده آری آن علوم دقیقه نازک نسبت بعضی اذهان بعد تحصیل علم کتاب و سنت
حکم اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشان را منصب امارت و مقام وراثت نبوت می بخشد و لهذا چون این کتاب و سنت بغایت
تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبه خود ازان فائز گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم اولیات
در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن علوم دقیقه بسعی اساتذه فنون عربیه و ائمه اجتهاد و دانشمندان کلام
و ارباب تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه برروی کار آمد و این اکابر بسبب همین سعی در زمره علماء امتی
كَاَنْبِيَاءِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ مقعد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیله بکار بردند تا آنکه
علوم دقیقه طویلة الاذیال بوجود آمدند و بعد انقراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومے از مقلدان

بی معنی که بر حب جاه و طلب ریا ست مجبول بودند بر روی کار آمدند پس همین قیل و قال و مکاره و جدال را فضل و کمال پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت خود انداخته همه عمر خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصله بر باد دادند و راه فلسفه و اعتزال پیمودند و جز حسرت و ندامت ازین جهان فانی حاصل نکردند تا آخر غیر خیبت و خسران دگور تنگ خود مونسی نیافتند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا اَعَاذَنَا اللّٰهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ حَالِ اُولٰٓئِكَ الْجَاهِلِيْنَ۔

باب دوم

در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادای طاعات و تخلی از رذایل و تحلی بفضایل و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است مقدمه و آن مشتمل بر یک افاده است

افاده ۱۔ اذکار و اشغال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند بسامی باشد که سالکان را همان امور پیش می آیند و به همان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند فاما آن عنایات و برکات که در باره اولیای عظام از بارگاه ایزدی پی درپی می رسید شمه از ان بمشام آنها نمیرسد و آن آثار اصلا مترتب نمیگردد و هر چند مساوات همه اهل کمال در ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهور رش می باید و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تنقیر امری که مانع از ان گردیده ضرور است تا تدبیر ازاله آن نماید و بمطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس ملابست به بدعات و تلوث برذائل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا بادای عبادات و اعمال شرعیه بر نوعی که مقصود شارع است و راه یافتن مخلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان است لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد

فصل اوّل

در بیان اجتناب از بدعات و آن مشتمل بر سه هدایت است

هدایت اولی در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفی شعار متشبهین به صوفیه کبار قدس الله اسرارهم در عوام اهل اسلام انتشار یافته آن مشتمل بر دو تمهید و شش افاده است۔

تمهید ۱: کشف و شهود که از ثمرات و لوازم اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک درمیان کافر و

مومن و مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت او ست و کفر کافر و الحاد ملحد و بدعت مبتدع مورث رد او پس صرف آن کشف و شهود را کمالیکه مطلوب از انسان ست دانستن خطائی محض است آری در حق مومن چیز کار آمدنی است که وسیله و طریقه کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل است که هر کس و ناکس بآن آگاه است یعنی الله بزرگ تر است در تمام اوصاف حیات او بزرگ تر از حیات تمام احیاست و علم او بزرگتر از علم همه علماست و علی هذا القیاس چه این قدر معرفت اگر موجب کمال می شد آدمی ناقص حکم عنقا میگرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه طرد معرفت حقیقت ذات و صفات او ست که مدرک انسان بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلاً صفت رزقیت او کماینبغی بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمی تواند کرد چه جای آنکه بمنتهایش رسد اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل ممتنع می گردید پس مراد معرفتی است که خدا تعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم می شود از قرآن و حدیث و به همان معرفت آدمی را عزتی و اعتباری در بارگاه الهی بهم میرسد و آنان را که آن معرفت بدون عزت و اعتبار حاصل شده مثل حکمای پس آن معرفت غیبی و انسان کامل بسبب این عزت و اعتبار مثل خدمتگاری یا خواصی میشود که در نظر آقا و بادشاه معزز و معتبر گشته و آثار عزت و اعتبار وی پیدا گردیده مثلاً امانات سپرده وی می شود و مامور برسانیدن آن به بعض رعایا و لشکریان و یا محتاجان و سائلان میگردد و قول او بمحل اعتبار و پایه راستی می رسد و سفارش او در حق مردم مقبول می افتد چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در شخصی جمع شود همان است انسان کامل و با وجود اجتماع این اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن ممکن نیست از ادنای مرتبه ولایت تا مرتبه خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک راه خدا تعالی را منحصر درهمین طریقه مقرره سلوک نه پندارند بلکه راهها هم بسیار است منجمله آنها این هم یک طریق او ست نیز مقبول است این طریقه مقرره منوط به مطابقت اقوال و افعال و احوال صاحب این طریقه است بظاهر کتاب و سنت ◆

تمهید ۲ - از عمده مخلان راه حق ملحدان صوفی شعار اند که از مخالفت شرع پاک نمی کنند بلکه التزام آن را طریق خود میدانند و اشغال قبیحه مبتدعه شرک آمیز تعلیم و تعلم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشا می کنند

حسب افعال واقوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل هست او را بکشد و هر که لائق تعزیر است وتنبیه او را تعزیر و تنبیه کند و اگر عاجز از مضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجهه و مشافهه ایشان را از قبائح انکار و اکراه بداند تا گمان هدایت کسی از آنها در ملاقات خود با وی بخاطر بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الٰهی شمرد والا ترک نماید باز پیرامون او نگردد که احتراز از صحبت بد اهم المهمات در حق طالب خدا هست جل شانه **بیت**

نخست موعظت پیر صحبت این حرف است ... که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

افاده - ۱ - از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلکه متعرض حال بعضی مقبولین هم گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را باید که از استماع این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمره بی ادبی هرگز نیک نیست اگر از کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه **بیت** حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه هر که را نیست ادب لائق صحبت نبود * مثلاً شخصی گفته که خدا را بجز مهره خریده ام آب یک خرمهره در وقتی از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح باب او گشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هرچند مدعا درست است لیکن تعبیر بیجا است اگر می گفت که یک خرمهره داده در زمره بندگان او داخل شده ام خوب می بود همین طور تعبیرات صحیحه مودبانه کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بنده از بندگان بلکه کمترین بندگان بادشاه بی پروای عالیجاه و افر العنایات کثیر الرحمات شدید العقابات سریع الانتقام داند و هر دم در حرکت و سکون ترسان و لرزان ماند اگرچه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه گردد **افاده - ۲** - از جمله بدعات ملاحده وجودیه که در خواص و عوام اشتهار یافته و باقوال اکابر طریقت مشتبه گردیده گفتگوهای توحید وجودی الحادی هست که بگمان اتحاد خود با خدا از ان لذتهائی نفسانی بر میدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگوها معارف و حقائق می پندارند و لا اقل از مضرات آن اقوال اوقات عزیزه خود را بلا طائل محض صرف می نمایند پیشوای ما یعنی محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم بآن امر نفرموده و هرگز لب به بیان آن نکشوده پس ما را از ان چه سود اگر امری کار آمدنی ما بود بطور صوم و صلوٰة بران آگاه می فرمود حَرِيْصٌ عَلَيْكُمْ

بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَؤُفٌ رَّحِيْمٌ شان اوست پس سکوت ازان بہتر ست کہ مارا غرضی بآن تعلق نیست و چونکہ بسبب
رواج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن آنرا مردم استفساری کنند پس این قدر باید دانست کہ این مخلوقات
عین حق نیستند اگرچہ قیوم آنہا ذات پاک اوست پس تمثیل و بصفات آن باید کرد کہ چنانکہ صفات نہ عین
حق ہست و نہ غیر آن بلکہ قائم بوی است ہمچنین مخلوقات دیگر نہ عین صفات اند و نہ غیر آن بلکہ مظاہر آن
پس صفات اگرچہ فی حد ذاتہا مستغنی از مظاہر ہست لیکن بنا بر اقتضای حکمت الٰہیہ باوجود استغنا در مظاہر مختلفہ
کہ عبارت از مخلوقات ہست ظہور نمودہ و ہمین معنی مقصود اکابر طریقت ہست کہ ملاحدۂ وقت اقوال آن بزرگوار
آنرا بر خلاف مقصود ایشان حمل کردہ راہ تحریف و تلبیس پیمودہ اند پس این قدر دانستن مضایقہ ندارد
و اما اوقات خود را باین گفتگو صرف کردن بی فائدہ محض ہست بلکہ موجب حرمان از کمالات پیروی
انبیا ہست علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام **افادہ - ۳ -** از جملۂ بدعات ملاحدہ صوفی شعار کہ عوام
اہل اسلام اشتہار یافتہ قیل و قال و بحث و جدال در مسئلہ تقدیر ہست باید دانست کہ ایمان بالقدر از
اعظم عقائد اسلامیہ و اوکد واجبات شرعیہ ہست و از بسکہ مسئلہ تقدیر با مبحث تکالیف یک گونہ در بادی نظر
تعارضی میدارد بنا علیہ شارع از تعمق این مسئلہ دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرمودہ پس لابد
بر جمہور اہل اسلام ہمین واجب ہست کہ بر ایمان اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر زخار متلاطم الامواج کہ عبارت
از تفصیل و تنقیح این مسئلہ ہست نہ در آیند لیکن از بسکہ درین جزو ی از زمان بسبب اختلاط رفضہ منکرین
تقدیر و بسبب اختلاط ملاحدہ منکرین تکلیف کہ تشریع را معارض تقدیر فہمیدہ و بمسئلہ قدر تمسک نمودہ در
ابطال شرائع جد و جہد می نمایند لا بد بحکم اَلضَّرُوْرَاتُ تُبِيْحُ الْمَحْظُوْرَاتِ شارتی اجمالیہ بسوی تحقیق این مسئلہ
ضرور افتاد و معہذا مقصود درین کتاب اہتمام ہمان ایمان اجمالی ہست و بس تفصیل آن برای صیانت مؤمنین
غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفضہ و ملحدین کردہ شد پس میگوئیم کہ افعال و اقوال ہمہ بندگان و حرکات
و سکنات ایشان و علوم و ارادت ایشان و سائر نعوت و اوصاف ایشان چہ محمود و چہ مذموم از ایجاد حضرت
حق و تکوین آن قادر مطلق ہست و بس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در
بعضے بندگان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جہل ابتر حکمتے ہست خفیہ کہ آنرا غیر آن حکیم مطلق

بشرح و تفصیل احاطه نتوان کرد امّا این قدر معلوم است که آن حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف استعدادات ازلیه این است که درختی است عظیم الشان که بر هزاران انواع چوب محتوی است بعضی ازان قابل سوختنی است و بعضی ازان قابل ساختن آبخورهای آشامیدنی است و آنچه قابل سوختنی است آنهم تفاوتی بسیار دارد مثلاً بعضی بوقت تراشیدن درخت آنچنان پاره‌های ناکاره سبک خواهد ماند که در ابتدای افروختن آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش را اوّل نیفروزد و بعضی آنچنان گره‌های سخت خواهد برآمد که وقت تیز تر شدن زبانهٔ آتش باید انداخت تا در آن آتش تیز بسوزد و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را چوب کری میسازند و پاره را تخته می نمایند باز در آن تفاوت بسیار است بعضی تختهٔ سقف خلوت خانهٔ خاص بادشاهی است و بعضی عدمچه پاخانهٔ زندانیان گرفتار تباهی است تخته ایست که تخته نوشتن شده از دست حق پرست کاملی موقع نقوش حروف کلام الهی شده و تخته ایست که از دست صانع هشیار بجهت ناکارگی افتاده پامال خران راه گشته و همین مثله اختلافات استعدادات را که بسیار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصر ادا فرموده آه ازین تفاوت راه دو آهن پاره از یک جایگاه یکی سم ستوران و دیگر آئینهٔ شاه اگرچه تساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت یا صلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت اجبیه امریست بس بسیر کاریست سهل امّا حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و صلاح بعضی استعدادات فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانهٔ عظیم الشان از کارخانجات الوهیت که عبارت از جامعیت جمیع صفات کمال است برروی کار آید اوّل کارخانهٔ عفو چه اگر همه استعدادات در اصل جبلت متساوی می بود یا صلاح هیچ یکی از استعدادات فاسده بمحض عنایت خود نمی فرمود هرگز عفو و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانهٔ حکومت که عبارت از تنعیم مطیعین و تعذیب عصاة است پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی می بود یا صلاح هر استعدادات فاسده میفرمود هر آئینه صفت حکومت بر وجهت خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور نمی نمود آیا نمی بینی که کارخانهٔ مملکت بدون زندان و زندانیان و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی بندد و هر چند کمالات ذاتی حضرت حق و صفات کاملهٔ آن بے نیاز مطلق و صفات خود مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج مظاهر است کما قال اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ

اشارتیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب کمال مقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتابت که اگرچه بایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از کمالات او معدود نیست بلکه کمال او همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس او علی الدوام استقرار میدارد لیکن ملکه کتابت مقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب صدور از نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد همچنین صفات ازلیه واجبیه با وجود استغنا از مظاهر مقتضای ظهور میفرماید و حضرت حق جل و علا را از تحقیق مظاهر گوناگون و صدور آثار رنگارنگ سروری و ابتهاجی بکمالات خود ثابت می شود و ازین تقریر اندفاع شبه که بخاطر اکثر عوام میگذرد ظاهر شد بیانش آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان ظاهر میشود که حق جل و علا بندگان خود را متساوی الاستعداد در صلاح دارین چرا ایجاد نه فرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت در امر معاش و معاد میگذرانیدند یا اصلاح همه استعدادات فاسده چرا ایجاد نفرمود که این اصلاح در حق ایشان لطف و جود است و قدرت حضرت حق و جود آن جواد مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاعش آنکه حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از آن جمله مملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانه سیاست است و آن انتقام از عصاة و تعذیب معاندین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود هر آئینه امر مملکت به کمال خود نمی رسید -

بیت در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است ٭ دوزخ کرا بسوزد گر بولهب نباشد ٭

باقی ماند این جا سوالی جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط باستعدادات ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج از طاقت بشریه پس بر کفار متمردین و عصاة مصرین طریق الزام و راه سرزنش مسدود گردد جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده مثل جن و انس پس آنانکه در ایشان علم و ودیعت نهاده اند از بسکه ذات و صفات و اعضا و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلا میدانند که این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد پس افعالیکه بوسطه ارادت ایشان صادر می شود گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان می شناسند که این افعال از ارادت ما صادر شده است و چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل سائر احکام شرعیه صراحةً از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان را لازم است که چنانکه

سائر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیمه قبیحه خود را بخود نسبت کند و دریافت
همین امر که این فعل بارادهٔ ما صادر شده در توجهٔ توبیخ و سرزنش کفایت میکند و اما اینکه علم چرا ودیعت نهاده
اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده او را چرا بسوی این افعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جوابش
آنکه این همه امور از قبیل ظهور آثار استعداد ازلی است و اما تفاوت استعدادات ازلیه پس بحثش در صدر کلام
مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال بهم رسد که وقتیکه ثابت شد که بعث هرکی را بهر کاری ساختند میل او را در
اند اختند پس حکمت بعث رسل و انزال کتب و اقامت حجج و اظهار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و شرعیت جهاد
و حدود چیست پس میگوییم که اگرچه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض والسموات بلا واسطه و آلات
است لیکن آن حکیم مطلق بمقتضای حکمت باهره خود بعضی اشیا را به بعضی موجودات مرتبط ساخته و سلسلهٔ اسباب
و مسببات بر روی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگرچه این هر دو چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب
بلا واسطه و حجاب است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که بسبب همان ارتباط شمس را سبب
شعاع را مسبب می نامند پس همین قیاس باید کرد که هرچند جمیع افعال و اقوال که از نفوس ذوات الارادات صادر میشود
از مخلوقات آن قادر مطلق اند لیکن در میان آن افعال و در میان ارادات ارتباط سببیت و مسببیت آن حکیم مطلق
بمقتضای حکمت خود ایقاع فرموده و همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکورة الصدر از بعث رسل و انزال
کتب و امثالها علاقه سببیت مستحکم گردانید مثلا میتوان گفت که ارادهٔ امور مامور بها در دل مطیعین بسبب بعث
هادین و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا ارادهٔ بت پرستی یا ارادهٔ زنا و شرب خمر بسبب خوف جهاد و اقامت حدود
مضمحل شده و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگرچه از آثار استعدادات ازلیه است اما مجازات بر صرف
استعداد کامن نمی تواند شد بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بدلیل آنکه هر که را میرسد که از بدی خود انکار کند و نیک را
برابر خود داند و عقاب خود و ثواب نیک را بلا وجه خلاف عدل و ظلم شمارد و نیز عادات اصحاب حکومت و سلطنت
که بعدل و حکمت و مروت متصف میباشد همین است که گاهی بسبب علم خود گو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمونه اش
آنکه امیر ذو الاقتدار رفیق مخلص خود را میداند که بلاشبه اشجع الناس است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی جانبازی خواهد
داد ولیکن بدون ظهور امری نمایان در معرکه زور آزمایان انعامیکه مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و در تمثیل ضدش

همین قدر کافیست که شخصی بچه گرگ را بپرورد و بالیقین بیداند که جبلتش حمله کردن بر انسان و دریدن وی است اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهلاک نخواهد نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد آنقدر پر از خشم خواهد شد که بجز قتل سزایش تجویز نخواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر او دست نخواهد داد کارخانه مجازات حق تعالی را از همین تمثیلات یک گونه تصور باید کرد و هر چند استعدادات ازلیه بتقدیر قطعیه معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون ارتکاب گناه غضب وی باعث انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید

۸
۱۵۰۸۰

بیت "تا نگرید کودکی حلوافروش - بحر بخشایش نمی آید بجوش

افاده ۴م ✦ از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموماً و در دیار هندوستان خصوصاً اشتهار یافته و منعرض حال بعضی از مقبولان نیز گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه منعر باعتقاد الوهیت یا نبوت او باشد پس لابد حد اعتدال این امر را باید فهمید بیانش آنکه مرشد بلاریب وسیله راه خدا تعالی است قال الله تعالی - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای مومنان پرهیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید در راه وی شاید که شما رستگار شوید درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان و تقوی و طلب وسیله و جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را اشارت بسلوک می فهمند و وسیله مرشد را میدانند پس تلاش مرشد بنابر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهده ضروری است و سنة الله برهمین منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادرست پس میباید که مرشد را کسی اکبر دکه بوجهی مخالف شرع شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است نهایت راسخ القدم باشد او را مرشد و هادی خود مقرر نماید لیکن نه بایں طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع شریف را داند و بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود و آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را بدل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن نکند بلکه دعا نماید حدیث شریف است لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ یعنی اطاعت مخلوق نمیباید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باینطور باید که مال و جان خود را برای رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیزتر از رضامندی وی نداند چرا که فائده نفعی که از مرشد حاصل میشود هزارها مرتبه بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد بایں حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او

گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است اصل همان محبت است و حقوق محبت و حق خدا سبحانه است در جنب
محبت و حق او سبحانه هیچ محبتی و حقی را بخیال آوردن محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست و اگر بعد
عقد بیعت با مرشدی طالب حق را امری منکر در آن مرشد واضح گردد پس اول ناصح شود و دعا برای او بجناب
ایزدی کند و اگر باز نیاید و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت را از وی خلع کرده
او را مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی نکند لیکن مبتلا ببلا دانسته
اتباعش را در آن کار حرام انگاشته سعی ظاهری و باطنی در نجات وی از آن بلیه کما ینبغی بجا آرد.

افاده - ۵ - از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک در انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اعظم
بدعات منکره بر قبور اهل الله است هرچند آن بدعات بیشمار است لیکن دو سه امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود
تا دیگر امور قبیحه را برین امور مذکوره قیاس توان کرد از انجمله قصد بزیارت قبور آنها است از جوانب و اقطار زمین
کشیدن متاعب و مصائب اسفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این اسفار هم با وجودیکه بعد از ارتکاب آن صعوبات
می رسند به ظلمات شرک میکشند و بوادی سخط ایزدی میرسانند عوام این سفر را برابر بلکه به بعضی وجوه بهتر از سفر حج میدانند
و صورت احرام و محرمان شنیده بعینها یا بمثلها بر خود می بندند علاوه بر آن قیود زائده واهیه خود آن مسافران انجام
در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند القصه اگرچه ارباب بواطن صافیه را قطع منازل سفر بسوی
قبور اهل الله منفعتی قلیله می بخشد لیکن به عوام مومنین آن قدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس لابد
همه خواص و عوام را لازم است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند و از انجمله استمداد و استعانت
از اهل قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استدعا و التجا داد شرک میدهند و دوری
آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن درینجا شرح کردن احوال خاص آنگاه فلان منظور است که باراده استفاضه
فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هرچند اولیاء و مقبولان بارگاه حق را موت جسمی است
که عجیب میرساند و ایشان را آنچنان انعامات الهیه و معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم حیات زندگان را کمتر نصیب میشود
بنا بر علیه آنها را احیا میتوان گفت لیکن بلاریب به نسبت احکام این عالم مردگانند قدرتی و قوتی که احیای این عالم را
حاصل است ایشان را هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت و قدرت متحقق میشود در مجاورت مزارات ما زال

می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله تربیت و ارشاد لغو و بی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت الله
در تربیت و ارشاد خلق همین منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگانی شود و اگر احیانا کسی را این چنین زنده
که کشود کار از وی مظنون بود میسر نباید پس قصد مزارات از امکنه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را لازم
بگیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ
بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر
را دامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من و در روایتی دیگر است
تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ یعنی گذاشته ام
در شما دو چیز را دامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
متبوع و مقبول آل طاهر شد و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع از آل طاهر مقصود
این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشند و ظاهر است
که تحقیق امثال این بزرگواران درین جزو زمان بشابه اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قرآن مجید که
بهترین ذریعه نجات است هر جا موجود و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر پس اتباع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین
را ولایت علیا پندارد و فی الحقیقت همچنین است که کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر بر تقدیر
ایشان را قوت و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلوة والسلام جای تلبیس ابلیس است چونکه ظهور آثار رحم
امری مغیب است بسا که شیطان حکایت صوت یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع حکم نماید و این جا بیچاره
نادان بسبب شدت اعتقاد و نیاز مفرط بدل و جان آنرا قبول کرده آنچه در قرآن و حدیث بتواتر و یقین ثابت است
از ان چشم پوشی نموده در مغاک هلاک افتد و حکایت صوت و صوت هم نابرشناسند صورت و صوت ایشان می باید
و هر که شناسا نباشد پس صرف آوازی یا القائی در طلب و در وقت تغیر حالت و ظهور توجهی و کیفیات در مراقبات بنابر
معزا شدن وی از جاده حق کفایت میکند و احیانا بعضی سفها می پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت
اسفار بعیده کردن البته رواست پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکه این طریق
سبیل حصول مطلب دینی نیست بلکه مقام بادی هائیه ایمان و خوف از دست رفتن اصل سرمایه کسب سعادات است از تعدی

ونطاول سراق شیاطین و قزاقان اینها. و از آن جمله است روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر که از روشنی شمع هرچند بلا شبهه حرام است و لعنت برین کار و حدیث صحیح صریح وارد است و این مردم می باشند که آن را مثل وقت ظهور انوار لیلة القدر و لیلة البرات ساعت اجابت دعا میدانند و منشأ صدور دعای آن وقت میباشند و مقارنت دعا با روشن کردن چراغان از مقاصد هم می پندارند معاذ الله من ذلک در حدیث شریف وارد است که ایمان زانی و سارق در وقت زنا و سرقه از اینها جدا می شود زیاده تر از اینها ایمان اینان به مجرد دعا آن وقت بر باد میرود و ملک اگر جهل عذر نباشد پس ایشان کافر شوند و آنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کردن و صرف استحلال حرام کفر است چه جائیکه آن را عبادت شمرد - **افاده -٦-** از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل اسلام ملک جمهور انام غایت اشتهار یافته اداء نذر و نیاز اولیاء الله است بوضعیکه شرک خفی و اسراف اموال و اختراع بدعات بوجوه متعدده دران راه یافته بیانش آنکه اگر چه اصل این امر بهتر و خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن بعضی امر مظنون و اوهام خود را دران دخل داده اند و خلف آنها تابع سلف خود شده درین امر تجدید و تحدید نمودند و قاعده هر که آمد بران مزید کرد در دستور العمل ساختند آن اصل محمود مخفی و محتجب گردید و فروع خبیثه که از سعی و تراشیدن مردم هم رسیده ظاهر و رائج گشت و آن فروع در خبث خود متفاوت الحال اند و بعض آنها تعلیم و عادت است والتزام آن بحدیکه ترکش مستبعد شده و التزام مالا یلزم درین امور نزغه شیطانی و بعید از مرضیات رحمانی است شاهد این بیان ممنوعیت التزام انقلاب از یمین بعد از صلوة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کار سهل که انسان فارغ شده بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنها را تعبیری اقبح از نصیب شیطان بباید و اعلای آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر قدس الله سره مثلاً از عوام این زمانه و امثال اینها بسیار مشاهد و محسوس میشود تفصیل این اجمال آنکه اموات را بلا ریب ثواب عبادات احیا میرسد و سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه دخل میت در عبادات زنده ثابت و متحقق گردد مثلاً علاقه ابا با ابنا و این ابوت و بنوت خواه بجهت ولادت باشد خواه بجهت تعلیم و ارشاد هر شخصیکه عبادات میکند آبائی او را هر قسم که باشد ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و بنائیکه دران کوشش مکنون ضمائر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصانا و زیادة مختلف

میشود پس مسلمان هر قدر که کوشش در کار نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق جل شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جمیع اساتذه و مرشدین و آبا و امهات که مومنات و مومنین گذشته اند ذمه اش ادا میشود به همین اعمال نیک بندگی بحضور حضرت حق تبارک و تعالی طاعت و تبعیت بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رشد و سعادتمندی روبروی سائر اهل حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و مبرهن میگردد و همین دقیقه ایست که بره افعال احکام شرع هویدا و برنا و افعال آن مخفی و محجوب است و بنا علیه هر که بموجب معمول رائج فاتحه و ایصال ثواب نکند او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برد و نمی فهمند اگر بترک این رسوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشدند لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام و سائر طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا که پیش از اشتهار این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف به نسبت سلف خود باشند بلکه همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب رب العالمین به نسبت امام الانبیا خلیل با صفای حضرت خالق الارض والسما در خاطر خطور خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک پس ازین بیان واضح شد که این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال ایمانی موقوف بران نیست هرچند این معنی بالاجمال مذعن خواطر است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صالحی کامل آن علم اجمالی بسبب کثافت غشاوه عادت مستور گشته سبب سوء ظن باغراض در حق آن صالح کامل گردد لهذا این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر داشته تارک این رسوم را درین امر شبیه بسلف صالح اعتقاد باید کرد +

سبیل دوم

آنکه زنده فعلی کند که مقصود از ان نفع ثواب رسانیدن میت منظور باشد و اظهر و اشهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم دعا است و یک صورت از ان که نماز جنازه است واجب است و صورت دیگر آنکه در اوقات پنجگانه و اوقات قبر که وغیرها بالعموم یا بالخصوص نزدیک یا از دور وقوع آن میشود بلاشبه مسنون و مستحب است و در احادیث مشهوره معروف و شرح آن احادیث موجب اطناب دانسته دریافت آن برکتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه که آمدنی درین جا هم باید شنید که اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرتب است بعد از ان افراط و تفریط واقع میشود هرچند در ان افراط و تفریط قبحی نبود لیکن هرچه بر جاده اعتدال است بلاریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس ادعیه که در حق اموات در وقت

حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم مروی و ثابت شده بهمان وضع اگر بوقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلاً آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم در شب برات تنها بے اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف برده‌اند و دعا فرموده‌اند و کسی را از صحابه امر نفرموده‌اند که درین شب بر مقابر باید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده باشند پس بحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم منظور داشته در شب برات بر مقبره و مجمع صلحا رود و ادعیه وافره کند او را مخالفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ملام کردن نمی‌رسد لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده شده برسم انجامیده حقیقت کامل را باقی نخواهد ماند و مثال موضح این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه نیست اگر تداعی باشد مکروه است و اما صور دیگر سوای دعا پس مروی از ان کندن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس او که مادرم ناگاه فوت شده و یارای گفتن وصیت نیافت و اگر می‌یافت وصیتی میکرد پس برای وی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو که این برای مادر سعد است و خواندن سوره یس است که بقید روز جمعه و زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه رضی اللہ عنها از طرف برادر خود یعنی عبد الرحمن رضی اللہ تعالی عنه بعد وفاتش برده‌ها آزاد کرده‌اند و بر همین قیاس باید کرد تمام عبادات را پس هر عبادتیکه از مسلمان ادا شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر بجناب الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آنکس که ثواب بروحش میرساند از اهل حقوق اوست به مقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده‌تر خواهد شد پس در خوبی اینقدر امر از امور مرسومه فاتحها و اعراس و نذر و نیاز اموات شک و شبهه نیست و تعیین اوقات و قسم طعام و وضع آن و تناول کنندگان همه از قبح خالی نیست آری ظلمات بعضها فوق بعض در مراتب قبح تفاوت بسیاری است صرف تعیین التزام مالایلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعیین وقت خللهای بسیار هم دینی و هم دنیوی پیش می‌آید نیت خالصه باقی نمی‌ماند بلکه احیانا مطلقا نیت عبادت نمی‌باشد صرف بجهت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خست و لحوق عار پیش چشمان به عمل می‌آید و آنرا مدعا اینکه نام نهاده‌اند اصلا بعمل نمی‌آید و نسیان اگر از عمل صالح غافل اند پس حال ایشان و حال صالح کامل تارک این رسم بجا نظر ادای حق اسلاف خود مشابه به سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت بخاری است درین زمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از سلطنت نمانده و رسوم خود وجودی کمتر از سراب میدارد و ثانی تحقیقی است که برسوم ملوث نگردیده لفظ مثال و ممثل له را بمیزان شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق دریابد

از التزام رسوم تائب باید شد رزقنا الله التوبة وجميع المؤمنين من كل المكروهات وآدابیکه بحضور
طعام فاتحه در بار بجامی آرند پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاتحه بسبب آن طعام بجای حبیب خدا
نشده پس چرا آدابیکه در استحسان آن عه بنسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود بعمل باید آورد و ملک وی نگردیده چه اگر
ملک اوست پس چرا فاتحه کنندگان دخل در ان میکنند بموجب خواهش خود می خورند و میخورانند ملک آن را بوارثان
صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت سیدة النساء را بسادات هند و نیاز حضرت غوث الاعظم با اولاد امجاد ایشان حواله نمایند و
علی هذا القیاس و اگر این آداب بگمان حلول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا مس وی است آن طعام را بایستی آنکه
تناول کرده پس خورده او شده پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض والتقدیر چیزی
ازان معلوم شود پس حق اینکه در آداب طعام میباید آن طعام ازان تجاوز نکرده پس حاصل این آداب آن طعام نیست مگر حصول مشابهت
بکفره هنود که احیانا جوب و غلات و اجناس اطعمه را پرستش میکنند و از قید آکلین و ممانعت یکی و اجازت دیگر
تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا میشود اتباع اهل جاهلیت لازم می آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت
حکایت فرموده. وَقَالُوا هٰذِهٖ اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ حِجْرٌ لَّا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ و میگویند که این چارپایان
و زراعت ممنوع است نخورد آنرا مگر کسیکه خواهیم ما بزعم خودها و ایضا حق تعالی می فرماید وَقَالُوا مَا فِيْ بُطُوْنِ هٰذِهِ
الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُوْرِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلٰى اَزْوَاجِنَا وَاِنْ يَّكُنْ مَّيْتَةً فَهُمْ فِيْهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيْهِمْ
وَصْفَهُمْ اِنَّهٗ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ و معنی چیز اچھوتی دریافت کرده باید دانست که همین معنی مراد مردم این دیار
زمان از لفظ اچھوتا می باشد مصرف طعام هر گرسنه و محتاج است آری پرهیزگار بهتر از غیر پرهیزگار است پس هیچ نکته
و توشها که ساخته و پرداخته سپیبان است و تلاحق افکار ردیه حقیقی نهایت و مدارج پیدا شده اکابر بزرگان حال آنرا
را در اوقات تربیت و ارشاد در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجاهرت انکار در حین وقت مقابله این رسوم غیر منعقد
انگاشته خاموش می شوند از خاموشی آنها فریب نخورده محو آن سعی باید کرد چه این قیود شده بقبایح انجامید و آن قیود دخول
از قیود شرعیه او بان جبلة قرار یافته که التزام آنرا جزء اسلام و ایمان می پندارند و تارک و ساعی را در هدم مبانی آن خارج از ایمان
می شمارند چون التزام رسوم باین حد رسد بالکل قلب مطلوب منعکس مقصود گردیده واجب آنکه سعی کرده شود و بنابر تمیز سنن از بدع
تاکید بلیغ که در حدیث میشود یاد کرده در ین محل بکار باید برد و رواج رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره

گذشته جانهای جانوران که نیاز میکنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانہ قصد کرده مطابق حدیث شریف که لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللّٰهِ ملعون میشوند و بقول اکثر علما این لعنت بجهت کفر ست پس مرتکبه کفر شد آنرا عبادت پنداشتن به کدام مرتبه زشتی و زبونی خواهد بود حقیقت آنست که کسانیکه در نذر و نیاز ارتکاب معاصی و کفر میکنند ایشانرا ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک میکنند و میدانند که این کار برای بزرگان میکنیم معنی بغیادت خدا هرگز در ذهن شان نمیباشد بلیاقت آنکه هر که در توشها و نیازهای بزرگان مبلغان کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم چیزی داده خواهد گفت که نه بالجمله خدا را و آنها را بعضی در مرتبه مساوی تقرب و رضاجوئی می نهند و بیانِ حال همین بعض ست وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ ط و بعضی ترجیح میدهند و بعضی آنها را کافی حاجات خود بالاستقلال دانسته از التجا و دعا بجناب حضرت حق جل شانہ بی نیاز میشوند پس چارهٔ کار طالب حق و صواب و متبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بروح هر شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و متناولان آن هر چیز یکه انفع و بهتر و حق فقرا و محتاجین آن وقت باشد و بصفائی نیت مستقر و ان تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعا هم کنند بهتر است و تمام قیود و رسوم یکقلم دور کنند

هدایت ثانیه

در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط رفضه در جمهور انام اشتهار یافته و آن مشتمل بر سه افاده ست

افاده -۱- از جملهٔ بدعات رفضه که در قلوب عوام اهل سنت راه یافته مخالفت سلف در عقیده تفضیل ست پس طالب حق را که متبع سنت و متنفر از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود اعتقاد نماید که چهار یار کبار رض بهترین بنی آدم بعد انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام اند و تفضیل ایشان باهم موافق ترتیب خلافت ست چنانکه عقیدهٔ اهل سنت ست هر فرد مسلمان را باید که همین ترتیب معتقد فضیلت باشد و تفتیش وجوه تفضیل نه نماید چه تفتیش وجوه تفضیل از واجبات دین بلکه از مستحبات هم نیست خصوصاً عوام مومنین را در صدد این تنقیر و تفتیش افتادن بی خردی و نادانی محض ست و لیکن بجهت شهرت این بحث در عوام و خواص این زمانه و افراط و تفریط ابنای روزگار درین عقیده نوشته می آید که جناب حضرت شیخین رضی الله عنهم را قطع نظر از خلافت در بارگاه الٰهی وجاهتی هست بس عظیم و قربی هست نهایت لطیف

و تقدم در خلافت علاوه بر آنست که حضرت عثمان رض را قطع نظر از خلافت آنقدر جاه و قرب نیست که متقدم بر حضرت مرتضی علی رض شوند بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجاهت و قرب تقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت راشدهٔ نبویه باعث آن است که در مقام تزاحم اهل مناصب و مراتب وقت ظهور عنایات باهره الٰهیه حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گو ایشان را جاه و قرب زائده بود مثل آنکه در پوشانیدن خلعتها صاحب منصب متقدم را صاحب منصب متاخر خواهند ساخت اگرچه صاحب منصب متاخر را جاه و قرب در انظار زائد از صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی رض را بالخصوص تفضیل بر حضرات شیخین هم ثابت است و آن تفضیل بجهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت وغیرها همه از عهد کرامت مهد حضرت مرتضی رض تا انقراض دنیا همه بواسطهٔ ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا هم همت ایشان را دخلی است که بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست و این عطیهٔ الٰهیه مقابل آنست که گاهی انتظام خلافت و مملکت و سلطنت در آن اظهار ایشان صورت نه بست باوجودیکه بعضی کبرای انبیا اَعلَی اللّٰهُ درجاتِهِمْ فِی الْعِلِّیِّیْنَ مساعی وافره درین کار مبذول فرمودند و رنجهائی فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند و اکثر سلاسل اهل ولایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع که اکثری در انها صاحب شأنهای بلند و مراتب ارجمند خواهند بود موکب تصوی آن بهت و جلال نموده خواهد شد که تماشائیان آن مقام و نظارگیان آن مجمع بی نظیر را موجب تعجب بسیار خواهد گشت و ظهور همین مقام بر بعضی متصوفان و خفائی مقام شیخین رض باعث آن گردید که در تفضیل جناب شیخین رض ترددی هم رسانیده از عقیدهٔ راسخهٔ اهل سنت متزلزل شده اند و اگرنه فی الحقیقت شانیکه جناب شیخین رض را بسبب انتظام خلافت بلکه قطع نظر از آن ثابت است باین بهت و جلال نسبت افضلیت مساوات ندارد بلکه شان آن هر دو برگزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و تلقی اعتدال در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک و ملت که آنرا به تشبه بالانبیا تعبیر توان کردن بلند نسبت آن بهت و جلال مذکور است تمثیلش بظاهر مرتبه امیر کبیر است که حقوق خدمت خود بجا آورده فارغ از امور سپاه گردیده ملازم بادشاه گشته به نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول بکار پردازی است پس اگرچه در بادی النظر بسبب استعفا از خدمات و اشتغال بحضور بادشاهی و انهماک در ملازمت او حشمت و شوکت ظاهریه و کثرت اتباع حق این مصاحب نسبت آن امیر اعظم که قائم بخدمات است متحقق نیست یا اقل قلیل است لیکن در عزت و وجاهت منصب آن مصاحب فوق منصب امیر اعظم است چه فی الحقیقت

آن امیر باہمگی شوکت و حشمت و اتباع خود گویا که از جملهٔ اتباع آن مصاحب است زیرا که مشورت و تدبیرش در همه اتباع بادشاهی جاری و ساری است و حضرت عثمان رضی که مقبول بارگاه ایزدی بودند و عنایت الٰهی در اعلای درجهٔ ایشان متوجه بود لهذا ایشان را مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبهٔ جنب مراتب امثال ایشان که حضرات ثلثه اند حاصل آید

افاده - ۲ - هر یک را از صحابهٔ کبار به نسبت سائر امت مصطفویه علی اہلها الصلوٰة والسلام هر چند بسبب صحابیت فضیلت ثابت است لیکن بعضی را از آحاد اکابر است بر بعضی از آحاد صحابه در امر نشر هدایت و ترویج دین متین و فوق مراتب قرب عند الله بلاشبه افضلیت متحقق است لیکن بین الاکابر تعظیم جمیع صحابه لازم است بمشابهٔ آنکه پسر که اکمل در علم و هنر از پدر خود باشد هر آئینه تعظیم پدر بر ذمهٔ او واجب است در حدیث شریف است فَإِنَّ مِنْ وَّرَآئِكُمْ اَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ فِيْهِنَّ كَانَ كَمَنْ قَبَضَ عَلَى الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ فِيْهِنَّ اَجْرُ خَمْسِيْنَ رَجُلًا يَعْمَلُوْنَ مِثْلَ عَمَلِهِ قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللهِ اَجْرُ خَمْسِيْنَ مِنْهُمْ قَالَ بَلْ خَمْسِيْنَ مِنْكُمْ

افاده - ۳ - از جملهٔ بدعات رفضه که در دیار هندوستان اشتهار تمام یافته ماتم داری و تعزیه سازی است در ماه محرم بزعم محبت حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما پس دانستن احوال قباحت اشتمال آنها از ضروریات این زمانه است تا مومن کامل از آن اجتناب ورزد و هر که مرتکب آن باشد پس و از غدر جهل و غفلت نماند و صور ظاهرهٔ این بدعات چند چیز است ۞ اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و شده غیرها و این معنی بالبداهة از قبیل بت سازی و بت پرستی است چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن و بجهت نام نهادن قبر حضرات امامین همامین صلی الله تعالی علی جدهما و علیهما آنرا بجای اصل قبر و مقبره دانستن از اطوار مشرکین صنم پرست است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بران نهاده با او همان معامله که با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده است بعمل آرند و درین مقام اگر فی الواقع قبور باشند بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه ها میکنند هرگز با قبور واقعیه هم نباید کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده صراحةً خود را بسرحد شرک قبیح می رسانند و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گردد همه در معنی بت پرستی است پس طالب حق راستی کامل در ابطال این امر باطل ضرور است هر قدر که تواند در ازالهٔ آن کوشش بلیغ نماید و بجبر و قهر شکستن آن را هرگز مکروه نداند بلکه بهتر و موجب اجر و ثواب بمنزلهٔ بت شکنی انگارد و بسبب آن که اهل بدعت و جهال نام قبر حضرت حسنین علیهما السلام برآن نهاده اند مطلقاً از شکستن و پائمال کردن آن باکی نه کنند چرا که رضای حضرت حق

حق تبارک وتعالی در ازالت این افعال و اهانت فاعلین مصرین برین افعال است و رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه
از تعالی شانه همراه رضای اوست و اگر از دست نتواند بزبان فرماید و اگر این هم نتواند از دل کاره باشد و این کمتر درجات ایمان
است آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه بلا بدو بران دستیاب شود پس بدون اهانت و تذلیل آنرا ابود و بی نشان
نماید فاما در مقابله قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه بسبب تنگی پیش آمدن اهل آن تعزیه حرکتی اهانت آمیز
صادر شود و بدون آن ابطال این بدعت بصورت نبندد پس ازین حرکت باکی نکند بلکه اقدام بر انعدام آن نماید و آنچه
در حدیث شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه تصویر حضرت ابراهیم را مدفون ساختند و مثل دیگر اصنام باهانت
نشکستند پس منشأ آن نکته تألیف جهال عرب در آن ایام از اهم مهمات بود و ایشان بسبب قرب زمان فترت در ورطه جهل
و سفاهت غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت خلیل مظنه بدگمانی آن جهال بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت
ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبی وقت که دعوی متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف فساد
تعزیه چه آن ایام قریب زمانه و شیوع جهالت بود و این زمانه تواتر علوم حقه و شهرت هدایت است و صورت دوم رسوم شیون
است و آن سینه کوبی و رخساره زنی و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال وی است پس این رسوم شیون مطلقاً
حرام است در فوت هیچ کس این افعال روا نیست صورت سوم اسم احداد یعنی سوگ است در ایام مذکوره و حقیقت آن
ترک مباحی است بجهت فوت شدن احدی بنابر اظهار غم و اندوه و احیاناً بعضی جهلا فرائض و واجبات را ترک می نمایند
و قبح این بر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک تزیین حلال است چنانکه سر و شانه نکنند یا جامه سفید و بهتر نپوشند
یا سرمه نکشند یا خوشبو استعمال نکنند و مثل آنکه صحت و خیریت مزاج نپرسد و علی هذا القیاس امثله کثیر است و همچنین زنان ترک
تزیین خود کنند معصفر نپوشند و حنابندی نکنند و غیر ذلک از اسباب تزیین هیچ چیز استعمال نمایند و حکم این احداد هم
مصرح در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر میت احداد مباح است اگر نبود بهتر و اگر نشود گناهی نیست و زن را اگر بر مرگ
شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر نکند گناهگار شود و سوای آن هر احداد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر صدیق
یا بر شهید در ایام موت و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در دهه محرم مباحی از
مباحات به قصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود پس هیچ
گناه نیست مثلاً کسیکه معتاد سرمه کشیدن نیست اگر در آن ایام هم سرمه نکشد گناهگار نیست و هر که آن معتاد آن بود

و در همان ایام ترک کند پس مظنهٔ قصد مذکور قوی است و همان قصد مذکر گناه است با لجمله ازطهر نیت است و نیت خود
هر کس بخوبی میداند باقی ماند صورتی مشتبهٔ الحال و آن این است که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن بقصد
احداد بلکه غرضش احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را در ان ایام ترک نکند مطعون مبتدعان بلکه
سائر عوام زبان گردد و او را بعداوت و بغض اهل بیت متهم ساخته زبان طعن بر وی دراز کنند و بچشم حقارت در روی
نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین اراده هرچند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست چه ارتکاب امری
است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آینده را فعلش که ظاهر ممنوع است متبوع خواهد ماند
و پیشیان فعل او را حجت گرفته نیات خبیثه خود بآن منضم خواهند کرد و عذر بدگوئی مبتدعان مقبول نیست قَالَ اللّٰهُ
تَعَالٰی وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا اَذًى كَثِيْرًا وَاِنْ تَصْبِرُوْا
وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ۵ وضرر دنیوی بهتر از موافقت اهل بدعت است و آزار امور دینداری لحاظ
کردن بعید از کمال ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر اینقدر تساهل برای نفع دینی مثل لتیام اهل بدعت
بامید توبه ایشان کرده شود مضائقه ندارد و صورت چهارم که شعبهٔ دقیقه است از صورت دوم و آن ذکر قصهٔ شهادت
است بشرح و بسط عقد مجلس کرده باین قصد که مردم آن را بشنوند و تاسفها نمایند و حسرتها فراهم آرند گریه و زاری کنند
هرچند در نظر ظاهری خللی در ان ظاهر نمی شود اما فی الحقیقة این هم مذموم و مکروه است چرا که در وقت حدوث صدمه
یا تذکر آن استرجاع و صبر مامور به است نه اظهار تاسف و حسرت و تکلف در پیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت
یا بخاطر گذشتن آن انچه طریقهٔ صابران است گو به تکلف بود التزام باید کرد و اسباب زاری و گریه و جزع جمع کردن البته خلاف
طریقهٔ صابرین است و این صور را آنانکه مرتکب میشوند موجب نهایت محبت و کمال بزرگی حضرت امامین رضی الله تعالی
عنهما در دلهای خودی انگارند و این خود مغلطه ظاهر است چرا که تکرار مضامین و تذکر آن موجب ناخوشی اهل مصیبت ما شد
مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید او را ملال و اندوه پیدا
خواهد شد و در همین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم را که اگر بالفرض این مقالات را بشنوند البته ملالی
بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت و رنج ظاهری چند روز موجب کمال علو مرتبه حضرت سید الشهدا و سائر شهدای
کربلا و حصول ازش شهد مقدس گشته پس اصلا جای اندوه نیست بلکه مقام فرحت و خوشی است و اما انکه بزعم باطل خود در محبت جناب حضرات

اہل بیت رضی اللہ تعالی عنہم قرار دادہ صریح امور ممنوعہ بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند چہ ایشان
بنابر اقامت امور مشروعہ و موقوف کردن امور نامشروعہ جانبازیہا کردند پس ہر کہ امور مذکورہ بعمل آوردہ خوشنود کردن
ایشان منظور دارد گویا بمنزلہ یزید مقابلہ حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ است زیرا کہ سبب مقابلہ با یزید نبود مگر ظہور امور نامشروعہ از وی و چون
این کس ہم ارتکاب نامشروع نمود و مصر بران گردید و آن کار را بہتر و عبادت پنداشت سزاوار طرد از جناب حضرت امام گردید
و در اتباع اعدا و مبغوضان آنجناب داخل گشت * و حاصل اینست کہ مسلمان را اتباع ظنون فاسدہ خود سم قاتل است حکم شرع
را لازم الاتباع دانستہ ہرگز آنرا نگذارد چونکہ شارع بچیزی از رسوم شیون و ماتم و احداد اجازت ندادہ و مطلقاً ازان منع فرمودہ
پس بہ گمان محبت خود مصدر آن حرکات ممنوعہ شدن عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان دادن است بسا است کہ از تسویل (یعنی تحسین)
نفس صفات قبیحہ کامنہ (یعنی مستترہ) خود معلوم نمیگردد و بعضی مشتبہ بصفت دیگر میشود مثل بیمار کہ خود را تندرست پندارد و مدعیان محبت کہ این
کارہا میکنند امارات بسیار بکذب دعوی ایشان موجود است چہ ہر کس میداند کہ از گریہ و زاری و اسراف اموال و طمطراق
محفل آرائی و تعزیہ سازی ہرگز جناب حضرت امام رضی اللہ تعالی عنہ راضی نمی شوند و ہیچ فائدہ بایشان عائد نیست پس صرف اموال
آنہا نیست مگر بنابر خواہش نفسانی خود کہ کارہای مذکورہ مرغوب نفس و بازیچہای اوست فی الحقیقت رضای نفس و شیطان
است کہ آن را بہ فریب و تلبیس رضای حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہ میگویند و بدعوی دروغ کہ این تمام مصارف و حرکات
از محبت آنحضرت است و افعال شنیعہ ذمیمہ را در نظر جہال و سفہا مستحسن و نیک می نمایند چہ اگر محبت و رضای حضرت امام
منظور است چرا آن را بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر ایشان نمی کوشند و عذر اشتباہ نسب ہرجا پیش نمیرود چہ
بسا سید صحیح النسب کہ از نایافت قوت جان میدہد و ہمین مدعیان لاف زن میدانند و می شناسند و برابر غلامان بلکہ سگان
خود تفقد حال شان نمی نمایند با وجود ظہور این قسم بی اعتنائی ہا از ایشان در بارہ سادات باز آنہا را محب و مخلص تصور
کردن جہل صرف و حماقت محض است و آثار محبت واقعیہ آنجناب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام
شرع مبین و پروای ہیچ کس نکردن در امر معروف و نہی عن المنکر و بہ مجاہرت انکار نمودن بر کفار و فساق و اہل بدعت و
از چاپلوسی و تملق آنہا بالکل احتراز کردن و صلحای امت را در فضل نادون اولاد امجاد آنجناب را ترجیح دادن و ایثار کردن و
ثواب عبادت قولی و فعلی و مالی بروح مقدس آنجناب رسانیدن پس ہر کہ درین امور قصور ورزیدہ در رضای نفس بنام
نہادن حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ کوشش کند و بذل اموال نماید سخت دروغ بیجا و بی محل بر بستہ و از وخامت

تا لی خور بی اندیشه گشته اَعَاذَنَا اللّٰهُ تعالیٰ وَجَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ شَرِّ الْمُنَافِقِینَ الضَّالِّینَ
هدایت شان الله در ذکر بدعاتیکه بسبب التزام رسوم فاسده در عوام الناس انتشار یافته و آن مشتمل بر یک تمهید
و دو افاده و یک فائده است تمهید رسومیکه در شادی و ماتم رواج پذیر دیار هندوستان است و التزام آن در
اذهان مردم قرار یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج طعن و تشنیع نهایت شاق می افتد جهال اهتمام آن رسوم
مقدم بر واجبات شرعیه و ترک آن را زیاده تر از محرمات شرعیه می پندارند باعث برهمی امور دین و دنیاست که بنیان
انسان را در ضیق می اندازد و از ضروریات دین و دنیا باز میدارد مثلاً التزام طمطراق شادی ختنه باین می کشد که انسان
نامختون بالغ کلان سال می گردد و بعد آن ختنه شود سبب بیحیائی و بی پردگی میگردد و احیاناً این شعار
شرع موقوف می ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر کرده می شود باعث ارتکاب حرام انسان جوان میگردد انتظار مدت زا بعد
بلوغ و قوت شباب و نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشواری افتد و همچنین در ماتمها هرچند تاخیر را دران گنجایش نیست لیکن
التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم برسوم در تکفین و تجهیز و کندن قبر مسابقتها می ورزند
و کفایت در انجا کرده از ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام سوم و چهلم بسبب خوف مطعون شدن وسعت
و کشادگی میکنند و بنابر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای حقوق واجب غفلت می نمایند و معرض
میشوند بسا میباشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان را در مهلکه می اندازد اسباب معاش خود را برای محافظت رسم
فروخته مفلس می ماند محض محتاج نان شبینه گشته گداگر میشود و گداگری که مذلت دارین است برخود گوارا میکند و این مفسده
نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم آن در اذهان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلاً نمازی عمداً
ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد شد که در ترک عرس و ترک غنا و رقص در محفل شادی نکاح و لهذا اینچنین مردم را
پیش می آید که تکلف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی بجهد و کوشش تمام بکار می برند حالانکه طفلان
صغیر السن از گرسنگی جان بلب میباشند و کمال جهل و سفاهت نیست که این امر معکوس را کمال مروت و جوانمردی میدانند
و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال از جابجا باکی نمیکنند و تمیز حلال و حرام نمی نمایند و چونکه مال بدست
می آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن بعجل می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف می کنند بالجمله بنای التزام رسوم
و اهتمام آن بر غیرت و ننگ و عزت و نام دار فناست و هر کار که بنایش این چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه

از ملکوت آوازهٔ نفرین بران کار و فاعلان آن کار میرسد مشاهدهٔ آن موجب ظلمت و کدورت بواطن صافیهٔ اهل ایمان کامل میگردد و مرتکب آن روز قیامت در مواخذه و محاسبهٔ آن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال کثیره چرا بیجا و بی محل خرج کرده شامل زمرهٔ اخوان الشیاطین گردید و اکثر باوجود ارتکاب نامشروع و عدم مبالات از حرام مضطر شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف می شود پس اگر ابتداءً و اختیاراً لا انتهاءً و اضطراراً ترک نمایند چه قدر موجب اصلاح معاش و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالبان رضای خدا را لازم که متبری و بیزار ازین رسوم شده در برهم زدن این رسوم و موقوف ساختن آن از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیلهٔ خود و محله و قریه و شهر و اقلیم هر قدر که توانند کوشش نمایند اگر بنیت صحیح هست ماجور و مثاب خواهد شد وازین نترسد که سعی من مشکور نخواهد شد یا اتباع من خویشان و اقربای من نخواهند کرد و در اتباع مرضی الهی قصور ورزیدن باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار با حق افتاد اندیشهٔ هیچکس نمی باید آری هر ضعیفه در برهم زدن رسوم موجب اتباع دیگران بود و با شرع مخالفت نداشته باشد همان وضع را در ازالهٔ این امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او بر طبق مضمون حدیث شریف خَیْرُ الْهُدٰی مَا اتُّبِعَ یعنی بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نه پندارند که نفع رسانیدن باموات باطعام و فاتحه خوانی خوب نیست چه این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباید شد بی تعیین تاریخ در روز جشن و قسم طعام هر وقت و هر قدر که موجب اجر جزیل بود بعمل آرد و هرگاه ایصال نفع میت منظور دارد موقوف بر اطعام نگذارد اگر میسر باشد بهتر است و الا صرف ثواب سورهٔ فاتحه و اخلاص بهترین ثوابهاست در تعیین تاریخ در روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و اعتنا و اهتمام آن موجب اضاعت اوقات میگردد و دیگر کارهای اهم معطل میماند و بیگانه و آشنا و ناآشنا بروز و تاریخ منتظر و مترقب میمانند و اقربا از هم می آیند و انسان را خواه نخواه انجه کردن دشوار می بود سرانجام آن ضرور می افتد پس در حق میت بعد تجهیز و تکفین و دفن بجز دعا و تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصهٔ کلام درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه وسلم از تمام خلق پیشوا و محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان راضی بآن شده تمامی رسوم هندوستان و فارس و روم را که خلاف وی صلی الله علیه وسلم باشد یا زیادتی از طریقهٔ صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بران اظهار کند

درر سومیکه در جاهلیت رائج شده بود و در عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم منفی گشته مع ابطال آن از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و صحابه کرام تاکیدات منقول است اگر ازان رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا بله کردن جا: ان منا البما
پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ نماید- **افاده ۱** : از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام با هندوان بسبب
اختلاط هنود اشتهار یافته ممانعت زنان بیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر رواج یافته که این
مشروع اهل هنود را زیاده تر از محرمات شرعیه می دانند پس در ازاله آن کوشش بلیغ کند اگر دفعةً یابستی این
صورت پدید آید خواه بخواه نکاح ثانی کرده شود اگر ورثا تابع مرضی وی قصور در زند مهاجرت یعنی ترک ملاقات
برادر روادری بعد از ایشان کند چه ظاهر است که انکار ازین کار غالباً اهل قطعاً بنا بر التزام رسوم هنود است والا هیچ معنی
نیست ما گر در ابطال این رسم تهمت ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اصلا باکی نکند و پروای ندارد و جانب
حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و بمقاطعت و مهاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود سازد
افاده ۲ : از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت مرحومه کمال انتشار و غایت شهرت یافته و
ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزادها در ان گرفتار اند افتخار بمکارم آبا و مناقب اجداد است و علو
شجاعت ایشان حتی که بسبب همین افتخار و اعتماد تواضع و انکسار را که شعار اهل اسلام است و تقوی و صلاح را
افضل مناقب اهل ایمان است پس پشت انداخته و بجای آن بکبر و تجبر و جرأت بر اظهار بدعات و ارتکاب منکرات
جاهل بوده کلام الله و کلام رسول را پس پشت خود انداخته اند گویا که آیه- لا تنفع الشفاعة الا من اذن
له الرحمن و رضی له قولا، لا تجزی نفس عن نفس شیئا الآیه، فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم الآیه، یا
ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقاکم الآیه، تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم، حدیث: ان الله قد اذهب عنکم
عبیة الجاهلیة و فخرها بالآباء انما هو مؤمن تقی او فاجر شقی الناس کلهم بنو آدم و
آدم من تراب، وا ایشان را نه بگوش هوش خود گاهی نشنیده و بمجرد اوهام و ظنون خود به مسلمات و شهوات ملا
و از ایشان خود تمسک نموده در ورطه هلاکت جان خود را انداخته سبحان الله چه سفاهت و چه حماقت که اسباب نجات
که بالیقین و بالقطع موجب نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده با اسباب وهمیه و ظنیه متمسک شده در حال

سفاهت مآل این جهال بدان می ماند که شخصی اموال خطیر خود را که در قبضهٔ خود میداشت و انتفاع بآن قطعی و یقینی می انگاشت در تحصیل حیل اکسیریه اعمال دست غیب که حصول آن محض موهوم است برباد دهد القصه اگر این علاقه نسبیه با کابر از امور نافعهٔ معاد است پس پر ظاهر است که غفلت از ان و عدم اعتنا بآن بهیچ وجه اخلال در نفع آن نمیکند چه علائق نسبیه از جنس افعال اختیاریه نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتنا برهم شود پس هرگاه شخصی غافل را از علائق نسبیهٔ خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت غیر مترقبه سرور و ابتهاج دوبالا دست خواهد داد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبای خود باوجودیکه این وارث از ان غافل بود و اگر این امور در معاد کارآمدنی نیست این شخص تمام عمر خود را در امید حصول منفعتی از ان امور گذرانیده باشد پس البته ندامتی و خجالتی بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیه و عدم اعتماد بر امثال این امور دینیه بر هر تقدیر احسن و اصوب است والسلام علی من اتبع الهدی **فائده** باید دانست که در جوهر اولاد کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آبای کرام ایشان ودیعت می نهند لیکن آن محض استعداد در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کارآمدنی نیست آری اگر همان استعداد بروی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم و تشرع و تدین جلوه گر شود البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد شد و این استعدادات مکنونه را بشابهٔ استعدادات ازلیه که نصیبهٔ هر شخص در ازل الآزال است استعدادی از استعدادات صالحه یا فاسده گردیده باید فهمید اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لهذا مادامیکه آثار آن استعداد منصهٔ ظهور نرسد در کارخانهٔ مجازات هیچ اعتداد بآن استعداد نگیرد این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب هدایت و ضلالت آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچه ارتباطی خفی باستعدادات هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات باستعدادات بس خفی و کثیر التخلف است و بآثار پر ظاهر و قلیل التخلف مثلاً منافع حرب بآلات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباطی خفی لهذا شمشیر فولادی [illegible] کار نمیکند که شمشیر مصقل از نیام

فصل دوم در تهذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو هدایت است

ہدایت اولی

در ذکر اخلاق محمودہ و مذمومہ اجمالاً و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است

تمہید - ۱ - از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس ایشان است برذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حب حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص سلف صالح تزکیه از این رذائل مقدم تر و مهم تر میدانستند و آنرا صرف بنا بر رضا جوئی حق از دل خود متقلع و منقمع میکردند تا اثری از آن باقی نمی ماند و دلهای ایشان مصفی میگردید لهذا مورد عنایات بیغایات میشدند و همین تصفیه که ارضاء الله تعالی بعمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که باوجود طے مراتب سلوک منضبط مورد آثار عنایات نشود تا این همه رذائل یا بعض آن در وی البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الٰهی است

تمہید - ۲ - سلف صالح را توفیق ایزدی در تزکیه نفس از رذائل اخلاق همین اعمال صالحه اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا مثل طب بتحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود شدت وضوح کفایت نمیکرد بلکه ارباب همم قاصره بمطالعهٔ آن صحف متطاوله می پندارند که این حال رجالی است که گذشتند و به حظیرة القدس پیوستند و حقیقتے دیگر داشتند که باین اعمال کثیره و مشاق عزیزه قیام ورزیدند و خود را بعمل بعید از آن می انگارند و بعضی بغلط فهمی خود را متخلی از آن رذائل و متحلی با ضداد آن که فضائل محضه اند میدانند پس مناسب حال ابنای روزگار نیست که چنانکه اشغال و مراقبات بنا بر وصول بمعرفت الٰهی می نمایند همچنین مراقبه برائے این امور هم پیش گیرند و بدون آن وصول ابار گاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب عنایت مرا قبول نمی رسند بلکه از باب دیگر آنجا رسیده اند که پرسش مقبول و نائل بمقبول آنجا نیست و شیطان و نفس که بمنزلهٔ سگ و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارند که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شرور شیطان و نفس رسیدن ممکن نیست مگر بوسیلهٔ اعمال صالحه و تخلی از رذائل مذکوره و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بمنزلهٔ چوبدار و نقیب است که خود بخود انسان را بمقام مقصود میرسانند و احیاناً اجتباء از آن بارگاه میسر که بدون مزاولت اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و این قسم بندگان هرگز به حاجت به تربیت و تلقین ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون امتنان احدی از

مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات شاقه از ابتدا ایشان از ادای سنن الی غیر نهایت کار او لا شغلی بخواندن قرآن و حدیث
کنند و پاره اوقات خود را مصروف تحصیل آن نماید تا که بر حقیقت فضائل و رذائل آگاه شود و بنا بر ریاضت صعب است
خود پریشان نگردد من بعد به یاد داشت قبله در طریقه نقشبندیه مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه ذات حضرت حق
مشغول شود و در همین ملاحظه ملاحظه دیگر شریع سازد و آن ملاحظه تعظیم اوامر شرعیه و عزم امتثال آن و تعظیم
نواهی شرعیه و عزم اجتناب از آن است پس آن دم هر جا در خلوت و جلوت و در کوچه و بازار و در صحبت و تنهائی و عالم اکل
و شرب و بول و براز و ملاقات دوستان و احباء و مشغولی در وجوه معاش و معاد الغصه در همه حالات آگاه و مطلع باشد
که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعیه در دل نگذرد و به اهتمام اوامر شرعیه را بجا آوردن کی و هیچ و فرحت و شادمانی علی الدوام
ماند و از جمله اوامر شرعیه مامورات عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن به لحاظ خاص ملحوظ دارد و در همه حال دلش متعلق
به نماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود به غفلت از آن سهو نورزد و هیچ کار را بر تهیه نماز مقدم نکند و تمام از آن
نداند و فوت هر کار در حین ادای صلوة به هیچ سهل و آسان نماید بمثابه آنکه محبوبی بر سر رفتن رسیده ممکن نیست
که دران وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزار کار های دیگر فوت شود محاضره و مکالمه آن محبوب مرغوب خاطر خواهد
بود همچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف و قرة عینی فی الصلوة موجب راحت اصلی خود بیند و هیچ کار دنیا و
دین بران مقدم نکند و هم نداند و همچنین ارکان دیگر اسلام که روزه و زکوة و حج است تخصیص کند و جهاد که سنام
الاسلام است و حقیقت محبت خدا تعالی بذل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف بخوبی در آن واضح میشود
نیز به لحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و چونکه بر محافظت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات و عبادات خواهند شد
مثلاً بخواهد خورد و دیگر باره و حتی که موجب رضای حق است و نخواهد خفت مگر وقتیکه دل آگاه شده گواهی خواهد داد
که این وقت خفتن باعث رضامندی خداست و قس علی ذلک بعد صاف شدن دل از رذائل خود بخود تحلی به فضائل
مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و زهد و صبر و شکر و رضا بالقضا و توکل و غیرها حاصل خواهد شد لیکن به لحاظ
استقلالی قصد تحصیل آنهم کند تا در همه فضائل به مرتبه اعلای هر یک متصف شود و هرگاه دل خود را پاک کرده
و برای اوامر شرعیه چست و مشتاق گشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور سلف مورد
عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بودند که مغز عنایات او چاشنی شدند

و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده اند راه رضای او را گذاشته اند و ما ظلمناهم ولکن
کانوا انفسهم یظلمون - از ان خبر میدهد شعر هر چه هست از قامت ناساز و بی اندام ماست ورنه
تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست شده و ما در باب تنبیهات الهی را دامن در راست سبیلش تمام سالک را
لازم است که متشبث بکلام الله شود و اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تام تلاوت قرآن پیدا کند و از رحمت
موضعه خالی آن نگاه بود بند تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آن را غنیمت کبری شمرد که بهترین عبادات
و افضل ترین وسیله اقرب اوست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک و تعالی است و صفتی از صفات
اوست که در لباس این عبارت عربی معجز هویدا شده و هرگاه صفات حق غیر او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن
نوعی از وصول به اصل ذات حضرت حق انگارد و لذتهای وصول و مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بر حجاب
غفلت خود حجاب اکبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد واصل الهی شود ع حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ
تمهید ۳ - در اعمال اتباع مذاهب اربعه که رائج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه
و سلم را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین نداند بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت و تکمیل
رسیده و بعد از آن که کتب تصنیف شده جمیع آن علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ
یابد اتباع هیچ مجتهد در آن نکند و اهل حدیث را مقتدای خود شناسد و بدل محبت ایشان را رود و تعظیم ایشان
لازم شمرد که حاملان علم پیغمبر اند و نوعی غایبانه مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته اند
مقلدان تعظیم ... مجتهدان نحوی میدانند محتاج آگاهی آن هستند

افاده شاه: هر که از امرا و ملوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی در راه سلوک قدم نهند او را با وجود اهتمام تمامی
امور شرعیه که سالکان را باید زیاده تر اهتمام عدالت و انصاف ضرورست که در حق او عدالت بهترین عبادات
است در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکند بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین
کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کافی است و فرق در میان آئین پادشاهان و خلفا این است که پادشاهان
اصلاح دنیا را مقدم میدارند و پروای دین و اهتمامی بآخرت نمی کنند و خلفای راشدین با وجود کمال
انتظام دنیا دین را هرگز از دست نداده اند و صلاح دین را از دنیا و آن را مقدم و اهم می شمرند و سلاطین عامه امرا از غیرت

خود را شوکت و حشمت ظاهری در مکان و پوشاک و سواری گمان می کنند و این خود غلط است هر قدر که دینداری
صلابت ورزند همان قدر بعنایت حضرت حق عزت و شوکت ایشان و رعب آن بهادر اعدای ایشان زیاده تر می شود

افاده ۲ - هر مسلمان را از دو چیز پرهیز و اجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلند تر
وانمود مدام تعلی و بزرگی خود جوید چه این خصلت قبیح انسان را به کبر میرساند ازین جهت اقبح است از دیگر اعمال و
خصائل در حدیث شریف است - لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ وَ
لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ دوم افساد و خرابی انداختن و سعی نمودن
از مسلمین و این مراتب بسیار دارد و باعتبار عموم و شمول اکثر و ازین افساد اهل یکخانه است و افساد اهل یک شهر است
و افساد اهل اقلیم و افساد اهل چند اقلیم و همچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از آن و اعلای آن افسادی است که تا مرور
دهور از قرون متطاوله باقی است مثل افساد بلوائیان شهادت حضرت عثمان رض که تمام قرون این امت را اثر آن افساد
محیط شده و اول افسادیست که درین امت پیدا گشته و افساد را انواع بسیار است گاهی قتل می بود و گاهی اهانت
و گاهی تجسس عیوب و گاهی مشورت بد دادن و این امور هم بنسبت اشخاص در معنی افساد متبدل میشود مثلاً کشتن میر
یک محله که موجب انتظام امور معاش و معاد بود مرتبه دارد و قبح کشتن بادشاه عادل ضابطه که موجب بهبود خلائق باشد
افسادیست که قبح آن بهزار ها مراتب زائد از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چند کس از مسلمین بسبب او
مسجد بنا بر نماز جمع میشوند قبیح است و کشتن عالمی باعمال که حلال مشکلات و مرجع خاص و عام خلائق بود و مصداق امام اعظم
وقت و بخاری عهد و غزالی زمان گشته باشد قبحی و خامی دارد که پایان آن نیست و بر کشتن قیاس باید کرد اهانت و تجسس
عیوب را و هر قدر افساد سخت تر هر همی ایمان بیشتر و سبب فزونی قبح این کار زشت آنست که در افساد اتلاف
حقوق ناس و تخم گناهان کثیر که تا مدتها باقی مانده میشود و آن نقد و وبال آن بر مفسد فتنه انگیز متراکم میشود که در غضب الهی
گرفتار شده بانجام بد و خاتمه سوء از دنیا میرود و مایوس از مغفرت و رحمت الهی میگردد و از ظلم هم احتراز لازم است
که فی الحقیقت منشاء ظلم یا کبر است یا افساد پس در ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه از افساد و اجتناب از کبر و افساد تمام
نخواهد شد مگر باجتناب از ظلم در حدیث شریف است - أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَ
الصَّدَقَةِ وَالصَّلٰوةِ قَالُوا بَلٰى قَالَ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَفَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ

افاده - ۳ - مسلمانرا بنا بر تسکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهیه خصوصًا
آن نعم که بمقتضای - إِنَّ لِلّٰهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا بر سبیل نفحات در مطاوی ایام می وزد
و بحر او منه تعالی و مازغان که محیط رحمت خاصه الٰهیه گشته اند میرسد قدر قدرت آن قادر بیمثال کماینبغی ذهن
و متفتش خاطر کردن ضرورت چه اهمال همین اذعان است که جمعی را با وجود مسمی بودن باهل کتاب در کتاب مبین داغ
وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ اعدار ساخته و در ذیل تقبیح حال ما
گروه دیگر که بسمت مشرکین در تمام نام بدنام اند نشان وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ه که نشانه انتقام شدید است
ساخته است پس باید دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازمهٔ ایمان است هر مومن میداند که خدا تعالی بر هر چیز توانا است
لیکن این معرفت محیط قوای مدرکهٔ وی و جاگیر قلبش نمی باشد دلیلش آنکه هر گاه امر عجیبی میشنود آنرا استبعاد میکند
آری بعد مراجعت بعقیدهٔ اسلامیه آنچنان انکار نمی کند که او را از دائرهٔ اسلامیه کشیده بهوات کفر اندازد اما
استبعاد شدید از خاطرش رو میدهد هر چند این قدر معرفت قدرت ایمانرا کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است
معرفتی است که نهایت بلند تر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای مدرکه و جاگیر قلبش باشد و هر گاه امری گو نهایت
عجیب و اغرب بود حتی که اگر کسی گوید که نیمهٔ آسمان شکسته فرو افتاد و نیمهٔ آن ایستاده است بشنود بلحاظ قدرت
کاملهٔ اش خاطرش آنرا تلقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقائد دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت ثابت نشده
نیست و اشراط قیامت چنین و چنانست و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای تحقیق
همین قسم معنی الله تعالی میفرماید - إِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ
أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ه معنی این است هر آئینه خدا تعالی باز داشته است
آسمانها و زمین را از انکه زائل شوند و اگر زائل شوند باز ندارد آنها را کسی سوای او هر آئینه اوست بردبار
بخشاینده یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین حلم و مغفرت اوست والا قدرت و انتقام وی متقاضی این کار بود چه
قصوری و فتوری درین صفات نیست و برای همین زنهار کردن همچنین معنی در حدیث شریف در ادعیه تمام وارد شده
أَعُوذُ بِاللّٰهِ الَّذِي يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ

پس معلوم شد که کمال معرفت قدرت این است که هر امری که نهایت دشوار و گران نما در بود وقوع آن را شنیده واقع پندارد و این دریافت از دلش بلحاظ قدرت حضرت حق تعالی سر زند آری بنا بر تصدیق وقوع آن تحقیق صدق اخبار مخبرین نماید و بدون آن جزم وقوع آن نکند و سهل الوقوع بودن هیئته مصدق در جمیع افعال سائر صفات کمال او را برین قیاس باید کرد

افاده ۴: ادعای محبت و الفت با خدای عز و جل هر کس میکند لیکن حقیقت آن کمیاب است بلکه نایاب حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود کمال ایمان و اعمال و علم و عقائد و در هر باب اجتناب معاصی و سیئات بمرتبه علیا اگر او را مصائب بلیات آنچنان رسد که جان و مال و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او در گیر و بند و بدن او امراض مبتلا گردد و در بین بلیات جان را ده به عذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز پاره از حرف شکایات بر خاطر خطور نکند آری الحاح و زاری و نیایش و بیقراری از عدم تحمل آن مصائب بحضور خداوندی بسبب عموم اعتقاد رحمت و حضرت هر قدر که کند بهتر و بجا بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت بآن ذات پاک در وهم و خیال جا ندهد بلکه آنرا بالکل بقصور حال و نقصان که در عهد ازلی دست نسبت کند و ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ را مبین حال خود شمارد و همین امر باعث حصول مقام صبر منصب رضا بالقضا میباشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود از آنچه بوی رسیده موافق استحقاق سوای عنایت عفو عفو غفور است که بآن درجه عذاب که مکافی قصورش باشد ابتلا نفرموده و همین امر باعث صدور اعلی انواع شکر است در عین ابتلا به بلایا و هجوم مصائب است میگردد و بالجمله انسان از هیچ حقیقت قابل آن نیست که در صورت توجه کرم الهی بصور معنی قدردانی الله تعالی کند و در صورت توجه سخطش و تعالی را ناقدردان پندارد چه او خود هیچ قدری نیست که بسبب آن الله تعالی را بقدردانی و ناقدردانی خود خیال کند ؛

افاده ۵: از جمله اخلاق حسنه لطف و رحمت عام است بر تمام بندگان حق تعالی قال النبی صلی الله علیه وسلم الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ و معنی رحمت آن نیست که هر کس را راضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن این است که آنچه فی الواقع بهتر حق کسی باشد

گو در آزار نکاسده ایشان نقصان ایشان باشد بلکه حصول آن برای ایشان خواهد وسعی دران کند وسعی
در حق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجی برای هدایت وتوفیق دراهیابی بمرضیات الهی در حق عامهٔ
ناس خواه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت او ست وبمقتضای اَلْخَلْقُ
عِیَالُ اللهِ خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم برایشان موجب خوشنودی او تعالی پندارد واز جملهٔ مخلوقات
امت محمدیه را علی صاحبها الصلوة بمزید تعظیم وترحم تخصیص کند وخود را وایشان را خواجه تاش وانمود که نوکران
یک آقا بلکه بندگان یک مالک هم ومخلوق ربانی بهرکس پیش آید واگر مقدور باشد بسلوک وخدمت بهر نوع
کند ومواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود عمل آرد واز امداد در خوراک وپوشاک دریغ ننماید واندادن
چیزی ناگو یا رچه خرما بود باک ندارد وتمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل فضائل ومزایا
ضرور لیست هر شخصیکه وصفی از اوصاف دینیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم واکرام وسلوک ومواسات
ترجیح دهد وتفصیل اخلاق بتفاوت مراتب ومنازل از سنت وآثار معلوم کند وهرکه از اهل دنیا بر ابنای
خود تکبر ورزد وبجاه وحشم خود مغرور باشد با وی اخلاق ظاهری نمی باید بلکه از وی بی پروا ماند و
التفات بسوی او نکند لیکن از دعای غائبانه وخیرخواهی وی چنانچه مرقوم شد کاصر نشود صالح باشد یا فاسق

فائده هرگاه که انسان را تحلی بفضائل وتخلی از رذائل وآراستگی بصوم وصلوة وسائر عبادات حاصل شود
می باید که آن را محض از عنایات ربانی وتوفیقات یزدانی داند وبرسعی خود وبر کمال خود در علم وعمل هرگز نه نازد
چه پر ظاهر است که ابنای جنس وامثال او در عقل ودانش موجود اند که از فضائل ورذائل غافل اند وبعضی
آگاه اند که با وجود کمال تمیز در حقائق آن ودانست اسباب وعلامات ومنافع ومضرات از رذائل متخلی نتوانند
شد واز حلیه فضائل مطلقا مبرا وعاطل می باشند پس هر صباح ومسا بلکه هر ساعت بلکه هر لحظه بمضمون اَللّٰهُمَّ
مَا اَصْبَحَ بِیْ مِنْ نِّعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِّنْ خَلْقِكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ مقر ومعترف باشد وخود را عاجز صرف
ناچیز محض انگارد وگاهی از مکر الهی ایمن نشود خائف از غضب وی ماند وجانب رجا را ترجیح دارد

هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلا

وآن مشتمل بر یک تمهید ویازده افاده است

تمهید از اخبث اخلاق ذمیمه رذائل وهگانه هست پس طالب حق را لازم هست که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سائر اخلاق ذمیمه تخصیص کند یعنی بهیچ گاه هیچیک ازان در دلش خطور نکند و میلانی بسوی آن در دلش نگذرد هریک را ازان رذائل موجب بغض و غضب و سخط حضرت حق و باعث نهایت دوری از بارگاه قبول و رضائی او دانسته از ته دل دشمن آن شود و مانع عظیم و عائق عمده از وصل محبوب خود انگارد و در اهتمام مامورات و منهیات آنقدر تعمیم کند که ادنائی مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمین و همچنین ادنائی منهیات مثل انداختن آب دهن در مسجد از لحاظ اهتمام و منظر اعتبار او ساقط نگردد و از صدور امثال این امور بی پروائی با عتنائی نورزد زیرا که همین کمال اعتنا و وفور محبت هست که موجب قبولیت میگردد و کار سهل بهتر از کار مشکل و مقبول تر در آن بارگاه می افتد در حدیث شریف وارد شده که شخصی به همین عمل نیک که شاخی خاردار را از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد و اگر احیاناً در اهتمام مامورات یا منهیات سستی و غفلتی مظنون شود نفس را بران سستی سزائے معین مناسب آن رساند چرا که هر نفس آرام و راحت خود می خواهد چونکه تکلیف و تذلیل در مخالفت مامورات و منهیات خواهد یافت و رهائی خود بدون مواظبت بر طاعات و قیام بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی یقیناً متعذر خواهد دانست خود بخود و انحراف از امور شرعیه در روی خواهد لذا زجر هر نفس را صیانت خود از تکلیف و تذلیل منظور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الٰهی دانست البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود و نمونه تعیین سزا اینست که بمقابله کسل از نماز که از بسیار طعام و شراب پیدا شده روزه دارد و اگر در صحبت یاران مالوف و سخنان دلپذیر تعویق رو داده خلوت‌ها ورزد و ترک صحبت آنان و سکوت ازان قسم سخنان لازم گیرد ؛

و رذائل و هگان درین رباعی منظوم هست رباعی خواهی که شود دل تو چون آئینه ؛ ده چیز برون کن از درون سینه
حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت ؛ کذب و حسد و کبر و ریا و کینه ؛ و فرق درمیان حرص و طمع آنست که حرص در

اشیائی حاضره میباشد و طمع خواهش چیزهائی مغیب مخیل گو بعید الوقوع بود

افاده ۱- علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزید می باشد باوجودیکه قدر کفایت حاصل هست پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس هست کم از مقدار شے موجود بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد مثلاً یک آثار موجود هست و نفس بسبب حرص خواهان زیادتی نیم آثار هست یعنی خواهش

یک نیم آثار و اردپس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی القیاس
و نفس را بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد همین طور خلاف تو خواهم نمود و همین منوال در لباس و مسکن و
هرچه دران حرص معلوم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن
تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف آن
باز دهد و بهمان کلام نفس خود را مخاطب سازد و باز اگر آن رذیله از نفس او بالکل زائل نشد باز نصف قدر موجود دهد
بهمان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس یا بر قدر موجود قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید و آن
امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت همین طور بعمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش برکنده گردد
افاده ۲ علاج طمع آن است که هرگاه طمع چیزی در دلش بگذرد هرچه از قسم آن چیز یا مثل آن در غایات و
منافع نزد وی موجود بود همان را بمصرف نماید مثلاً اگر طمع پوشاکهای عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک
هرچه برای تجمل مهیا میدارد بذل کند و اگر طمع عام در دلش خطور کند هرچه پیش وی موجود بود تدریجاً صرف کند
یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود صرف نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا اینکه نفس ازین رذیله
پاک گردد یا همه امور مرغوبه از دست او رود و اما بذل اسوال بوجهی نکند که در ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلاً لباسے
که ساتر عورت یا وقایه سردی و گرمی است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را بر باد داده این قدر محتاج شود
که سوال نماید باین طور صرف کردن هرگز روا نیست چرا که در معالجه طمع باین وضع صریح امر نامشروع لازم می آید
و احتراز از نامشروع لازم پس باین طور هرگز صرف نماید مگر شخصی که قوی الهمت بود که با وجود صرف کردن تمام سرمایه
قوت معاش خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند او را صرف کردن تمام سرمایه خود
روا است و نشان علو همت اوست

افاده ۳ علاج بخل که ضمیمه دل بود هرچند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه اعلای مراتب جود را بر خود در حال
التزام کند و مدام بر و تیره جوادان موثر رفته باشد تا که وسوسه آن در دلش هیچگاه نیاید + + +
فائده تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هرچه سوای حاجات ضروری موجود بود بدهد و برای
دفع بخل آنچه که بران خیال بگذرد باید که بدهد اگرچه تمام اسباب خود را صرف کرده فقیر بیمایه گردد و رذیله بخل

از رو دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید پارچه بدهد اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس ازان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین در سائر اشیای مملوکه خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد دران هنگام از صرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد و باز دران مال مکسوب بهمان وضع مذکور تصرف کند و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس ازان پاک شود و چونکه بدین وضع مقابله نفس ذلیل و خوار خواهد گردد امید است که رذیله بخل بفضل تعالی مندفع خواهد شد ❖

افاده - نهم - علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواهش حرام کند علاجش آنکه از جنس آن حرام بود آن را هم بنابر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه آن را بنابر محافظت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه یا ادای حق ارباب حقوق عمل آرد مثلاً نفس خواهد که طعام غیر را بغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بر وقت خواهش او ندهد هرگاه نفس خواهد که این وقت طعام خورده آرام باید کرد آنوقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش طعام و گرسنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب درماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز وغیره خواهد گردید آن وقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام کند مثلاً نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش حرام که از جنس دیگر بود مثلاً اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت و حالت متبدل ساخته بنا بر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید **فائده** در حدیث شریف است که وقت دیدن زن اجنبی و میلان خاطر بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که ❖ اِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِیْ صُوْرَةِ شَیْطَانٍ وَّتُدْبِرُ فِیْ صُوْرَةِ شَیْطَانٍ اِذَا اَحَدُکُمْ اَعْجَبَتْهُ الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِیْ قَلْبِهٖ فَلْیَعْمِدْ عَلٰی امْرَأَتِهٖ فَلْیُوَاقِعْهَا فَاِنَّ ذٰلِکَ یَرُدُّ مَا فِیْ نَفْسِهٖ یعنی هر آئینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان وقتیکه یکی را از شما خوش آید زنی پس بیفتد در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس باید که صحبت کند با وی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد آنچه در دل او ست یعنی میلان خاطر او بسوی زن و در حدیث دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زنی را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده

و ایشان خوشبوی می ساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنها از آنجا رفتند تا که مکان خالی شود پس
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که اَیُّمَا رَجُلٍ رَأَى امْرَأَةً تُعْجِبُهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهِ
فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش آیدش پس باید که برخیزد بسوی
اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی هر دو برابر اند این سنت
قولی و فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرهیزگار پاک است و بیان معالجه
نفس برای بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست مگر مخالفت
خواهش نفس قال الله تعالی وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى یعنی و لیکن هر که ترسید از
ایستادن بحضور پروردگار خود باز دارد نفس را از خواهش و کنه مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است
یکی انهماک نفس است در لذت آن و از آثار وی است میلان خاطر است بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصاً
وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در حرام بیشتر مثلاً شخصی را منکوحه حسینه خوش وضع و خوش
لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حالت جماع اداهائی و صداهائی شهوت انگیز بوضعی
میکند که داد بیحیائی میدهد آن شخص گرفتار دام نفس و شیطان مائل تر بآن زن خواهد بود و این نیست مگر از انهماک
در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شهوت انگیزی باوجود ناتوانی و قلت ماده منی و حالش را شیخ
سعدی علیه الرحمة بیان میفرماید بیت - بی رغبتی شهوت انگیختن ٭ برغبت بود خون خود ریختن ٭
قسم دوم حاجتی است که طبیعت انسان بسبب شدت امتلای اوعیه منی بآن مائل میشود درین میلان خصوصیت
زنی با خصوصیت طریق جماع از حلت و حرمت دخلی ندارد بیانش آنکه چنانچه نزدیک امتلای مثانه ببول بی آرامی
و قلقی در طبیعت انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان قلق چار و ناچار مکانی برای دفع حاجت تجسس نماید و چون
مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول و انقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن مکان متوجه
میشود و تا وقتیکه الفراغ از آن حاجت متحقق نگردد خیالش بهمان مکان متعلق ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلاً مکانی [illegible]
که مالکش از بول کردن در آنجا ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگری می بود پس خاطر متعلق بآن مکان نخواهد ماند
لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان

یا حصول طریق تحصیل آن از غصب یا بیع یا هبه درین توجه طبیعت دخلی ندارد و همچنین وقتیکه داعیه منی ممتلی میشود هیجان
شبق در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان هیجان دوبالا
میشود و مادامیکه قضای حاجت متحقق نگردد خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت
آن زن و خصوصیت طریق تحصیل آن زن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه از آن زن و کار حرام مطلقاً معرض و مجتنب بود فاما
اشتیاق جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هر دو حدیث
شریف قسم دوم است چنانچه لفظ فَاِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ فَاِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا از آن آگاهی
می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجا نمی تواند شد مگر مماثلت در نفس قضای حاجت نه در سائر امور مثل صورت و
سیرت و از همین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواهش زن اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای
حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت نفس از قسم اول که داخل در نهی نفس است از هوی که منطوق
آیه کریمه است و ریاضت نفس بمخالفت آن امری است که مسلم اهل شرع و عقل است **شعر**

وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ اِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلٰى ... حُبِّ الرَّضَاعِ وَاِنْ تَفْطِمْهُ يَنْفَطِمُ

تذلک کلام بموجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره
برای تزکیه آن از اتباع حظوظ

افاده ۵ - علاج غیبت آنست که اگر صرف خطره آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الله شده
به همگی همت خود دعای برای بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که
برای نفس خود نهایت خواهان بود و دعا هم بکیفیتیکه بنا بر اهم مهمات و اشد ضرورات خود میکند بعمل آرد و اگر نفس
درین کار تقاعد ورزد در پی نفس شده خواه نخواه این دعا بعمل آرد و هرگز نفس را نگذارد که درین دعا تعلل کرده تمام
نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه روز در پی نفس باشد و اگر غیبت بظهور آید سوای دعا عفو تقصیر از آن شخص خواهد
و بحل کناند و در خلوت نزد او بگوید که من غیبت تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود میگریزد و هرگز معترف
عیب خود نمی شود و در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائده خلوت آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است
و ارتکاب نامشروع قبیح است و افشای آن اقبح از آن لهذا در خلوت گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید ٭

افاده - ۶ - علاج کذب آنست که اگر کذب بنابر لذت زبانی ست نفع ونقصان احدی را دخل دران نباشد پس علاجش سکوت وخاموشی ست در مجالس از گفتگو پرهیز کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد واحتراز از نشستن مجالس نه نماید بلکه در مجالس به نشیند وسکوت ورزد که این معنی بنهایت بر نفس گران ست واگر کذب بنابر افساد ذات البین وفتنه انگیزی درمیان دو شخص ست پس علاجش بطور علاج غیبت ست هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود که درمیان شما فساد وخرابی اندازم وعفو تقصیر از ایشان کناند وایشان را از خود راضی وخوشنود سازد وهمیشه در صلاح آنها کوشد وهر امریکه موجب مزید التیام وصحبت ایشان بود دران سعی بلیغ کرده باشد واگر زائد از دو شخص بوند همه آنها را جمع کند واحتراز از اغیار بطور سابق وممانعت از اظهار آن لازم شمرد ودر هر صورت یعنی غیبت وکذب قبل استعفاء از اهل حق توبه نصوح بحضور حضرت حق که حق ادا علاترین واصل همه حقوق ست بجا آوردن بعد استعفار از اهل حقوق بعمل آرد۔

افاده - ۷ - علاج حسد آنست که اگر در دل ست صرف برد عای مزید کمالات محسود ووفور عزت وجاه او خصوصا برای مزید چیزیکه در آن حسد کرده ست کوشش کند وبطوریکه در غیبت مرقوم گردید عا بالتجا نماید وظاهراهم بقدر وسع خود از دست وزبان بمساعی جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسه حسد بسبب مقابله ومخالفت نفس از دلش منتفی ومنعدم گردد وهیچ گاه نیاید وآن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد واگر اثرے از آثار حسد ظاهر گشته مثلا بے لیاقتے محسود در کمالیکه بسبب حسد گشته از زبانش بر آمده باشد پس آن محسود را هم بران آگاه کند وهر که را به بے لیاقتی او مخاطب ساخته بود وآن را هم بر خطا وغلطی خود آگاه ساخته معترف به قصور خود شود وهر لیاقتی که معلوم وے بود آن را بکمال خوبی وتقریر کرد نشین باشد اظهار کند مثلا بحضور آقای شخصی بسبب حسد گفته باشد که آن شخص لائق رفاقت ومحل اعتماد نیست پس آن شخص را هم آگاه کند ومستعفی قصور خود شود وآن آقا را هم بر غلطی خود آگاه کرده بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذهن نشین او سازد وفائده اعلام آن شخص آنست که وی هم بر تخلل کار خود آگاه بود وتدارک نماید ودر اظهار لیاقت خلاف نمائی نه کند بلکه اگر واقعی ست اظهار نماید والا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند۔

افاده - ۸ - علاج تکبر آن ست که اگر تکبر به نسبت شخصی رو داده تذللی بیش از حد به نسبت آن شخص

بجا آرد و گوید نهایت تذلل خود و نهایت تعظیم آن شخص حرکات او نقل مجلس های مردم و مضحکه مخنثان وی گردد اگر
طالب رضای حق است خود را در سلک طالبان خدا منسلک کرده هیچ چیز از آن باکی نه کند اما بعضی همین قوم
با عز و وقار می باشند چونکه خود را در زمره آزادان داخل میکنند اصلا در قبول زی و وضع آنها که سراسر خلاف عقل و
مروت است باک نمیکنند بلکه عزت و افتخار خود میدانند و امیرزاده معززی باشد که محبت مخنثان او را صید کرده
آنچه گوارای خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست بهمه تن از بدل و جان قبول کرده علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار بهمان
اطوار خرامان و شادان میگردد اگر طالب خدا فی الواقع است ازین امور که بالکل موافق عقل و شرع است گو مخالف
عقول ناقصه غافلان مرضیات الهی بوده باشد ابا و انکار نخواهد ورزید و مراد از تذلل این تذلل جعلی کذائی مطلوب
نیست که سر خم کردن یا زمین بوس شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هر جا جدا و علیحده است مثلا شخصیکه
در زی مشایخ بود و از اکابر نسبت شخصی از مشایخ بهم رسید پس بیاید که با او معامله کند که در اذهان مردم متیقن گردد
که این شخص از آن شخص مستفید است و از وی فوائد طریقت حاصل کرده و نقصان خود را بصحبت وی تکمیل نموده +

افاده ۹ - علاج ریا بطریق تسهیل آنکه ریائی در نماز طاری گردید پس اول آن خیال را بقدر مقدور خود دفع کند و اگر با وجود
کوشش دفع نشد پس لمحات ریا را بشمار آن محفوظ داشته و در اوقات خلوت مثل شب که تنهائی محض بود و هیچ
کس را از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بود در دو رکعت و اگر چهارگانی بود چهار چهار رکعت
بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگذارد و اگر دران وقت هم خلل شود پس نماز یکه دران خلل شده آن را از
شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لمحات مذکوره رسد تا ادای آن بگردن نفس را
رهائی نه دهد همچنین اگر در للّه دادن ریا پیش آید نفس خود را زجر کند که اینقدر مال ترا ده چندان خرج خواهم کرد و للّه خواهم
داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرکشی نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن
انشاء الله تعالی سزای آن قرار واقعی خواهی یافت باز سزای معادل سرکشی با و رسانده و ادای خواص نفس ریا مستیست
بیشتر ریا سنن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریا
چنان که مذکور شد بعمل آرد

افاده ۱۰ + علاج کینه اگر از دل تجاوز نکرده باشد طریقه اخلاص با آن شخص پیش گیرد بوضعیکه در دوستش

اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاهرا بدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردید علاجش استعفا و اعتراف بقصور خویش و در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقه مشروح گردیده +

افاده ۱۱ - چون بطور یادداشت که سابقاً مذکور شد ملاحظه این امور بمواظبت خواهد کرد امید واثق است که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن بمجرد اینکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بران نکند بلکه امتحان آن کند طریق امتحانش بخوبی فهمیده خود را بآن ممتحن نماید مثلاً درویشی خانقاه نشینی بادشاهی یا امیری را بجاه و شوکت و حشمت و طمطراق بسیار دیده و رشکی و حسدی در دل خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت وی از این خصلت رذیله وقتی هویدا گردد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم پیشه او بهمان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی او را فوائد بسیار حاصل گردد و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص برای آن مدت دراز محن کشیده در اسرع ازمنه بدون محنت عسیره مشار الیه و ممتاز گشته و رو بروی او تقدم و سبقتش واضح گردیده و از زبان دانایان انکار و خانقاه نشینان و مرشدش که سر آن خانقاه است چالاکیش در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم مشائخ عظام گردیده با وجود آن او را انبساطی و فرحتی نظر باتحادات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی بوجهی در دلش نگذرد آن وقت البته اندرونش از رذیله حسد پاک شده و علی هذا القیاس حال دانشمند و سپاهی و اشراف و محترف جدا است

فصل سوم در ذکر مخلات عبادات و آن مشتمل بر دو هدایت است هدایت اولی

در ذکر مخلات عبادات اجمالا - و آن مشتمل بر دو افاده است

افاده ۱ - از عمده مخلات عبادات فقدان محبت و تعظیم نام خدا است هر چند هر شخص را محبت و تعظیم نام خدا می باشد اما بحدیکه موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابر دین را بود نمی باشد تفصیلش آنکه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی می بود بحسب آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف و متبدل می شود مثلاً شخصی مواظبت ذکر نام خدا با قیود و شروط و اهتمام تمام مینماید باین غرض که ببرکت این نام پاک نوکری چند روپیه بدست آید یا بمنصب سرداری یا امیری سرفراز شوم هر قدر که آن غرض عزیز تر تعظیم و محبت بیشتر اعلای اغراض دنیوی سلطنت و پادشاهی است هر چند باین غرض عمده هر که یاد نام خدا خواهد کرد محبت

و تعظیم نام پاک او سبحانه در دلش بیش از حیطه بیان زائد خواهد بود لیکن بموجب ارشاد لازم الانقیاد حضرت رب الارباب قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و بموجب بیان هدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات والسلام لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ دنیا چیزیست فانی قلیل و ذلیل هر که نام خدا را واسطه حصول آن ساخت قدر و مرتبه این نام بلند نشناخت و بسا می باشد که همین حقیقت دنیا بلباس دینداری بر می آید و خود را بزی آن متلبس کرده جلوه گری شود مثلا مواظبت اذکار الهی باین نیت که کمالی حاصل کنم و بوسیله آن بادشاه و امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من سر خم کنند و التجا بمن آرند و نام و نشان من و صیت کمالات من تا ازمنه متطاوله باقی ماند و در بلدان و اقالیم دور دراز آوازه ولایت من منتشر و فاش گردد فی الحقیقت إِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ و حالش مبین در حدیث شریف است که قاری و جوادی و شهیدی را روز عرض و حساب پیش خواهند آورد و هر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضاجوئی حق تعالی بیان خواهد کرد و عالم السر و العلن که آگاه بر مافی الضمیر است هر یک را بر نیت آنها که شهره و آوازه خود منظور داشتند مطلع فرموده حکم بادخال دوزخ خواهد فرمود و ازین بیان گمان نتوان کرد که اذکار الهی بنا بر طلب رزق یا امور دنیویه ممنوع و حرام است که این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که ذاکرین در آن مختلف میباشند و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه فرق در نار مبین شده پس شرحش آنست که ادای افعالیکه از آن رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل دنیا هم از آن می توان گردید دو وجه می باشد اول آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض لله بجا آورده ام و حالانکه در دل خود نیت تحصیل غیر رضای خدا از آن کرده باشد پس فاعل او البته مطرود از بارگاه الهی است و قابل دخول نار و بیان حال همین اشخاص در حدیث مذکور واقع شده و وجه دوم آنکه همان افعال مذکوره را بجا آورد موافق نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچه محقر در بارگاه الهی باشد لیکن نه این قدر که امر ادخال نار در حق او صادر شود و نیز باید دانست که همین اشغال و اعمال دنیا است که به نیات صحیحه عبادات عمده میگردد مثلا خواب که سر غفلت و حجاب مینماید باراده صحیحه و نیت درست بهتر از عبادات اهل ریا میشود مخلص فی الجلوت هرگاه سحر بخوابی

موجب کلال حواس شود و لذت مناجات و کیفیات عبادات را مختل سازد و آن مخلص بیریا مشتاق آن لذت و کیفیات گردیده و بار دیگر حصول آنرا منحصر در خواب پندشته بهمین اراده و نیت رغبت در خواب دهد بهتر از نماز خواندن صدها مرائی و غافل خواهد بود بلکه خواب ورا با نماز مرائی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب در پی نارضامندی حق است و از ملکوت نفرین بروی میرسد و بر آن نائم صدها رحمت الٰهی و رضامندی و خوشنودی حق فائض میگردد شَتَّانَ بَیْنَ الْمَرْتَبَتَیْنِ و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال باغراض اخروی باید کرد هر چند اغراض اخروی همه بهتر است لیکن درمیان همه تفاوت مراتب و منازل بشمار است از تفاوت مراتب منازل اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد همین خصال فطرت که مسواک و مضمضه و استنشاق و فرق و قص شوارب و استنجا و استحداد و ختنه و نتف ابط و قلم اظفار که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله علی نبینا و علیه بآن ممتحن و مکلف شده و باین محک معتبر نقد استعداد او را آزموده بمرتبه امامت کبری رسانیدند و همین صلوة و صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوٰة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق و فاروق و امثالهما بسبب تفاوت عزائم و ارادت متبدل شد پس بهترین نیات و اغراض در محبت و تعظیم نام پاک وی رضاجوئی وی است بنابرش جز رضای وی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی و اخروی جز آن خود نداند بلکه کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق و قوت ذکر نام پاک دریافت همین انعام را بشرح و بسط تمام که صرف بقوت و توفیق اوست فهمیده و در دل خود جا داده از ته دل شادان و ممنون احسان ایزدی باشد و شرح و بسط آن این است که مبادی و اسباب ذکر را ملاحظه کند که همه از خداست تمام جوارح و اعضاء و حواس ظاهره و باطنه که هر یک را دخل در ذکر است همه از انعام عام اوست من بعد توفیق که انعام خاص خاصان است هم از دست اوست بسا شخص است که همه اعضاء و قوا و حول و زبان و فهم و دانش او درست باشد و هزارها تقاریر دنیوی و اذکار معاشی بر زبان و دل او میگذرد و همین کس اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بجناب تعالی نماید ثقلی در زبان و دهنی در دلش پدید می آید که هرگز بر ذکر و فکر نمی آید با مجرد صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است عظیم همین انعام را بهترین انعامات دانسته از طلب جنائی و ثواب و دیگر اغماض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد همه کمالات است +

افاده + ۲ + از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام باوامر و عبادات شرعیه است و اصل و بنیادش همین است

که راه رضا جوئی حق از دست شان گم میشود و صورت اول آنکه رضا جوئی حق بخاطر خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضا جوئی او سبحانه میباشد لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هرچه بخیال ناقص ایشان میگذرد که بموجب رضای اوست همانرا وسیله اش میسازند حقیقت اینست که خود را از راه رضا جوئی او ضال محض پندا شته مثل نابینا یا بصیر راخذ بیدی طلبد و زبان حال خود ملی الدوام سازد و کلام اتلی حضرت حق را که خطاب باکمل انبیا فرموده که وَوَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدٰى و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود میفرماید كُلُّكُمْ ضَالٌّ اِلَّا مَنْ هَدَيْتُهٗ طریق رضای او را منحصر در اعلام و اگاهی او داند و شرع شریف را که حبل متین و عروه وثقی است فائده خود انگاشته هیچگاه خلاف آنرا موجب بهبود خود نداند گو گمانی از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت و ظهور انوار تجلیات و مصاحبت با رواح و اہل سموات در مخالفت شرع شریف او را مظنون گردد +

فائده - علامت تحقیق این مانع در سالک نا مقبول این است که آن اہتمامیکه در ادای اوراد و مشائخ می نمایند عشر عشیر آن در اہتمام ادای صلوه مفروضه نمی کنند بلکه ہرگاه شیطان لعین بر جماعت چیره دست میشود بمقتضای وَاِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُوْنَ آنها را از راه حق دور تر برده نماز را مثل بیگار سرکار حاکم وقت می دہند و این قدر وقت را که در نماز و وضو میگذرد رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ الله من ذلک و این حال جماعتی است که متسم باسلام اند و آنکه خارج از دائره اسلام اند با حال آنها درین مقام گفتگو نیست +

ہدایت ثانیه در ذکر مخلات عبادات تفصیلاً طرق معالجات آن

وآن مشتمل بر سه افاده است

افاده - ۱ - مخل نماز نفس و شیطان ہر دو میشوند نفس با ینطور که کسالت میکند و آرام خود میخواہد عجلت در ادای ارکان مینماید تا جلد تر فارغ شده بخسپد یا آرام کند و در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون نمیگزارد بلکه مثل ناہمین مغلوبین کسالتی و استرخائی در اعضای او راه میابد جوارح خود را بکیف ما اتفق بسبب عدم مبالات بارکان صلوه یا بوضعی که مناسب راحت بدنی باشد میدارد و ہمچنین مثل محمومین پراگندگی حواس باطنه و تشتت وہم و خیال مترمرض حال او گشته خلل عظیم در توجه قوای باطنه و اعضای ظاہره بسوی نماز می اندازد و اما شیطان پس وسوسه می اندازد و قبح وساوس و سبکی شان صلوه و قلت مبالات بآن و چندان

کار آمد نمی‌دانستن آن این وسوسه جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می‌آید آدمی کافر میگردد
دادن تا وسوسه اش آنکه از حضور مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب العزت غافل سازد باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات را
بخوبی باید دانست مبادا سهوی و غلطی واقع شود یا در متشابهات قرآن مجید حافظ را می‌اندازد که آنرا در خیال دارد
بنابر صیانت از غلطی باوجودیکه همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کرده که در بقای حضور تمام تخلل
در رکعات میشود و نه در تسبیحات و نه تشابه در قرآن می‌افتد این کار شیطان است غرضش یاد دهی رکعات تسبیحات
و متشابهات نیست بلکه تنزل و فرود آوردن است از مرتبه اعلی بمرتبه ادنی و هلم جرا تا که بمقصود اصلی رساند و
مقصود اصلی آن رجیم همان انکار و کفر است اگر بفضله تعالی آن مقصودش سرانجام نشد پس نماز جاری بمقتضای
اذا فاتک اللحم فاشرب المرق آهسته آهسته بخیال گاو خر می‌رساند تا که این صورت تحقق گردد که ع * بر زبان
تسبیح و در دل گاو خر * گاو خر تمثیل است هرچه سوای حضور حق است گاو باشد یا خر فیل باشد یا شتر و طالبعلمان
ندانند که تامل در صیغ و ترکیب از آن قبیل نیست هیهات هیهات بلکه زیاده تر از خیال گاو خر مخل صلوة است
و دانشمندان نپندارند که فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن تکمیل نماز است بلکه تنقیص است و ارباب مکاشفات انکار نماید
کرد توجه هم نماز بر زحمت شیخ یا تجسس ملاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان نماز است که معراج مومنین است لیکن این
توجه هم شعبه ایست از شرک گو شرک خفی بلکه اخفی باشد و نباید دانست که سنوح مسائل غریبه و کشف ارواح ملائکه در
نماز قبیح است بلکه توجه بهمت و قصد این کار در ملویت و امتزاج این مدعا در نیت مخالف خلوص مخلصان است و اما سنوح و
کشف مذکورین پس از قبیل خلعتها فاخره است که مخلصان مستغرق حضور حق را بسبب فرط عنایتها بآن می
نوازند پس در حق ایشان کمالی است که در موطن مثال مجسم گردیده نماز ایشان عبادتیست که ثمره اش بنظر رسیده آری
ادعیه حاجات گو حاجات قلیله معاشیه باشد که بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات صمد مطلق از اصلی
باکمال و عین صلوة صادر میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است و مشاورات با نفس در حوائج از قبیل ساوس قبیحه
نقصان نماز است و آنچه از عمر منقول است که تدبیر سامان لشکر در نماز می‌فرمود پس باین قصه مغرور نباید شد و
نماز خود را تباه نباید کرد بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر * خضر علیه السلام را
شکستن کشتی و کشتن کودک بیگناه ثواب عظیم بود و دیگر انرا گناه فخیم جناب فاروق را مرتبه بود که تجهیز لشکر در نماز

مخل نمی شد بلکه آن هم منجمله مکملات نماز میگردید زیرا که آن تدبیر از جمله ملهمات حضرت حق در دل ایشان بوده بخلاف
کسی که خود متوجه بتدبیر امری از امور دینیه یا دنیویه شود بر هر که آن مقام منکشف میشود میداند آری بمقتضای ظُلُمَاتٌ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ از وسوسه زنا خیال مجامعت زوجه خود بهتر است و صرف همت بسوی شیخ و امثال آن
از معظمین گو جناب رسالتمآب باشند بچندین مرتبه بدتر از استغراق در صورت گاؤ خر خود است که خیال آن
با تعظیم و اجلال بسویدای دل انسان میچسپد بخلاف خیال گاؤ و خر که نه آنقدر چسپیدگی می بود و نه تعظیم بلکه مهان
و محقر می بود و این تعظیم و اجلال غیر که در نماز ملحوظ و مقصود میشود بشرک میکشد بالجمله منظور بیان تفاوت مراتب وساوس
است انسان را باید که آگاه شده هیچ عائق از قصد حضوری حق منجم و پس پا نگردد و غرض درین مقام علاج این مخل
است بر وضعیکه فهم هر کس و ناکس تا آن رسد پس اگر وسوسه از قبیل قبیح ترین وساوس بود پس خود بالتجای تمام دعا کند
هر چند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط بفضل
الهی است و بس از همین قبیل است دفع این وساوس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از دیگران درین کار
است بتدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان سوای وساوس
مذکوره است پس علاجش آن است که اگر مثلا در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت در خلوت و تنهائی بجد
چند اینکه وسوسه بگذرد شانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات
نمانده بعض بحضور و خالی از خیالات گزرانیده و بعض آن ملوث بآلودگی خیالات گشته پس مقابل هر رکعات
که در آن وسوسه شده چهار رکعت مقرره نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد مغرب کند و تدارک مغرب
بعد آن و علی هذا القیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل نامشروع نشود و چون این کار بر نفس شاق است
البته از آن باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چونکه نفس در کار بقا بو آید شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس و
مکافات آن بترفیه و آرام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی رسانیدن بعمل آرد و اگر تهجد از ملتزم آن بسبب
تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صباح آن روزه دارد و اگر در روزه مخلی از مخلات شرعیه نفس و شیطان بروی
کار آرند تنبیه آن بشب بیداری همه شب که با آن روزه پیوسته است میباید و شیطان چون از نافع خود مایوس میشود
نفس را بشر یکجا دمی سازد تا مدعای او بر آید و تنبیه تادیب نفس و شیطان هر دو از شرارت باز می مانند بلکه

نفس منقاد حکم الٰهی میگردد و شیطان را مجال فرمان روائی در انسان نمی ماند ۔

افاده ۲ ۔ اگر در ادای زکوٰة نفس تعلل ورزد و آن را گران فهمد بر حکم حق تعالیٰ راضی و شاکر نشود چهار چند از قدر زکوٰة مال خود حسبةً لله صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل نورزد و او را به فهماند که هر قدر تعلل خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهم کرد

افاده ۳ ۔ حج و جهاد وقتیکه فرض گردد در ادای آن نفس را چست و چالاک بیند پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادائی حج و جهاد تقاعد می ورزد همان چیز را بگذارد مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمانروائی که بر صدها مردم دارد نمی گذارد که حج و جهاد را بچستی و چالاکی عازم شود پس زی و لباس و خوراک و پوشاک و نشست و برخاست خود را بطور غربا و اذلا سازد هر چند حج و جهاد بلکه جمیع عبادات با وجود منازعت و کشاکش نفس ادا می شود لیکن رونقی و برکتی که در صورت اطمینان حاصل میشود و صلاد در صورت مجاهده نمیگردد چونکه نفس رام شد و در عبادت به نشاط قدم نهاد موجب برکات و رونق عبادات میگردد و اگر باوجود در آمدن در امور جهاد نفس بخوبی ادای حق آن نکند و محافظت خود خواهد پس هر کاری که مشکل تر بود مثل کشتن رئیس کافر بخفیه و خلوت همان کار مشکل را بر خود لازم و ضروری پنداشته بجا آرد و نفس را به فهماند اگر تقاعد خواهی کرد همین طور ترا در مهلکها خواهم افگند تا آنکه باز آید و کوشش در کارهای جهاد درین زمانه از اهم مهمات دینی است ۔

فصل چهارم در بیان طریق ادای طاعات

و آن مشتمل بر یک تمهید و پنج افاده است

تمهید ۔ اصل مقصود از تهذیب اخلاق و غایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از رذائل پاک گردد و تطهیرش از رذائل عین انصاف است و فضائل و نفس کشی که زبان زد عوام اهل سلوک است خطای محض است چه کشتن نفس نه مامور از طرف حضرت حق است و نه با وجود حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است مامور یعنی نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه نماید مثل آنکه انسان جاهل را عالم کند پس کشتن غلط است و آنچه در کشتن نفس ریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول دارند این هم خطا است باین ریاضات نفس کشتنی نشود بلکه بنیهٔ انسانی مضمحل و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و بسا که نفس بر چستی و چالاکی باشد و اگر در وی شکستگی پدید آید بوجهی شکسته خواهد شد و بوجوه کثیره تازه خواهد گردید ۔

افاده ۱۰: بهترین طریقه اصلاح ارکان اسلام اینست که عظمت این ارکان را بخوبی فهمید چونکه فائده و غرض از آن
بسیار خواهد دانست اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصاً نماز
که عمده ترین آنها است بادراک آوردن خیلی دشوار است لیکن بحکم مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّهٗ
شمه از عظمت نماز تحریر کرده میشود و من بعد نحو آن از ارکان دیگر هم توان گفت پس اولاً تمثیلی باید شنید بادشاهی
است وسیع الممالک کثیر الرعایا و العساکر هزاران هزار بلکه بی نهایت و بیشمار کارخانهای او در مقامات مختلفه و اماکن
متباینه قائم اند و بهر کارخانه اقسام مردم موکل و متعین اند و گوناگون چیزها را در هر یک کارخانه مداخلت است مثلاً
مزارعان با وجود بسیاری اختلاف مراتب بکار خود مشغول اند و زرگاوان در حوائج بیشمار متفاوته مسخر و ذلول و علی
هذا القیاس اهل سیف در کاری هستند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او امیری تعیین و جایی مقرر و هر یک بسبب آن
کار علاقه و نسبتی میدارد بجناب بادشاه و بدریافت آن علاقه در خودی بالد و بر سعی در کار خود می نازد چونکه میداند که
بادشاه بی پروا محتاج بهیچکس نیست هر علاقه که مرا با وی است از عنایات او است و مایه افتخار و اعتبار من است لیکن
اهالی این تمام کارخانجات را با وجود تفاوت مدارج و مراتب و علو بعض آنها باعلای مدارج کار کیست معین که از آن
تجاوز و تبدل ممکن نیست بنابر آنکه اجرت و جاه ایشان از زیادت و نقصان متفاوت نیست پس بنده چیله خاص که بمقام نیابت
و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کارخانجات کرده برای حضوری او اوقاتی
معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حوائج خود نموده و احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام
کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات دربار داری معین است بحضوری مسابا حسب تعیین وقت بوی تعلق
شدید است ارباب تمام کارخانجات نگران حال و مشتاق مقام او میباشند و در هر بار احتمال ظهور چیزی بیع مرتبه
رفیع میباشد و تعیین اوقات و تاکید حضوری در آنها عنایتی خاص حال او از طرف بادشاه برای سائر ارباب کارخانجات
هویدا و منکشف میگردد و بهمین سبب آنچیله خاص در تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشد بهمین منوال
مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی مسخر و سرگرم اند هر چند ملائکه مقربین با مناصب عمده
و کارهای بزرگ مقرر است اما از کار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانه حضرت
اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضور و راحتی و منصبی

که حضرت جبرئیل رہست ایشان را نه از ان نزول ہست و نه عروج اما نزول پس بسبب آن نیست که معصوم
اند و عدم عروج و معراج گواه ہست بیت - اگر یک سر موی برتر پرم ؛ فروغ تجلی بسوزد پرم حضرت آدم صفی الله
را الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستعد کمالات بی غایات ساخت و مظهر کارخانجات کثیره کرد و نزول و
عروج برای حقیقت انسانی معزز فرمود لیکن اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن ساخت تا در سایر افراد این حقیقت
سریکه وی حامل اوست سریان کند ولهذا چنانکه چیله خاص شاهی مصدر ہر امری از امور مملکت که منقسم بر ہمه
خدام سلطنت ہست میتواند شد مثلا کاریکه بخدمتگاران و خواصان تعلق میدارد مثل مگس رانی و نعال برداری
و امثال آن ازین چیله خاص ہم عند الحاجت در خلوات متحقق میگردد و ہمچنین کاریکه به نقیبان و چوبداران تعلق میدارد
مثل پیغام رسانیدن بکسی یا احضار آن عند الطلب از ان چیله خاص ہم امثال این امور عند الحاجت بظهور
میرسد و ہمچنین کاریکه متعلق به منشیان و متصدیان ہست از فرامین نویسی و تحریر حساب و ضبط جمع و خرچ از ان
چیله ہم عند الحاجت طلب میکنند و کارہای عمده را مثل ایلچی گری و نظامت ممالک و ریاست جنود و عساکر
امور متعلقه بوزارت برہمین قیاس باید کرد ہمچنین اکمل افراد انسانی مصدر خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر میتواند شد مثلا
در جهاد و اہلاک کفره بدعا و ہمت خدمتیکه بملائکه غضب تعلق دارد از ان بظهور میرسد و در ایصال منافع علیه
خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد از ان متحقق میشود و در تسبیح و اذکار بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه ہمچنین
تعلق دارد از و رو می نماید و در تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملائکه خدام وحی تعلق میدارد از دست او
درست می آید و در اقامت سلطنت عادله و خلافت کبری و قیام بمناصب امامت باطنه و نبوت و رسالت
و مراتب اولو العزم و خاتمیت خدمتیکه تعلق بملاء اعلی میدارد از و صورت می بندد و قس علی ذلک سائر الخدمات القصه
حضرت حق جل و علی بنا بر دربارداری خلیفه خود او را قائم معین ساخت و بطریق ارث در ہمه بنی آدم آن استعداد را
مستور ساخت و اظهار آن را موقوف بر اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت ببعثت رسل و انزال کتب و
انواع ہدایت از خلق حاملان کتب و نواب نبوت و امثال آنها از بواعث و دواعی ظهور استعداد کامل در او امداد فرمود
پس اوقات پنجگانه نماز که وقت کمال قربت و حضوری آن اشرف مخلوقات ہست و لہذا بر خیر امت فرض شده او قات
دربارداری ہست و شعبه از معنی خلافت در ہر کس موجود ہر که خواہد آن را جلوه گر نماید و ہر که خواہد آن را برباد دہد

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا اوقات نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شاهد است مقبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام حقائق مخلوقات گو افراد وی متفاوت و متناقض باشند بلکه تنزل کرده باسفل سافلین رسند فی الحقیقت بسبب نزول ایشان باسفل سافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا باکبر بلایا و اقبح انواع تعذیبات نصیبهٔ ملازمان حضور پادشاهی میباشد ع هم بیشتر عنایت وهم بیشتر عتاب پس مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز همین طور داند که حضرت رب العزت که عظمت مملکت وسائر اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده بتاکید شدید بدربار داری پنج وقت اذن مطلق داده محتاج باستیذان نه گذاشته و از منت برداری حاجبان و نقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری وعید شدید فرموده پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطهٔ عالمیان است محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن کدام مرتبهٔ جهل و سفاهت است همین قسم عظمت نماز را فهمیده حرکات صلوة بکمال آداب و خشوع که شایان قبول بارگاه بادشاه حقیقی باشد بعمل آرد و خود را مدام در کار الهی داشته اوقات نماز را بلا شبهه وقت دربار حضوری پندارد و تلاوت و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود پندارد و این است حقیقت اجمالیه صلوة اما حقیقت ارکان آن تفصیلا پس برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه چیله خاص شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل خود مصمم کرده در دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می استد و از ماسوای او اعراض کرده و ماهیت و سلطنت او را نصب العین خود ساخته دیده امید مناجات بادمی ورزد پس لابد بمجرد وی که آن بادشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه درباره او مبذول می نماید و دیده قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیهٔ آن چیله منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق او دو بالا میگردد پس وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجانب خود بیش از بیش متوجه می یابد برای بجا آوردن تخت بوس یا امثال آن از تعظیماتی که تقدمه استیذان مناجات و توطیه عرض حاجات می باشد بجا می ورزد و بسبب صدور این تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات باو ارزانی میکنند پس آن عبد منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی که شایان مولای او است کشاده و فعلی که مشعر تعظیم آقائی او است بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از بسکه این وقت وقت

نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن بادشاه عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت و نهایت وضوح سطوت
مملکت هست بر مظنهٔ سهو می بعضی مضامین مناجات و مقام نسیان بعضی از حاجات بود لهذا او را امر می فرماید
که لمحهٔ از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باشد در محل قرب منازل شود تا تدارک مافات بعجلت دست
دهد و وقتیکه امثال این حالات قرب و مقامات اتصال بران عبد منقاد چند بار بسبیل تکرار ورود میکنند قانون
حسن معاملت و قدردانی و وفور قبولیت چنان اقتضا می فرماید که آن عبد را بران اعزاز و اکرام به نشستن ماذون
کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار بادشاهی کمال سوء ادب هست لهذا حکمت سلطنت چنان اقتضا می کند
که آن عبد را بنحو نشستی که مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلا بسوی پای خود دراز می کنند تا بتقریب ادای خدمت
چیزی بنشیند همچنین وقتیکه مومن پاک مبرا از اشراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت متخلی از رذائل و
متحلی بفضائل جان خود را از الواث بهیمیه خبائث معنویه صاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیه و احداث حکمیه
پاک کرده لوح خاطر خود را از نقوش التفات الی ما سوی الله مصفا ساخته و دل خود را از علائق غیر الله مبرا کرده بقلب
و قالب خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور رغبت بمضمون اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ را در سویدای قلب خود راسخ نموده و عقد تحریمه می نماید بمجرد این عقد رحمت الهیه بجوش می آید و
عنایت خاصه بسوی او متوجه میگردد کما اِذَا صَلّٰی اَحَدُکُمْ فَلَا یَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهٖ فَاِنَّ اللّٰهَ بَیْنَهٗ
وَبَیْنَ الْقِبْلَةِ و فی روایة فَاِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهٗ اشارتی هست باین معامله و هر قدر که از اقوال تعظیمیه از تلاوت
قرآن و اذکار و ادعیه ازو بظهور میرسد همان قدر عنایت رحمانی و فیض یزدانی در حق او مبذول میگردد تا اینکه رکوع که
توطیه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود است بجا می آرد و وقتیکه بعقل خالص خود ملاحظه می نماید که
بمثل این مقام رفیع که عبارت از سجود است مرا ماذون مطلق فرموده و هیچ مانع و عائق نگذاشته اند در ادای شکر
این نعمت کبری و موهبت عظمی بساط استاده و مدح و ثنا لیکه شایان اوست بجا آورده جبین خود را بر خاک عجز بسائید
در مناجات و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنوح تجلیات جمال و ظهور سرادقات
جلال هست لهذا مظنهٔ سهو مضامین بعضی حاجات گردیده بنا علیه چنان مامور شد که خود را می از ان مقام رفیع فرو
تر آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک مافات من عرض الحاجات عود کند و چون آن مومن پاک باین حالات

مرضیه بار بار متلبس میشود که او ناشی تکرار در دو رکعت متحقق میگردد قابلیت پروانگی نشستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقیاد می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی از ان یکبار صادر شود چه محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقاً از ان صادر شده باشد لیکن بنا بر محافظت توزیع عظمت قعود جلوة را خالی از عبادات نگذاشته تشهد که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرموده‌اند و نیز در قومه سری دیگر هم مودع است بیانش آنکه هر رکنی از صلوة مشتمل بر حلاوتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد رکوع را از سجود بفصلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن بر اسها نصیبه مصلی گردد و همچنین در جلسه ما بین السجدتین سری است بس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی دنی القدر بمقامی رفیع و پایهٔ بلند دفعةً فائز میگردد مثلاً دست او بپایه تخت شاهی رسید یا بدستار بسته بهره ور گردد پس البته اقران و امثال در ظن اتفاقی بودن این امر بخیال میگذرد و چون این امر بتکرار متحقق می شود خیال باطل مضمحل میگردد همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را باعلای مناصب که سجود بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس این مصلی هم هست پس بنا بر ازالهٔ این ظن در هر رکعت این مومن پاک را باین خلعت فاخره دو بار می نوازند این است اشارهٔ اجمالیه بسوی اسرار ارکان صلوة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده شد چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که حسب استعداد خود مورد الهامات صادقه خواهد شد و ازینجاپی باید برد بسر قول فاروق که اُجَهِّزُ جَيْشِيْ وَاَنَا فِي الصَّلٰوةِ و در بارهٔ خود تدبیر عساکر مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین متین باشد میفرمود و لهذا هر قدر که فتوح و ازدیاد اسلام در عهد او رو داد هیچ عهد معلوم نیست القصه تحقیق معنی ایمان در دل انسان بمنزلهٔ تخمی است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه متکلم بکلمهٔ شهادت شد وجود ایمانش مشهور و معروف عوالم الهیه گردید و بزبان حال صدای تهنیت وجودش و قبولیت او از ملاء اعلا سر زده مسامع اهل عوالم را زینت بخشید بمجرد صدور کلمهٔ شهادت مامور بحاضری دربار در اوقات خمسه گشته بسیاری از احکام تطهیر که مقدمه قصد دربار است و تعلیم آداب قولیه و فعلیه در عرض ضد شهادت خبریه قسریه معزز و ممتاز گشت ۔ افاده ۔ ۲ ۔ چونکه انخلاع از اموال که بموجب منطوق جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا عماد زندگانی این جهانی ست کلیه مامور به نیست و بساهست که انسان وقتیکه مسلمان شد هان وقت مالدار شود بلکه از سابق مالدار بود بنا بر علیه زکوٰة را ضمیمهٔ نماز فرمودند تا مال که اکثر موجب غفلت و نخوت میباشد و محبتش زنگ آئینه دل میگردد در حق مرد مسلمان نیز محمی

از حضوری علی الدوام بخشد شرحش آنکه چون مرد اسلام آورد دانست که بارکان اسلام مامور و تمام ارکان عمده که از ان جمله زکوة است دردلش قرار یافت همانوقت درپی تفتیش جناس اموال گردید که کدام از قبیل اموال زکوة است و کدام نیست و هرچه از قبیل اول است مقدار شرعیش چیست و آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن سال که شرط زکوة است از کدام وقت شروع پس این اهتمام ما دامیکه دامنگیر خاطرش گردد عین تدبیر تثمیر اموال خواهد ماند در همه آن اوقات نوعی از حضوری حق نصیبه او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام الٰهی ادای آن بنا بر حکم بر من لازم است و نیات دیگر از ابتغای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صله رحم یا آوازه وصیت خود یجود و کرم در جنب نیت ادای امر الٰهی مضمحل یا منعدم خواهد گردید و استغنای جناب صمد مطلق از من و ی خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که از من در هر سال بطور پیشکش و نذرانه مقرر گشته تا بحضوری او رسانم محض بنا بر حکمت افزایش انعام جلیل القدر خود برین مقرر فرموده و بنا بر علیه اخذ زکوة صاحبه حق امام و خلیفه است و گویا در دست الٰهی حواله میکند چنانچه قرآن و حدیث بران دلالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال مشابه کسی است که از حضور بادشاه عالیجاه بی پروا بامر موکد و حکم متحتم مامور است که از اشیای مملوکه و مستعمله خود اینقدر هر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور ما آورده باشد که ما بدست عنایت خود آن را قبول فرموده مورد تفضلات خواهیم ساخت پس اهل کارخانجات دیگر که اینطور نذر گذرانیدن از ایشان در عید و جشن مطلوب و معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانید مگر آن علو منصب و کمال عزت و جبش که در بارگاه بادشاه است می باشند و آن شخص مدام در مزید ترقی میماند و غفلت او در عین اشتغال باموال رو نمی دهد فائده چنانکه سلاطین ذوی الاقتدار ساحت شعار اموال نذر و نیاز را در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در کارهای سائر اهل عزت و فتخار مثل شاهزاده های عالی مقدار و امرای کبار تجویز بذل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال محض ایشان ذوی الحاجات و نعامات اند و بس همچنین حضرت ملک الاملاک اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم که مخارج آنجناب فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی هاشم که علاقه اخوت و نبوت بآن جناب میداشتند تحریم فرمود و مصارف آن اموال از ذوی الحاجات معین نمود پس کسانی را که بر ایشان صدقات تحریم فرموده اند عز و فتخاری حاصل شده که شکر آن بهیچ زبان ادا نمی توانند کرد اگر فقط در مقابله همین نعمت صدها انواع عبادات و هزارها اقسام طاعات بجا آرند شایان امی شود و سیه مقابله مثل این نعمت عظمی بکفران و ارتکاب عصیان یکدام پایه میرسند

افاده ۳ - در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجه والتفات مرد مومن تمام سال بسوی حکم الٰہی و تعظیم امر وے تعالیٰ می ماند و انتظاری میکشد و استعداد وی مینماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چنین و چنان بعنی روزه نماز تراویح و قرآن را خواهیم نمود و درین انتظار و استعداد و خلوص نیت مردم مختلف الحال میباشند و حسب آن اختلاف مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود و بجهت این انتظار تمام سال مشابهتی بزکوة دارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و هرچند روزه بر هر امت معین بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات بی غایات حضرت حق تعالیٰ است که برین امت مرحومه فائض است نظر بضعف بدنی و کمی عمر و قلت همت و توفیق مزاولت اعمال شاقه ماه موصوف و لیلة القدر مقرر شده تا بدون مزاولت اعمال شاقه بوساطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز بدرجات عالیات مثل پیشینیان بلکه زائد از ان شود و در هر سال یکبار لگدکوبی قوی بر نفس سرکش که اثر آن تمام سال یماند و شهوت و غضب و حرص او را اصلاحی پدید می آید گو هر انسان را بر آن آگاهی نشود*

افاده ۴ - امّا حج پس مثل آنست که بادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد و هر کرا در آن مکان طلب نماید آنرا نهایت مورد فیوض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند حتی که اگر کسی بدون طلب هم دران مکان داخل شود او را هم بعنایاتی که لیاقت آن میدارد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عزتی و عظمتی او را هم در اقران خود حاصل شود و او را خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد الغصه آن مکان را خوان یغما کرده باشد پس هر که بنابر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال او معزز و منعم سازد و هر که بدون طلب آمده باشد او را موافق حال و بوجه من الوجوه معزز و منعم کند همچنین بادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را که مسمی بحرم است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود کرده است و مثل خوان یغما برای هر کس و ناکس مبذول ساخته پس هر که بنابر طلب آنجا حاضر شود و آن بنی آدم اند پس با نواع نعم الٰهیه مشمول میشود که از انجمله مغفرت عام است که تمام گناهان او می آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا الحال پیدا شده هیچ گناه بر وی نیست آینده را هم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر که بدون طلب در ان مقام متحقق گردد مثل حیوانات و نباتات پس ایشان هم بحرمت حرم معزز شده از امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس مومن پاک را باید که این امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین عاجز را محض برای اعزاز و اکرام تصور کرده عظمت حج در دل خود راسخ گرداند*

افاده - ۵ - باید دانست که جهاد امریست کثیر الفوائد عمیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده به جمهور انام میرسد
بمشابه باران که منفعتش نبات و حیوان و انسان را حاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین
مطیعین و کفار متمردین و فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات در آن اشتراک میدارند و منافع مخصوصه
بجماعات خاصه یعنی بعضی اشخاص را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس بیانش آنکه چنانکه بتجربه
صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخاوت و جود ارباب اموال و نیک نیتی جمهور انام برکات
سماویه مثل نزول باران بر وقت و کثرت نبات و نفاق مکاسب معاملات و دفع بلایات آفات و نمو اموال و ظهور ارباب
هنر و کمال بیش از بیش متحقق میگردد همچنین مثل آن بلکه صد چند از آن بسبب شوکت دین حق و عروج سلاطین متدینین و ظهور
حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین و قوت عساکر ملت حقه و انتشار احکام شرع در قری و امصار بظهور میرسد چنانچه
حال هندوستان را با حال روم و توران در نزول برکات سماویه باید سنجید بلکه حال هندوستان را درین جز و زمان که سنه
یکهزار و دو صد و سی و سوم است که اکثر آن درین ایام دار الحرب گردیده بحال همین ولایت که پیش ازین دو صد یا سه صد سال بود
در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن به نسبت
شهدای مومنین و غزاة مسلمین و سلاطین ذوی الاقتدار و جوانمردان کار زار مستغنی از بیان است و اما به نسبت ارباب بواطن
صافیه پس حصول ترقیات عظیمه در اوقات قلیله و فوز بمراتب ولایت و مناصب جاهت بریاضات یسیره است و اما به نسبت
علما پس انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و متعلمین دین و فوز علما بمراتب احتساب و قضاء و اجتهاد و افتاء و قیام بر منصب امامت باطنه
یعنی دعوت عام ظاهره بسوی ملت مقبوله و حصول غلبت انبیا بسبب عقائد حقه و احکام مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن
المنکر است و اما به نسبت عوام صلحا پس فور رغبت ایشان در صلاح و تقوی بسبب اعزاز اهل صلاح و اهانت اهل فجور و بسبب
شهرت امور محموده مشروعه و خمول امور مذمومه ممنوعه و نیز تضاعف جماعات ایشان بسبب انقیاد سلاطین اهل اسلام
و اکرام علمای ذوی الاحترام و اولیای عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کفار در اهل اسلام است و اما به نسبت
عوام مومنین پس حدوث نیت صحیحه در معاملات و میلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار نور دین
حق و الطاف جواد مطلق و انقیاد و در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگرچه تقلیدا باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب نزول
برکات سماویه و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار و جود کرمای سخاوت شعار و انتظام امور معاشیه و معادیه ایشان

بسبب متبوع بودن قوانین شرعیه است اما بنسبت فساق و فجار پس حصول قرب یعنی حدوث کراهت در قلوب
ایشان از فسق و فجور بسبب سریان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم بسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در عقول جمهور انام
بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از اظهار منکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تعزیرات یا خوف
لحوق عار بسبب طعن اخوان و ملامت اقران بسبب شهرت قبح منکرات و بدعات است اما بنسبت اهل نفاق پس
استقامت ایشان بر دین حق ظاهرا و عدم دخول ایشان در زمره کفره جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت
اهل ایمان و ذلت اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ملت حقه در جذر قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات
سماویه و بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالطت با اولیاء عظام و علمای کرام و انعکاس انوار و نفوذ مواعظ این
بزرگواران در قلوب ایشان است اما بنسبت کفار اهل ذمه پس رفاهیت معیشت بسبب نزول برکات سماویه و نفاق مکاسب بسبب عدالت سلاطین
و اطمینان از لصوص و قطاع الطریق و امید حدوث رغبت بسوی اسلام بسبب مخالطت با اهل حق و سرایت سموم ایشان
بسبب ملاحظه انتظام امور معاش و معاد اهل دین حق بسبب اتباع شرع است و اما بنسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه
در جهاد از دست اهل اسلام مقتول شدند با وجودیکه ایشان اقل قلیل میباشند چه اکثر در محاربات مقتولین اقل قلیل به نسبت
فارین میباشند خصوصا وقت ظهور شوکت جانب مخالف القصه در حق ایشان مقتول شدن باعث تخفیف عذاب و
تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند لیتبیر بر کفر خود تا مدتی باقی میماندند پس لابد کفر ایشان متزاید میشد و هر قدر که
کفر متزاید میشود باز در آن عقاب متضاعف میگردد اما در حق ذراری ایشان از نساء و صبیان پس از بسکه ایمان ایشان
را بسبب استرقاق مخالطت با اهل حق بدست می آید لهذا حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان مظنون بنما
این است پاره از ذکر منافع جهاد اما تفصیل آن پس احاطه آن درین مقام نمی تواند شد القصه وجوب جهاد بر اهل ایمان
و امر باقامت آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریع مشابه انزال غیث و اجرای انهار است در کارخانه
تکوین اما تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند
و در راه مخالفت غزات و مجاهدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفره می پیمایند در ورطه هلاکت ابدی
خود را می اندازند و در زمره خبث منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد چنانچه همین باران است
که عموم نفعش در حق جمهور انام بدیهی است با وجودیکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام عمارات یا طغیان سیول از دنیا تلف میشوند

خاتمه در فوائد متفرقه

و آن مشتمل بر پنج افاده است

افاده ۱: باید دانست که استماع غنا بی مزامیر و بی اختلاط امارد و بدون شهوت اگرچه از ممنوعات شرعیه نیست لیکن امثال این امور در حق سالکین راه حق خصوصاً در حق طالبین راه نبوت خالی از خلل هم نباید فهمید بیانش آنکه امثال این امور سم مهلک در حق مبتدیان است و هم در حق منتهیان اما در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده‌اند برآنکه سالکین راه حق را ایفای حقوق نفس ضرورت است و اتباع حظوظ آن مضر لاسیما حظوظیکه لذات آن در صمیم نفس راسخ گردد و حلاوت آن به سویدای دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن تمام‌تر سرگردان گردد و پر ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی در جسم پدید نمی‌آید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب همچنین گاهی بسبب ترک آن انتشار حواس و پراگندگی عقل و کرب طبیعت حادث نمی‌شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب ترک آن مظنهٔ وقوع در ممنوعات شرعیه متحقق نمی‌گردد چنانکه بسبب ترک جماع الغرض امثال این امور را هیچ از عقلا از قسم حقوق نفس نمی‌تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از حظوظ نفس بلکه از همان حظوظ که طالب را اجتناب از آن اوکد است چه صوت خوش و صوت دلکش از همان قبیل است که لذت آن در ته قلب فرو میرود و اثر آن علی مر الدهور والاعصار بلکه بر نفس متشبث میماند و نفس را در طلب آن هیجانی و سرگردانی فرا میگیرد علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس مباحاتی است که من وجه اتصالی با امور محرمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان میبرد مثلاً شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بارتکاب استماع مزامیر میشود و کثرت اختلاط امارد در خلوات بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه‌کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره صحاح ثابت و کسیکه بلکه تقوی و صلاح خود معتمد شده قدم بر امتثال این امور نباید کرد که کلام هدایت التیام إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ در ازالهٔ امثال این ظنون شافی و کافی است اما در حق منتهیان پس اعتیاد باستماع غنا مضرتی دیگر میرساند و تعلق قلب با آن مضرتی دیگر اما مضرت اعتیاد باستماع غنا پس تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است

بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکهٔ شجاعت
امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو باهم متجانس و متماثل میباشند مثلا ضرب و قتل از عوارض غضب هم
سر میزنند و از ملکهٔ شجاعت هم صادر میشود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال از آن
بی انتظام و ثانی از ملکات راسخه است و صدور افعال از آن با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است
و ثانی از ملکات محموده پس طریان غضب و صدور آثار آن اگرچه محل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه بسبب آن
لیکن غلبهٔ آن کیفیت و تسلط آن بر نفس و اتباع مقتضای آن بحیثیتیکه هر چه غضب او تقاضا کند همان را بعمل آرد
خواه موافق عقل و عرف باشد خواه نه بلکه شجاعت را ابی رونق می سازد و چنانکه صاحب شجاعت متین با تمکین
میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار چون این مقدمه ذهن نشین شده پس در اصل مقصود کمال تعمق باید
نمود و نظر غائر را کار باید فرمود که هیجانی و غلیانی که بسبب سماع صوت خوش در باطن انسان پدید می آید اگرچه
فی نفسه از امور قدسیه الٰهیه نیست چه مثل همین حال بنفس فساق و فجار بلکه مبتدعین و کفار بلکه بر نفوس سائر حیوانات
وارد میشود لیکن بسبب اختلاط انوار عبادات و طاعات و آمیزش محبت خالق الارض و السموات یک گونه تائید سالک راه
حق را در بادی نظر مینماید و از حالات محموده بالعرض معدود میگردد اما در جنب مقامات و آثار حب ایمانی بمثابهٔ هیجان کیفیت
غضبیه است در جنب شجاعت و چنانکه وقتیکه آتش از زیر پارهٔ زر یا سیم می افروزند و بسبب تیزی آتش در آن
پاره تغلغلی حادث میشود حتی که مثل آب شده کفهائی او هویدا میگردد و خلاصهٔ او در ته می نشیند پس امر مرغوب
فی الحقیقت همان است که در ته نشسته است و این کف که بر روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست فَأَمَّا الزَّبَدُ
فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ همچنین بسبب سماع غنا هیجانی که بر روی کار می آمد
تمام باطن سامع را فرا میگیرد و امریست از مرغوبات نفسانیه و احکام همیسه که با انوار قدسیه ممتزج گشته سر بفلک کشیده است
و احکام و آثار حب ایمانی در ته او مختفی گشته و این هیجان اصلا در امور معتد بها کار آمدنی نیست آری مثل طلسمی است که برای
نظارهٔ تماشائیان ملکوت بروی کار آمده پس اتباع امثال این امور و اعتماد باسباب تحصیل آن رونق مقامات حب ایمانی می شکند
چه کار صاحب ایمانی سراسر اطمینان است و تسکین و وقار است و تمکین و کار اهل وجد سراسر اضطرابات و هیجان و ... مانند
تعلق قلب باما. دوم بیانش آنکه اگرچه میل بحظوظ نفسانیه در حق ایشان ضرری نمیرسانند لیکن رسوخ حب

در سویدای قلب بنسبت ایشان سم قاتل است و تعلق قلب باو اسرع من قتیل میشود یا آخر منجر باین امر میگردد
چنانچه بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب این امور مذکوره از اکابر سالکان راه حق مثل انبیا و صحابه چیزی از
امثال این امور مأثور نیست بلکه آنچه از کلام هدایت التیام ایشان بزرگان اهل فطانت هویدا میگردد نوعی اجتناب
اشعار بکراهت این امور است چنانچه بر جهره اهل حدیث پوشیده نیست و اما عدم تصریح آنجناب بتحریم امثال
این امور پس بنا بر حکمت تمام مضمر است بیانش آنکه این امور بهیچ مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل مشتمل نمی بود و چون
بسبب کمال رغبت نفس بسوی آنها و شدت اشتهار آنها در طوائف انام اجتناب ایشان از جمهور انام دشوار مینمود پس اگر
نهی صریح از امثال این امور در شرع وارد می شد قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن ارتکاب معصیت شرعیه بمجرد اقدام
برین امور لازم می آمد و اکثر امت مرحومه بشقاوت عصیان گرفتار میشد بنا علیه بر اشعار بکراهت امثال آن
اکتفا کرده شد پس طالب حق را باید که با امثال این امور اعتنا نورزد و آنرا در سویدای قلب خود جا ندهد و در طلب آنها
دست و گردان نگردد و التفات صمیم قلب بسوی آن ننماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این امور پیش آیند مجاهده
با نکار آن امور ضرور نیست و تعرض بحال فاعلان آن جائز نه تا تشدد فی الدین و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بر مخلصان خود
بلکه سائر طالبان راه حق که کمر همت در رضاجوئی حضرت حق چست بسته باشند اظهار کراهت این امور و نهی آن ارشاد کنند
احسن و اولی تر است اما آنانکه امثال این امور را از وسائل قرب الهی میدانسته در زمره عبادات شرعیه داخل مینمایند

ایشان بلاشبه اهل بدعت اند

افاده ۲۰ + آنچه درین کتاب از تخلیه و تحلیه توهم شده بدو وجه متحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب الیمین است
بیانش آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تحلیه بدست آورده امیدوار
اجر جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جائزه اجتناب نورزد مثلا در فراهم
کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقمشه و کنز کردن مال و منال سعی بلیغ بیش از بیش بکار برد و اگرچه در ادای نفقات
واجبه مثل زکوٰة و صدقة الفطر و نفقات اقربا تساهل ننماید و علی هذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و حسنات
بقصد اعمال خود ماجور خواهد شد و بدرجات جنت بر حسب عبادات و طاعات خود فائز خواهد گردید وجه دوم طریقه
السابقین است بیانش آنست که ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تخلیه و تحلیه نمی نمایند بلکه اخذ بعزائم بمعالی همم می فرمایند

وقطع تعلق از ماسوی الله نمایند حتی که از مال و عیال و از جوارح و اعضا و از مساعی و اعمال خود هم منقطع العلاقه میباشند و همه را از ان منعم حقیقی و مولاے تحقیقی خود میشناسند مثلاً دست خود را دست خود نمی دانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تمامی حشمت و شوکت و مال و منال و سائر اسباب نیا از ان حضرت حق جل شانه فهمیده هرگز اعتماد برآن نمی کنند و در صرف آن بمرضیات او سبحانه دریغ و قصور نمی نمایند و وسوسه آنکه زندگانی و معاش ما بچه طور خواهد گذشت هرگز در خیال ایشان نمی گذرد و مثلاً اگر ایشان احتیاج شدید بسوی طعام میدارند و صرف آن در رضای مولائی حقیقی خود دستهٔ باشند در صرف کردن آن هیچ صرفه بکار نبرند حتی که مشاقی و مساعی که در تحصیل رضای مولائی خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از آن خود نمی شمارند مثلاً اگر همگی اعمال ایشان را حق جل وعلا بکافری یعطا فرماید یا بلا سبب حبط نماید هرگز حرف گله و حکایت شکایت بخیال و وهم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال ما رایگان گردیده و چیزے از آن ما بود که از دست ما رفته بلکه دانند که مالک حقیقی در ملک خاص خود تصرف فرموده ما را با آن امور هیچگونه علاقه نیست بلکه صدور آن اعمال از دست ما بشابه چیزی است که مالکش آنرا در صندوقی که محض مملوک اوست نهاده باشد پس آن صندوق را اصلاً با آن چیز علاقه نه مثلاً اگر مالکش همگی آن چیز را برباد کند هرگز صندوق را محل اعتراض نه بلکه بعضے این بزرگوار از مقامی عطا میسر مایند که از لوازم قیام بآن مقام هست که از دل حسب آن مقام رحمت بانی و خیرخواهی جمهور انام فواره صفت جوش میزند حتی که اگر ایشان بن مطلع شوند که اعمال جلیله ایشان به بعضے از عصاة عطا فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار ایشان درست شده و حال بدمآل ایشان به بهی آمده البته این بزرگواران را بسبب حصول نجات آن عصاة از مهالک مهوات بسبب اعمال ایشان سروری و فرحتی بهم رسد بنابر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک مهوات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی شیرازی از احوال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز نقل نموده که آن بزرگوار شبی در مناجات مضمون این بیت را ادا فرموده + **بیت** + چه بودی که دوزخ ز من پر شدی + مگر دیگران را رهائی شدی

القصه چون این معنی یعنی تبری بعض از امور دنیا و عقبی در خلال دل او جا میگیرد و در حد طبیعت او مستحکم می نشیند و فنائے اراده بالکل دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بشابه چیلهٔ خاص که بادشاهان ذوی الاقتدار بعضی مطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده بچیلهٔ خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه چیلهٔ خاص باذون مطلق و تصرف و

آنچه مولائی خود پیدا شد و تمام سلطنت او را بخود نسبت نماید مثلاً حیله خاص بادشاه هندوستان را میرسد که گوید
که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعه یاران دو
مطلق در تصرف عالم مثال و شهادت میباشند این کبار اولی الایدی والابصار را میرسد که تمامی کلیات را بسوی
خود نسبت نمایند مثلاً ایشان را میرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ماست و معنی این کلام آنست که از عرش
تا فرش سلطنت مولائی ماست و ما را با همه چیز نسبت تمادی است با هیچ چیزی خصوصیتی نیست "آن چیز
با منسوب باشد و غیر آن بما منسوب نباشد والله اعلم بالصواب ؞

افاده سوم ۔ حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هرکه متصف بآن شود یا صرف
بدریافت علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاملین و غافلین این امور کوتاهی نکند حسب
حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه منحصر نیست پس ادای تعظیمش بجهت
تعظیم این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نسنجد و ادراک کنه
کمال آن نمی رسد و حسبه وصولش را پایان نیست و ثانیاً حال آخر از انجام خود را ملاحظه کرده از رذیله تکبر مبرا
شده خفض جناح نماید چه هر کس در بدو خلقت لا یعقل محض و ناکاره بحت بود و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست
که چه خواهد شد و ثالثاً بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که
در یک لحظه انسان را بقطب الاقطاب رساند مومن باشد یا کافر او در یک لحظه فائز به نعمت ایمان فرماید وبالوفت
او را به نعمت قطبیت بنوازد رحمت و انعام او موقوف بر محنت و استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از
انعام عام اوست اگر احدی را امروز مهجور و بعد محن شدیده نعمتی عطا شده نپندارد که عطائی الهی بدون این قسم محن ممکن نیست
جائز است که بهزار درجه بهتر از آن در یک لحظه عطا فرماید

افاده چهارم ۔ باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق به تخلی از رذائل و تحلی به فضائل و اصلاح اعمال و
عبادات مفصلاً بیان شده همه برای کسی است که طالب رضائی حق تعالی باشد و با رضائی وی مقبولیت
و عزت و اعتبار بارگاه حضرت ذو الجلال حاصل نماید و مدار نجات بر این امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه
است که از صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز بود هر چند کبائر عمده مثل زنا و غیرها از وی صادر شود

پس هر که تصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت و به بهشت خواهد رسید و هر که معتقد و مصدق مضمون کلمه خواهد بود لا بد که قبائح را قبیح خواهد دانست و بیزار و پشیمان از ان خواهد شد گو بالکل آن را ترک نکند بلکه مرتکب آن هر روز چند بار بلکه صد بار شود و ارتکاب گناه هم صور مختلفه دارد و ارتکاب گناه باین صورت که گناه کند و در عین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم داند و همین دانست موجب جرأت او دلیری او بر گناه گردد افحش هو ارتکاب معاصی است چه باین صورت مرتکب گناه شدن گویا استهزا به حضرت حق جل شانه کردن است معاذ الله من ذلک و این صورت مورث توجه غضب الهی بر مرتکب گناه میگردد و شخصی در وقت گناه خود را هالک و از کار رفته و مستحق عقاب داند گو من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص انشاء الله تعالی نیک خواهد شد و تعیین نیک انجامی وی حواله مشیت ایزدی است اگر خواهد او را توفیق چنان عمل نیک بدهد که مکفر تمامی سیئات و ماحی همه خطیات شود یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت وی دهد یا آنکه بدون هر دو امر خود آمرزش کند یا سزای آن در دنیا یا در گور یا در حشر یا در جهنم چشانیده به بهشت رساند

افاده ۵: چونکه محیا و ممات هر مسلمان طبق سنت نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام بودن علامت کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مرده بدست زنده هر چه اغیار خواهند میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و مبغض بدعت را باید که در وقت مظنه آثار احتضار توبه و استغفار نموده ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید هر چند الله تعالی معین هر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان را تفویض ایمان خود با تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی می باید خصوصا درین وقت که وقت طریان غفلت و مدهوشی است و برای تجهیز و تکفین و دفن خود وصیت کرده مقید تعلیم ساخته نگاه دارد و سفر از امر آن آگاه سازد که هر که خلاف طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوة در تکفین و تجهیز و قسم عمل خواهد آورد مواخذه از وی روز قیامت خواهم کرد و دامنگیر او خواهم شد هر بدعتیکه در تجهیز و غیره رائج باشد نفی آن باهتمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و تجصیص و تکلف در مقبرها و چراغان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائیکه آنرا از اعمال صالحه شمارند اعاذنا الله تعالی و جمیع المؤمنین من البدعات و رزقنا اتباع المصطفی فی جمیع الحالات

باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت

وآن مشتمل بر چہار فصل و یک تکملہ است

فصل اوّل

در بیان اشغال طریقہ قادریہ + وآن مشتمل بر یک تمہید و دو ہدایت است

تمہید- خلاصہ اشغال طریقہ قادریہ با تغیری کہ موجب سہولت سلوک و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نہایت در بدایت در آن ہویدا گردد و درین فصل محرر کردہ شد و ازبسکہ ہمہ اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لابد این فصل بر دو ہدایت منقسم گردید

ہدایت اولے در بیان طرق ذکر

وآن مشتمل بر چہار افادہ است

افائدہ-۱- اول ذکر یک ضربی باید کرد طریقش آن کہ دو زانو بطور نماز نشستہ لفظ مبارک اللہ را از وسط سینہ بشدت و جہر بر آوردہ پیش روی خود ضرب کند و نزدیک تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند کہ نوری ہمراہ این لفظ مبارک از دہنش بر آمدہ و چونکہ ضرب تمام شود آوازے دراز بطور آواز گہڑیال متخیل خواہد ماند و بیانش آنکہ چون انسان قصد اصدار آواز بجہر و شدت مے کند پیش از انکہ آواز مسموع پیدا شود جنبشے پدید مے آید وآن جنبش را صورت خیالی توان گفت و ہرگاہ آواز بجہر و شدت تمام میگردد بعد اتمام آن و قبل ازان کہ دم بجای خود آید و شکل و ہیئت دہن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند اندا و صوتی متخیل می ماند کہ از ادراک آن گوش را نصیب نیست آری آواز کنندہ میداندش ہمین آواز متخیل پس این را زیادہ تر کشد و ہمراہ کشیدن آن آواز نور متخیل را دراز تر و پہنا تر مثل چادر نورانی نمودہ از پیش روی خود بر سر آوردہ تمام بدن را از سر تا قدم بآن احاطہ کند باز ازان آواز متخیل ہم سکوت و خاموشی ورزیدہ چنان پندارد کہ آن چادر نورانی در بدنش فرو رفتہ از ہر طرف آمدہ در وسط سینہ مجتمع شدہ و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو بتو شدہ بجای تمام جسم ہمان نور استقرار پذیرد و درین تحو لحاظ خود را بذات بحت متوجہ نماید و بعد استقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینہ باز بہمان طور ذکر کند و این ذکر را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا کہ بقابو در آید

افادہ-۲- بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر دو ضربی شروع کند طریقش آنست کہ دو زانو مثل نشست

نمازیه نشیند و لفظ مبارک الله را از وسط سینه برآورده بشدت و جهر و زانوی راست ضرب کند و باز امتداد صوت متخیل را با آهستگی تا به شانه راست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ برآمده و بجای تمام سینه و پهلو و شانه و دست راست تمام آن نور گردید یعنی این همه اعضا باطل شده و بجاے او همه نور نشسته است باز قدرے سکوت کند و دران سکوت نشستن همین نور بجاے آن اعضاے مذکوره ملاحظه کند تا در ذهن او صورت همان نور بجای آن اعضا خوب نشیند بعد ازان همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانه راست کشیده بر قلب بشدت و جهر ضرب کند و چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب فرورفته است باز قدرے سکوت کند و در آن سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرورفته بود درون تمام بدن این شخص ساری گردید

افاده ۳ طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار زانو نشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقیکه سابق مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب بدهد

افاده ۴ طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست و دیگر در جانب چپ و سومی در قلب و چهارم روبروی خود کند بوضعیکه همراه آن ملاحظه کند گویا که نوریکه همراه این برآمده از تحت احاطه بکند تا که تمام این را احاطه کرده و تمام این شخص دران مستغرق گردیده بلکه بجای بدن این شخص همان نور گردیده

فائده ۵ غایت این ذکر بطریق مذکوره آنست که اثر ذکر اسم ذات بر تمام بدن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و ظلمت بشریت از تمام بدن عموما و از اعضای مذکوره خصوصا بدر رود و تمهید فنای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلط شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر بمراقبه بالجمله چون اثر را از کار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی بهیچ (?) گردد فلهذا بفکر مشغول باید شد

هدایت ثانیه دربیان اقسام فکر

وآن مشتمل بر هفت افاده است

افاده ۱ مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و طریقش آنکه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لاشریک له بیمین اوست هر جا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه است و این ملاحظه را به صورت بجال بگیرد (?) [illegible] اول آنکه هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را به فهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو طریق مراد نیست بلکه از بنا هر دو طریق پرهیز و اجتناب لازم شمرد و صورت سوم که مراد در اینجا است نیست که وجود

او را یگانه غیر تمام اشیا هر جا تصور کند نه آن چیزها را نفی کند و نه عین حق داند مثالش اینکه هر شخص میداند که حرف که از آن بلفظ هست در فارسی و هی در هندی تعبیر میکنند هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است با وجودیکه هیچ چیز خالی از آن نیست

افاده ۲ ؞ بعد استقرار و استحکام مراقبهٔ وحدانیت مراقبهٔ صمدیت کند و آنرا دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدا عبارت از ملاحظهٔ احتیاج هر چیز بسوی او سبحانه تعالی اجمالاً و استغنای وی از همه چیز هست پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت از ملاحظهٔ احتیاج خود در امور معاش و معاد تفصیلاً ممزوج بغایت محبت و الفت بنهایت تضرع و عجز است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی اوست و هیچ کاری بدون عنایت وی سرانجام نمی شود کار عمده بود یا سهل از معاش بود یا از معاد و این مراقبه او را الفتی و محبتی ورای بجناب کبریائی متحقق گردد که بر وی فدای جان و مال و عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل و آسان نماید بلکه آنرا موجب افتخار و اعتبار مزید عزت و جاه شمارد و این امر در اعتقاد وی کما ینبغی مستقر و مستحکم شود مثالش آنکه شخصیکه از طرف بادشاهی انعامهائے مخلد موروثی ابا عن جد یافته آمده و تمام کار بار معاش و عزت و اعتبار بتوسل بادشاه رو داده اگر بکاری امور از طرف آن بادشاه سرانجام شود آنرا اعجاب و هم فخر خود میداند و ازین مراقبه معنی إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بخوبی متحقق میگردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید آن تعالی است که با وجود کثرت افعال و فواعل صاحب این مراقبه را یک فاعل و یک مؤثر که ذات فاعل حقیقی است در هر فصل و هر جنبش و هر سکون هویدا می گردد ؞

افاده ۳ ؞ بعد این مراقبه شغل دو ذکر کند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع و بصیر و قدیر و علیم با هر یک اسم ذات را ضم کند پس بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و دل را حاضر کرده بخیال خود گوید که الله سمیع و آنرا از ناف که مقام لطیفهٔ نفس است بوسط سینه که مقام لطیفهٔ سر است بر آرد و چنان خیال کند که روحش که مدرک و دریابندهٔ هر چیز در وی است مجتمع گردیده همراه شده همراه ذکر مذکور از ناف بوسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که در این هر دو اسم یعنی الله سمیع لطف ترتیب است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر آن است پس بایتمه بیان انتقال روح همراه انتقال این دو اسم خواهد گردید و باهم مصاحبت الله بصیر بطریق مذکور بلطیفهٔ خفی که مقامش در سر و محاذی کاکل است رساند باز الله قدیر از خفی تا آسمان چهارم رساند و روح خود را تابع و همراه آن سازد باز الله علیم را از انجا بعرش معلی رساند و باستعانت آن ذکر روح را از آسمان چهارم بعرش

مجید ترقی دہد و باید کہ در منزل سوم و چہارم یعنی آسمان چہارم و عرش مجید روح را تا دیر متوقف سازد و نیم گھڑی یا یک گھڑی ہر قدر کہ ممکن شود و آنجا روح را بچپ و راست دائر و سائر کند گاہی توقف روح در آن مقامہا دشوار می افتد بلکہ مثل چیز سنگین خود بخود بزیر می افتد تدبیرش آنکہ در وقت صعود در ہی بطور روزنہا در آسمانہا متخیل خواہد شد بنا بر اقامت و توقف روح آن روزنہا و راہ ما سبق خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند باز ہمان بدرقہا از عرش مجید تا لطیفۂ نفس بترتیب وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر اللہ علیم از عرش تا آسمان چہارم و بذکر اللہ قدیر از آسمان چہارم تا لطیفۂ اخفی و بذکر اللہ بصیر از اخفی بسر و بذکر اللہ سمیع از سر تا بہ نفس آہستہ آہستہ این ذکر را استمرار کند تا کہ آثار آن پدید آید از آثارش نورانیت روح و اکرامت و ملاقات با ارواح انبیا و اولیا و ملائکہ و سیر جنت و نار و امکنۂ سموات مثل سدرۃ المنتہی و بیت المعمور و غیرہ و لوح محفوظ و کشف وقائع آنجا و بنا بر ہمین امور روح را در آسمانہا متوقف کردن و دائر و سائر نمودن میباید و دیدن عجائب آنجا مختلف می شود ہر کس بموجب قوت و ادراک و استعداد و مناسب حال خود می بیند و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکہ و مکالمہ با ایشان میشود و احیانا ارواح صلحا تنبیہ کہ مفید راہ سالک بود یا غیر آن نیز او را آگاہی می بخشند و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الٰہی سبحانہ و بیگانگی از جسم حاصل میشود و نورانیتی ہم میرسد کہ در شغل نفی اعانت و امداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و ہر چند روح البشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الٰہی بدرقۂ او شدہ پس جائیکہ طاقت رسیدن نمیداشت ببدرقۂ مذکورہ میتواند رسید ۔

افادہ: ہم باز شغل نفی پیش گیرد بیانش آنکہ بمقتضائے اشارہ اَللّٰہُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۔

انوار الٰہی در ہر مکان موجود است بشابہ وجود و ہستی کہ ہر جا ثابت است چنانچہ در مراقبۂ وحدانیت واضح گردیدہ و انوار لوازم آن وجود پس جائیکہ وجود است ہمہ جا انوار متحقق است و چون احاطۂ وجود معلوم شد ہمان طرح احاطۂ انوارش باید فہمید و با وجود آنکہ انوار ہر جا موجود است لیکن قوت دراکۂ انسان بسبب آنکہ از خیالات اشیای کثیفہ ظلمانیہ کہ اجسام فلکی و عنصری ہست از درک آن محجوب و محروم است نہ بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت سلطے حجب کہ عبارت از انوار است حجب و طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و آنچہ ارباب فطرت عالیہ را بدون انکشاف انوار و وصول بذات بحت دست میدہد پس احتیاج اکثر ناس بانکشاف انوار قدح

نمی کند پس برای ادراک آن قوت مدرکه خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الٰهی مدرک شوند
همین که آئینهٔ قوت مدرکه اش از زنگ خیالات مزبوره مصفی گردید پس انوار هر جا موجود اند بلا تعب دریافت خواهند شد
و طریق پاک کردن آن همین است. **شغل نفی کند** و خلاصهٔ شغل نفی نیست کردن اشیا است از خیال خود
اگرچه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد فی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هرچه موجود
است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است در ربطی خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس
نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم به نفی واقعی
متعلق نیست چراکه غرض صاف کردن مدرکه خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد برآمد از نفی واقعی
هیچ کار نیست و هرچند نفی تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن ایجاد و مرتبه است و بس زیراکه نفی عالم و نفی یک
جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود از پرپشه و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی سخت
است بنا برعلیه نفی را دو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری اول
آنست که قوت مدرکه از علم و دانست خود مدام ممتلی و پری ماند و دریافت غیر خود احیانا میشود در نفی دوم چیزی را
از آمدن در قوت مدرکه خود منع میکنند و در نفی اول آنچه در مدرکه مستقر است آنرا اخراج می نماید پس فرقی که میان
مانعت خارج اند خول و اخراج داخل است پوشیده نیست که اول به نسبت دوم بسیار آسان است یا باین طور
فرقش توان فهمید که نفی باران شخصی را که باران گاه گاه دیده آسان است از نفی باران مرکسی را که در عین بارش
ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتند و بنا بر علیه در نفی خود نفی جسد اسهل جائیکه بران قرار دارد دشوار تر میشود
و گاهی نفی سر که مقام ادراک و منتهاست گران می نماید و بعض را که تنفس و آمد و رفت دم آگاه تر می باشد نفی
حلق و سینه سخت میشود بالجمله هرچیزیکه آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت ترست پا ولا نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند
و شروع از همانجا کند که نفی آن دشوار می نماید که به نفی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفی خواهد شد و اصل در تحصیل
نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی خود کرده به همت خود متوجه شده القا فرماید و ابتدای نمود اثران بر مبتدی این
کار بصور مختلفه میباشد گاهی خلای به مقام سینه و شکم او لامعلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست می پندارد
و گاهی تصور میکند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت و جثه متخیل میشود گویا قصبه ایست از لحم که دم بدم و را دو

باریک میشود و اسهل طریق تصورش آنست که در سینه یا شکم خود خلائی خیال کند بشابه آنکه گولهٔ توپ از یک طرف تا طرف دیگر رسیده انضمام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته آهسته فراخ تر و کشاده تر سازد تا که بانجام رسد و از سخت ترین صوروی آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فنا است از عالم غیب متوجه بوی شده بیکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پارهٔ خوفی سست رسیده باشد پاش پاش شود و متلاشی سازد و گاهی بطور هم تصورش میتوان کرد که جانش بر آمده یا گوشت پارهٔ دل از وی بر آمده منعدم گردیده و جسم بیجان و دل باقی نمی ماند پس آن جسم بیجان شده مضمحل گردیده هر چند در وقت این کار بیان این صور رشتهٔ تطویل لا طائل است لیکن بسا است که از سعی مهمل نفی تعیین صورتی از صورش به بزرگی تمهی الذکا هم میسر نمی گردد و احیانا با وجود دریافت صور کثیرهٔ غیبی غافل از صورتی دیگر ماورای آن صور پدید آید بالجمله دریافت اختلاف صور خالی از فائده نیست بهر صفتیکه ابتدایش شود گردد آن را بخوبی در خیال خود گرفته در مرتبه آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی تمام من بانجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمهٔ لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا فَاعِلَ اِلَّا اللّٰهُ را هر جائی که نفی آن صعب مینماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بوقت خیال بر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالی این شغل برائے او کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلائی پدید می آید بنوعیکه اگر تخیل کند که ضربهٔ شمشیری بر بدنش رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطوری که در خلائی میگذرد و همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی تاریکی مثل کاجل که گرد اگرد او تابشی مثل خط باریک نورانی باشد نمایان میگردد لیکن آن خط نورانی بکدر ممتزج بتاریکی میباشد بشابه سر شعلهٔ آتش که بسبب اختلاط بدخان پس تاریک و کمدر می نماید و نیز آن خط نورانی بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب از امور مکدره که بشابه خس و خاشاک است به همین شغل صاف میگردد و سالکین را اکثر احیان باین شغل حاجت می افتد

فائده: در ایام اشتغال بشغل نفی شغل یادداشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است بسوی ذات بیچون و بیچگون در همه اوقات در نشست و برخاست و عروض مکاسب و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتیکه هیچ امر مانع التفات نگردد بشابه آنکه هرگاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد پس در عین اشتغال

بحوائج ضروریه و اعمال معاشیه دلش کما ینبغی بسوی حق متوجه نمی باشد چنانچه بر هر صاحب وجدان پوشیده نیست پس غافلان یاد حق تبارک و تعالی را باید که تمثیل مذکور بالا از وجدان خود دریافت نموده یادداشت حق را از ممتنعات عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آن را سهل و آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چست بندند و نیز باید دانست که چنانکه بعضی از اشخاص را یادداشت بعضی اشیا حاصل میباشد لیکن ایشان بحصول یادداشت آن چیز متنبه نمی باشند مگر در وقت عروض امری که مشعر به حصول یادداشت آن چیز باشد مثلا هر شخص را التفات دائمی بسوی تن خود حاصل است و علم بالعلم نه مگر وقت نشستن مگسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را یادداشت حق حاصل میباشد و شعور بحصول آن نه مگر نزد یک عروض غفلتی. امور متعلقه دوام یادداشت بعد ملکه یادداشت حق یادداشت دیگر هم آن ضم باید کرد بیانش

مفصلا در باب دوم گذشته

افاده ۵ ❊ چون نفی خود و تمام عالم تمام بودی طالب آمد نفی النفی و فناء الفنا از سر گیرد یعنی چیزیکه آن نفی وجود خود و سائر موجودات میکرد آن را هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی النفی نیستی محض است علامت آن غفلت و بیهودگی و تعطل محض در قوای دراکه است حتی که اگر درین شغل کمال ملاحظت نماید بدن او معدوم شود و اثری از آن باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد لیکن آینده را کار آمدنی است که آن را مهمل نگذارد بلکه بعمل آرد و سبب نامطبوعی نفی النفی این است که درین شغل دور کردن ادراک و دریافت است و چونکه ادراک نا هیچ معلوم نمی شود و دلبستگی انسان بسبب ادراک است هر چند در شغل نفی هم هر چیز را از ادراک خود دور میکنند لیکن صفائی بخیالش باقی میماند و موجب دلبستگی میگردد چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا انس میگیرند همچنین در نفی هم انسی میشود بخلاف نفی النفی که مدار آن نیست در آن مقام باقی نیست ❊

افاده ۶ ❊ بعد اتمام نفی دو صورت پیش می آید گاهی توحید صفاتی منکشف میگردد و مجملش آنکه صاحب این شغل خود را مصدر کثرتیکه در عالم است گمان می برد و تفصیلش این طور نموده میگردد که بدنش را فراخی و پهنائی حاصل می شود و آن فراخی و پهنائی باین مرتبه میرسد که خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است فراز از تمامی جوانب میگردد و همه عالم در خود می نگرد و افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و احجار و حیوان و انسان همه را منجمله جسم خود میداند و درین حالت اطلاع بر امکنه افلاک و سیر بعضی مقامات مینماید که دور دراز از جای وی بوده

کشف حاصل می آید و آن کشفش مطابق واقع میباشد لیکن خوارق الواقع کل تمام عالم نداند بل این خیال
مخالف واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند ودرین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند راهی
باشد فاما دورتر از راه راست شورش صعوبت میرو امتداد آنست قصد انتقال ازان بانوار کند که حجب ذات پاک اوست
و گاهی انوار رنگارنگ بنظر می آید و همین صورت راه حصول مقصود طالب است و آن انوار حجب ذات بحت حق
جل وعلا است وطی آنها در مدتی متقرر نیست اگر عنایت الٰهی شامل حال باشد در یک لمحه هزارها طے میگردد لیکن سبب
عادی برائے انتقال سالک از حجابی بحجابی دیگر آنست که هر یک را ازان انوار به قوت خیالیه خود بجدی وسیع کند
که احاطه تمام عالم کرده متجاوز از قید مکان بفضای لامکان نماید بعد ازان جهت انتقال از اول خود بر آمده
استدعای این امر از جناب حضرت حق نموده بنظر خیالی خود دران نور بجدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور
نمایان گردد و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند وازان بنور ثالث انتقال ورزد وهلم جراً وبسا که انسان در هر
حجب متوقف گردد و او را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب حجابی است لطیف بی لون
که آنان به نسبت بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهے توقف رو میدهد و احیاناً بعضی طالبین همانرا مقصود
اصلی می پندارند وهمان جا متوقف میشوند ❊

افاده ۷ ❊ هر کرا بعنایت ایزدی وجذب غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد
در آنجا حالاتی بس عمده واطوار مختلفه پیش می آید وخوشیکه درانجا میباشد آنرا سیر فی الله می نامند ونه پندارند
که در آنمقام تفاوت وتبدل حالات نمی شود بلکه بموجب منطوق كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ هر وقت شان جدا
ازان ذات پاک جلوه گر میگردد ودر مجرد تبدل احوال دل طالب در غیب هم تبدلی وتفاوتی بر بصر بصیرت او
نمایان می گردد و چونکه بر طبق حدیث نبوی علی صاحبه الصلوة والسلام که دل آدمی به منزله پاره پر است که
در صحرائی صاف بادها آنرا زبر وزیر میسازد دل انسانرا قرار نیست پس ظهور شئون را هم ازان طرف سکون
و قرار نه بلکه دمبدم متبدل میگردد و از جهت تفاوت شیون الٰهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات
بنی آدم پیش می آید وبیان سیر فی الله تفصیلی دارد طویل وعریض که تحریرش درین اوراق دشوار است اما سالکے
که متعارف ومنضبط کتب مصنفه این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد

فصل دوم در بیان اشغال طریقهٔ چشتیه بطرزی جدید که موجب قوت آثار و سرعت ظهور فوائد در ازمنهٔ قلیله باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان نماید

وآن مشتمل بر دو هدایت است ٭

هدایت اولیٰ در بیان اشغال طریقهٔ چشتیه

وآن مشتمل بر پنج افاده است ٭

افاده ۱: اول طالب را باید که باوضو دو زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی وغیرهما خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از بسیار دعا برای کشود کار خود کرده ذکر دو ضربی شروع نماید طریقش آنکه لفظ مبارک الله را ده بار متصل گوید و برای انفصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار گفتن را یک ذکر قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را بجزم خواند و بقوت تمام از سینه بر آرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر را از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند که نوری از سینه اش بر آمده بر لب او رسیده توقف کرده و در بار دوم از همانجا بر آمده بسبب قوت و کثرت که هر دو درو مجتمع گردیده اند و بجنبش بر آمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلندتر بقدر یک دست تصور کند همین ذکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل بقدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از مسمای پاک و منزهٔ وی ممکن نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق آنست که جلد تر ذاکر را نوری معلوم شود پس این ذکر آن قدر کند که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز بسبب کثرت نور تو شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون و برون احاطه کند و بدنش دران نور گم گردد ٭

افاده ۲: چون این معنی بخوبی حاصل شود و شوق و ملکهٔ آن بوضعی رود که هر وقت بلا کلفت همین طور بکند و بقابو بذاکر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ الا الله است قوت و شدت و جهر به همان طور است که مذکور شد لیکن این قدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت در میان هر دو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر

که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخییل کرده بود بجانب تحت تخییل نماید و آنرا از زیر ببالا آرد تا که نور فوقانی و تحتانی بمنزلهٔ یک ستون نورانی که بدنش در آن گم شده باشد ثابت گردد ✦

افاده ۳ ✦ باز بملائمت و آهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر الله او اول صرف لفظ الله بگوید بدون ضرب شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیال خود در آن نور که بجای بدنش هم همان است گردش دهد تا تمام جلد بی مصقله اگر کدورتی در آن از خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی و مصقل سازد و تمام آن نور صافتر و درخشان تر گردد

افاده ۴ ✦ چون این نور آنچنان مصفی گردد که شعاع آن از هر جهت دور تر از آن افتد و تصفیه و تصقیل آن بسیم بغایت رسد ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات است یعنی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ پس لا را بخیال خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام دوره را فرا گرفته اِلٰه را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اینست که پیش سوی خود ممتد و وسیع تخییل کند تا آنکه بعرش مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقابل خود رسیده بلفظ اِلَّا اللّٰهُ بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در لَا اِلٰهَ نفی معبودیت هر چیز فی الواقع و فی الحقیقت و نفی وجود خود و تمام اشیاء کائنات از خیال خود بلحاظ درست و تصور چست مستقر و مستحکم سازد و در ضرب اِلَّا اللّٰهُ اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت و وسعت بشابه دریای ذخار خواهد آمد که تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول لفظ جسم ذاکر گم شده بود و باین طریق ذکر نفی و اثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصود کافی است هم درست باید و این ذکر را بکثرت و مبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج شغل دیگر نخواهد شد ✦

افاده ۵ ✦ طریق انتقال ازین ذکر به منزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فرا گرفته در همین نور مراقبه کند و ذکر را بگذارد و طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم نه از احاطه نور مذکور حاصل کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بطرزی در قابوی خود آرد که او لاً بدون لحاظ نور هم نفی خود نفی تمام کائنات از وی آسان شود گو که نفی از آن نور منفک نمی شود لیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته ساخته شغل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی با توحید صفاتی هویدا خواهد شد باید ظهور انوار و طریق ثانی راه مطلب

یابی است پس بطریقیکہ در فصل اوّل مذکور شد از ان حجب نورانیت تجاوز کنند تا کہ باٰخر حجب کہ ملقب بنسبت بی رنگی
است فائز گردد اگرچہ نسبت این طریقہ را تشبیہ بنور مہتاب کہ منتشر باشد میدہند لیکن فی الحقیقت بی رنگ است
یک گونہ این رنگ معلوم میشود ہمین کہ دران غور کردہ آید ہیچ رنگ بخیال نمیگذرد چونکہ از حجاب اخیر ہم تجاوز واقع
خواہد شد وصول ذات بحت کہ منتہای سلوک متعارف است متحقق خواہد گردید ✦

ہدایت ثانیہ در بیان فوائد متفرقہ

وآن مشتمل بردو افادہ است ✦

افادہ - ۱ - برای انکشاف حالات سمٰوات و ملاقات ارواح و ملائکہ و سیر جنت و نار و اطلاع بر حقائق آن
مقام و دریافت آنکہ انجا و انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ است یا حی را بذکر خیالی از
درمیان سینہ خود تا لب آرد و روح خود را پیوستہ زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینہ برآرد و از سبکہ تلفظ باین لفظ
مبارک متصل تلفظ بلفظ اوّل واقع میگردد لا بد کہ اثر این ہر دو اسم مبارک وقت تلفظ باخیر مجتمع شدہ قوت میگیرد
لہذا ہمراہ تلفظ بلفظ اخیر باستعانت ہر دو لفظ مبارک باین طور کہ این اسم مقدس زیر روح شود و روح درمیان
ہر دو اسم باشد روح را ببالای عرش رساند و در انجا رسیدہ توقف نمودہ سیر دو رنماید و در سیر و دور مختار است بالای
عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبہ معظمہ و دیگر اماکن متبرکہ و بعد عرصہ کہ ہیداری خبر دارای
این عالم خواہد باستعانت ہمین ہر دو اسم انتقال از اعلیٰ باسفل نماید بذکر خیالی یا حی تہیہ انتقال از انجا کند و
بمصاحبت یا قیوم تدریجاً بمکان خود رسد و در نزول سمٰوات را جداگانہ ملحوظ دارد ✦

افادہ - ۲ - برای کشف قبور سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّ الْمَلٰئِکَۃِ وَالرُّوْحِ مقرر است طریقش آنکہ باسم
اوّل یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفہ اخفیٰ رسد و باسم دوم یعنی قدوس از انجا ببالای عرش مجید
و باسم سوم از انجا انتقال کردہ بطور ضرب در دل زند و از در فوقانی دل داخل شدہ از در تحتانی برآمدہ متوجہ
بقبر گردد و اگر مدعا یکبارگی نہ برآید دل تنگ نشود و در تکرار آن بحضور و توجہ و التجا و زاری کوشش کند و امید
واثق از فضل الٰہی دارد کہ کشف مطلوب حاصل خواہد شد و این کشف قبور را نا واقفان موجب قرب الٰہی میدانند
و فی الحقیقت ہوس و دورسیت

فصل سوم در بیان اشغال طریقهٔ نقشبندیه

وآن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است

تمهید - لطائف ششگانه که در انسان است مواضع آنها معلوم باید کرد لطیفهٔ قلب زیر پستان چپ و لطیفهٔ روح زیر پستان راست و لطیفهٔ سر در میان هر دو که وسط سینه است و مقام لطیفهٔ نفس عین ناف و لطیفهٔ خفی در پیشانی و در مقام منتهای موهای سر که شروع پیشانی از آنجا است و بسبب سجده همان جا نشانی می شود و لطیفهٔ اخفی بمقام کام در میان مقدم سر بجائیکه جنبش دهان در سر کودکان محسوس می گردد ؞

هدایت اولی در بیان اقسام ذکر که در طریقهٔ نقشبندیه رائج است

وآن مشتمل بر چهار افاده است ؞

افاده - ۱ - لطائف ششگانه را بترتیبی که در تمهید مذکور شد ذاکر بخوبی باید ساخت بحیثیتیکه خود بذکر آنها آگاه شود و تلقین کننده که در لطیفهٔ خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام القای آن ذکر در لطیفهٔ طالب قصد کند و استمداد بواسطهٔ دعا و التجا محض از فضل الهی جوید بقوت همت توجه نماید و دانای اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش نبض نه باین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بمجرد التفات معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشتغال بامور دیگر انسان را بسوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل از آن غفلت ورزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که باین حرکت الله الله مے گوید و حضوری و انسی بمسمای این نام مقدس پیدا کند پس این اذکار لطائف را جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همهٔ آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد ادنی مرتبهٔ رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول باین تواند شد مگر بازو یاد آن فرماید امتثال امر وی کند و هر یکی از لطائف ششگانه نوری است جداگانه که در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت اذکار لطائف هر یک را بنور او منور می نماید هر چند این تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدا می آید آن طول چندان ضرور نیست هرگاه انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنورش بلکه بهر نوریکه خواهد ملون کردن مے تواند و در وقت اذکار لطائف همین مطلب بسعی و محنت سرانجام مے پذیرد و بعد آن در مقام حجب نورانیت

بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین لطائف بوان انوارش در ابتدا بمنزلهٔ تعلیم تقاریر سکندرنامہ است کہ بیا خوانند پس اصلح آنست کہ از مراتب دون بقدر حاجت استعمال نمودہ وقت را سیف قاطع دانستہ زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح توقف نمایند +

افادہ - ۲ - من جملہ حبس نفس نفی و اثبات کند طریقش آنکہ مودب دو زانو رو بقبلہ نشستہ دم خود را بند کردہ و زبان را بکام چسپانیدہ لا را از لطیفہ نفس کشد و بر لطیفہ سر ادنی توقفی کردہ باز بر لطیفہ خفی ہم توقف نمودہ بلطیفہ اخفی رسد با جملہ حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کند و در میان این امتداد حرکت در مقام لطیفہ سر و خفی لحاظ را باستقلال متوجہ ساختن بنا بر امتیاز آنہا قراری کند و الٰہ را از لطیفہ اخفی کشیدہ بلطیفہ روح متوجہ گشتہ الا اللہ را در لطیفہ قلب ضرب کند و درین حرکات خیالیہ جنبشی ظاہری بر ہیچ عضوی از اعضا حتی کہ سر و دہن و لب و زبان بالکل نشود و بعدد طاق آن را بعمل آرد یکبار ذکر کردہ نفس خود را بگذارد و بعد اطمینان و قرار نفس بار دگر کند و چون تحمل حبس نفس زیادہ شود در عدد ذکر مزیدی کند ادنی مراتب مزید آن بست و یکبار ہست چونکہ بہ بست و یکبار خواہد رسید و مزاولت آن خواہد کرد در مجلس واحد اشعار بعضی خواہد رسانید گرمی و صفائی البتہ در لطائف وی پیدا خواہد شد و ازین ذکر چنان معلوم خواہد کرد کہ شعلہ جوالہ ہست کہ تمام لطائف او را احاطہ کردہ مثل خط آتشین ممتد گردیدہ +

افادہ - ۳ - بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکہ ہر جزوی کہ از انسان است او را وجودی ثابت ہست و علامت وجود آن بنا بر شناخت ہر یک تعین نامی ہست برائی آن جداگانہ از نام کل پس آن جزو بوجہی مشتمل بر سائر اجزائی انسانی ہست بنا بر آن ربانی ہم او را مقرر ہست بموجب ارشاد حضرت حق تبارک و تعالیٰ وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰکِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ ہمہ آن اجزا ذکر الٰہی میکنند ولیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست کہ او ذکر تمام اجزائی خود را بنوعی بادراک دریافت کند و بران آگاہی و اطلاعی حاصل نماید سبیلش آنکہ ہر چہار از تمام جسد خود بالعموم و الشمول بمنزلہ لطائف شش گانہ پندارد چہ بر ظاہر ہست کہ نظر مردم مقامات لطائف و سائر بدن مساوی ہست چون از مقامات لطائف ذکر شناخت بر کیفیت آن اطلاع یافت

بهمان طور از تمام بدن ذاکر شود پس تلقین را باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا بر طالب کند و اثرش
گاهی جنبشی نمایان در تمام بدن می شود بجد یکه دست یا پا یا دیگر اعضای وی بدون اراده اش از جای خود منتقل مے
گردد و احیاناً رعشه وار حرکت پدید می آید و گاهی بطور تشعریره معلوم میکنند یا مورچه ها که بر بدنش متحرک شوند و
خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خنکی در بدن ذاکر ساری می شود که در وقت اشتداد گرمی
او را سردی محسوس می گردد و سبکی آن چنان می شود که گویا آلایش را از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه
کسی به کیسه مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلد می نماید و در سلطان الذکر از
اندرون صفائی می یابد و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند و کرامت
مخصوص است که از تمام بدن و در و دیوار و حس و خار و سنگ و خاشاک آواز ذکر جهره بلا اشتباه بگوش صاحب
سلطان الذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب سلطان الذکر
را محسوس می شود- **فائده** - طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول ذکر لطائف
بسلطان الذکر وغیره را در طالب آن است که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود آن وقت
هر چه در خود یابد دواند که آنچه معلوم میشود عکس اثر طالب است پس آنچنان وقت در صاحب تلقین هویدا شود
همان است در طالب کمیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردیده

افاده - ۴ - چون سلطان الذکر بقدر مذکور بقا بوآید و بوقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند
و همراه شغل نفی شغل یادداشت ضم کند بعد از ان شغل نفی اثبات بعمل آرد پس لابد بر سالک یا توحید
صفائی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب یابی است پس
سالک را باید که از ان حجب به طریقیکه در فصل اوّل مذکور شد تجاوز نماید و در اثنای طی حجب بمراقبه صمدیت
مزاولت کند تا که بآخر حجب که مسمی به نسبت بی رنگی است رسد اگرچه نسبت این طریقه را بآب دریا که
صاف از آلودگی خس و خاشاک و ریگ و خاک بود تشبیه میدهند اما بعد امعان نظر هیچ چیز قابل
تعبیر مدرک نمی شود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت دست دهد و سلوک متعارف باختتام
رسد و سیر فی الله پیش آید و در اثنای آن حالات بس شگرف و مقامات بس عجیبه رو دهد و مرشدیکه

بحضورش طالب در سیر فی اللہ ترقیات خواہد کرد ہمان مرشد او را بر حقائق مقامات آنجا آگاہ خواہد فرمود

فائدہ ۔ حضرت امام این طریقہ یعنی خواجہ بہاؤ الدین نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند بیت

اوّل ما آخر ہر منتہی ست ۔۔۔ آخر ما جیب تمنا تہی ست

طالب صادق را باید کہ تجسس ہمان امر باشد کہ آنجناب بلفظ جیب تمنا تہی ازان تعبیر می فرمایند و بمعنی خالی شدن طالب را از ارادات و عزائم خود ست چنانچہ تفصیلش در باب چہارم این رسالہ ان شاء اللہ تعالیٰ مذکور خواہد شد

ہدایت ثانیہ دربیان فوائد متفرقہ

و آن مشتمل بر دو افادہ و یک فائدہ است

افادہ ۔ ۱ ۔ برای کشف ارواح و ملائکہ و مقامات آنہا و سیر امکنہ زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دورہ کند و طریقش در فصل اوّل مفصلاً مذکور شد پس باستعانت ہمان شغل بہر مقامی کہ از زمین و آسمان و بہشت و دوزخ خواہد متوجہ شدہ سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اہل آن مقام ملاقات سازد و احیاناً گفتگوی با ایشان میسر می آید و از آیندہ یا گذشتہ یا صلاح و مشورت کاری از کارہای دینی و دنیوی معلوم می گردد

افادہ ۔ ۲ ۔ باید دانست کہ برای کشف وقائع آیندہ اکابر این طریقہ طرق متعددہ نوشتہ اند و اولی و احسن آنست کہ در پاس سوم از شب بیدار شدہ بکمال آداب و مستحبات و نہایت حضور قلب طہارت بجا آرد و ادعیہ ماثورہ کہ برای تکفیر سیئات بعد طہارت معین فرمودہ اند بہ نیت تکفیر سیئات بکمال التجا در جناب خالق الارض و السموات بخواند و بعد ازان صلوۃ التسبیح بتکمیل آداب و مستحبات و اطمینان قلب و قالب بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلوۃ دعای تکفیر سیئات و التجای بعفو خطیات بجناب خالق البریات در تہ قلب ملحوظ دارد و بعد ازان از صمیم قلب توبہ از جمیع معاصی نماید و بجدی التجا کند کہ در دل او ظن عفو خطیات و قبول توبہ پیدا گردد پس ہمان وقت بشغلی از اشغال طریقہ کہ بآن مہارت داشتہ باشد مشغول شود و در تمامی آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعہ مطلوبہ بپیش وی بصر بصیرت خود بحیثیتی دارد کہ ہمگی ہمت او بسوی انکشاف آن واقعہ متوجہ گردد و امید واثق از جناب حضرت حق آن ست کہ انکشاف آن واقعہ بطریق نزول الہام از فوق یا بطریق ظہور آن واقعہ از تہ قلب متحقق گردد و فرق درمیان ورود وساوس و نزول الہام آن ست کہ الہام

امریست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و وسواس را قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت آن را سبیلی معین نیست بطور دزد دکیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگر میرود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت و باز دیگر بجانب دیگر و اگر انکشاف واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جاهلم و تو بهمه چیز دانا میدانی که من باین طریق در تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بزبان کسی از بندگان خود کلام جاری کن که از آن مطلب خود دریافت نمایم بعد از آن گوش خود را بجانب صوتیکه از مردم در لوم یا بتقریب صادر می شود متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود استنباط نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز بنیت استکشاف واقعه مطلوبه گذارد و در هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیت الکرسی و پانزده بار سورۂ اخلاص بخواند بعد از آن سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع یک صد و یکبار کلمۂ یَا خَبِیْرُ اَخْبِرْنِیْ بنیت استکشاف بگوید بعد از آن دعای استکشاف نموده در خواب رود ان شاء الله تعالی در منام بخوبی از انجا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه صراحۃً خواه اشارۃً +

فائده + از جملۂ اشغال مبتدعہ شغل برزخ است که در متاخران اکثر طرق اشتهار یافته بلکه کلام بعض از کابر هم بران مشتمل گردیده و تصور شغل مذکور این است که برای دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را کما ینبغی به تعیین و تشخیص در خیال حاضر می کنند و خود با ادب و تعظیم تمام بکلی همت خود متوجه بآن صورت میشوند که گویا با آداب و تعظیم بسیار رو بروی شیخ نشسته اند و دل بالکل بآن سو متوجه می سازند و حال این شغل از احوال تصویر معلوم می توان کرد چه ساختن صورت گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن دران خصوصاً بتعظیم و توقیر البته حرام و قول حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوۃ والسلام که قوم خود را خطاب فرموده اند مَا هٰذِهِ التَّمَاثِیْلُ الَّتِیْ اَنْتُمْ لَهَا عَاکِفُوْنَ باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تماثیل ممنوع است و معنی عکوف لزوم حضور است نشسته یا استاده بتعظیم و ادب و محبت و شک نیست که هر که با صورت ظاهری این عمل کند البته آثم و گنهگار است و تفاوت در عمل آن آثم و گنهگار و شغل این سالک طالب راه حق همین قدر است که اول تصویر رنگین بر قرطاس نقش می خواهد بود و دوم تصویر تمام صورت بلون جلد و اشعار و خط و خال محض خیالی خواهد بود و هر چند بظاهر

صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آن قدر دقائق تصویرات
نمی کند که صورت خیالی میکند با وجودیکه هردو بی جان اند پس در معنی تصویری صورت خیالی از ید است از صورت
قرطاسی چه فرق درمیان هردو نمی تواند شد مگر بآنکه در صورت اول در انتظام ظاهر شرع تخلل راه یا بد و
در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی نمی رسد لیکن فی حیثیت نسبت تاثیرش در نفس فاعل این کار است در صورت
دوم ازید از صورت اولی است پس باین وجهی باید که حرام باشد و قطع نظر ازین معنی رواج شغل برزخ نقصان را
بصورت اول می رساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه که پیش اہل صور می کنند و بروی آن تصاو
بعمل می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و درمنجر شدن شغل برزخ باین عمل که صریح حرام است شبهه نیست
پس این هم باید که حرام بود و چه شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام بنابر پیش بندی صورت پرستی تصویر سازی
مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنا بر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده غائب درست
بود پس وقتیکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریقه احتیاط را پیش
گرفته شغل برزخ را حرام و قبیح پندارند و هرکه بر سیرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بخوبی آگاهی دارد خواهد دانست که اگر
استغنای این امر در آن زمانه متبر گردید البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد۔

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس اللہ اسرار امامها۔

و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است

تمهید۔ باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه مثل شیخ عبد الاحد و امثال ایشان قدس اللہ
اسرارهم باین طور است که مقام لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه روح محاذی لطیفه قلب زیر پستان
راست و لطیفه سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفه خفی بالای پستان راست
بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفه اخفی درمیان سینه و لطیفه نفس در مبدا پیشانی است بجائیکه لطیفه خفی نزد خبر
ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند و آنها را ذاکر نمایند و طریقش آنست که طالب
مؤدب باوضو بخضوع و خشوع والتجای تمام رو بروی مرشد بنشیند و خاموش شود و خاطر خود را فراهم آرد و خیالات
دور نماید و بالکل زبان و سائر اعضای را از جنبش باز داشته اول اسم مبارک یعنی لفظ اللہ را بگویا ندو

مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین طالب گردد و در لطائف خود ذکر کرده بهمت درست القائی آن در لطائف
طالب نماید و چون ذکر لطائف ششگانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر بر لطیفه نفس توجه بسیار نمایند از
کثرت توجه بر لطیفه نفس سلطان الذکر حاصل می شود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول سلطان الذکر بجد یکه
غفلت روند بذکر لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه که نفی و اثبات است بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون
نفی سائر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن دخلی میدارد لا بد اول نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و
بعد ازان بسوی نفی بدن بذکر لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه متوجه باید شد و طریقش آنست که لفظ لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی
خود از مواضعی که لا بران بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رساند و الا الله را در قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و
تمام آن جانب بدن را همراه لفظ اله نفی نماید و با لفظ الا الله مقام لطیفه قلب را و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات
ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیالیه بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ نه نماید و بمزاولت و
تکرار این ذکر با تخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدنش انشاء الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتیکه نفی تمام وجود خود
بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد ماند وقتیکه شغل نفی در جذر خیال طالب مستحکم میگردد۔
معاملات درویشی رو بظهور می آرد خصوصاً انکشاف دوائر که بدون شغل نفی انکشاف آن کما حقه متصور نیست
و هر قدر که نفی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید که پیش از مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم
وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی بجز چیزی که مدرک انوار و دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن
نفی النفی و فناء الفنا پیش خواهد آمد و آنچیز مدرک هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و همراه مراقبات
دوائر ساعی در مزید نفی ماند وقتیکه بکمال و انتهای نفوس محبت خواهد رسید نفی النفی و فناء الفنا حاصل خواهد
شد اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابر این طریقه مصرح نیست لیکن برائے انکشاف دوائر و ظهور معاملات
و رسوخ انوار ضروری است و اما عدم تصریح این اکابر بامثال این اشغال پس سببش آنست که بسبب قوت تاثیر
ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النفی طاری می شد پس مجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود اما بدون حصول
نفی خواه بمجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب پس انکشاف دوائر و رسوخ انوار خیلی متعذر می نماید

واللہ اعلم بحقیقۃ الحال +

مقصد - در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع شغل و دوائر از مراقبهٔ احدیت است و طریقش آنکه وحدانیت ذات
مقدس حضرت حق تعالی را که متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب برآورده متوجه
بجانب فوق ساخته از عرش مجید هم بگذراند تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نوری است از جانب فوقانی قلب
که ممتد و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته بعرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس
جوهر آن نور همان اسطوانه است که اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش
در همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول
نصف دائره است و تجاوز از آن امارت اتمام آن دائره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دائره امکان نیست چه وسعت
و فراخی بوضعیکه مبدا و منتهی متقرر و ممتاز نبود حقیقت دائره است پس دائره نخواهد بود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف
پهن شده عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان کند تا اندازه و حدش نباشد و این دائره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
بدائره امکان نامند و این اول دائره از دوائر سیر قلبی است و دوم دائره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است و درین دائره مراقبه اقربیت است و درین دائره در تحتانی قلب نیز مکشاید و تمام قلب مثل آفتاب
میگردد که انوار از تمامی جهات و از هر جائی وی میدرخشد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند بدستور دائره اول
تجاوز از موجودات ممکنه کرده بحد لامکان رسیده غیر متناهی میشوند و اصل قلب باقی نمی ماند نه آنکه قلب مضمحل
و متلاشی گشته انوار محض باقی ماند الا نادرا بلکه قلب مصدر انوار از تمام جهات میگردد و فرق درین دائره
و دائره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دائره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دائره
تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در دائره سابقه شعاع نور ممتد فوقانی است اصل همانقدر است که مانند ستون از
قلب ببالا رفته و سائر دائره بطور شعاع از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دائره تمام آن دائره نور اصلی است
که از قلب برآمده محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دائره گاهی سر توحید واضح میگردد یعنی وجود منبسط
که قیام تمام ممکنات بوی است بوضعی مدرک میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات که بسبب
کثرت است در نظرش مضمحل می نماید و بچشم بصیرتش بر همان وجود منبسط می افتد و در آن وقت قلب بالکل
مضمحل می گردد و نور صرف باقی می ماند دائره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دائره و یک

قوس است در دائرہ اولی مراقبہ معیت ذات پاک او سبحانہ تعالی کنند باین طور شروع نماید کہ ذات پاک او را با وجود بیچونی و بیچگونی و تقدس از مکان و جہت نزدیک و ہمراہ خود داند و خود را ازوی دور و غائب پندارد بلکہ شریک وشامل درکار ہائے خود انگارد و معیت را اقربیت لازم است و اقربیت را معیت لازم نیست چہ معیت را بوجود قرب اعانت و مددگاری ہم ضرور است تا کہ شخصی معین دیگری نباشد او را معیت با آن دیگر حاصل نشدہ گو اقرب بود و ازین جا معلوم شد کہ اقربیت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و ہر کہ معیت را مقدم بر اقربیت کردہ پس ظاہر معنے قرب و معیت را متحد یا متقارب پنداشتہ بلحاظ زیادتی اقربیت این ترتیب اختیار نمودہ ولیکن فی الحقیقت اقربیت در سلوک بیشتر از معیت می آید ولہذا مراقبہ اقربیت اول می باید و معنے معیت صرف نزدیک و ہمراہ شدن نیست بلکہ ازین لفظ اعانت و امداد و شامل شدن در کارہا و بیک رنگ رنگین شدن مفہوم می شود و طرفہ آن است کہ لفظ ہمراہی در فارسی و ساتھی در ہندی ہم ازان خبر می دہد و آیات کلام مجید شہود عدل برین معنی کافی است اِنَّ اللّٰہَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ و اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیَہْدِیْنِ و اِنَّ اللّٰہَ مَعَنَا حضرت موسی و حضرت پیغمبر ما صلی اللہ تعالی علیہما وسلم در مقام استمداد و استعانت لفظ مع فرمودند پس ہویدا شد کہ اعانت در معیت مقرر است و اقربیت بدون اعانت متحقق میگردد پس مراقبہ اقربیت بیشتر از مراقبہ معیت باید در ہر حال ہمین وضع مراقبہ کردہ باشد باین مرتبہ رسد کہ لحاظ معیت او سبحانہ در ذہن طالب راسخ گردد و علامت کمال رسوخ آن است کہ در خلوت خود را تنہا نداند مثلا اگر فرض کردہ شود کہ در تنہائی معصیتے پیش آید چنانکہ از حضور مردم خجل و شرمندہ می گردد بحدیکہ طاقت گناہ نمی یابد و اعضاء و جوارح خود بخود از جنبش بسوی معصیت باز می آیند و سست می گردند ہمین طور اثر لحاظ قرب و معیت او تعالی شانہ جلوہ گر گردد و انجامی کہ در قصد گناہ بسبب حضوری دیگرے پیش می آید و آن انجام حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت میباشد مثلا شخصے بازاری ناآشنا آید و انسان از ارتکاب گناہ منجم شود یا آنکہ پدر یا استاد یا مرشد لازم التعظیم یا بادشاہ با اقتدار عدالت شعار انتقام کش پیش آیند و انجام رود ہر پس ہر کس می داند کہ در انجام اول و ثانی تفاوت بیشمار خواہد بود بلکہ انجام از پدر بطرزی خواہد بود و انجام از استاد بطرزی دیگر و علی ہذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق کہ جامع وجوہ عنایات و کمالات است و اوصافی کہ در مخلوقات اند این اوصاف را

با اوصاف وی اصلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمنده شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر
تعظیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید کرد که چه قدر باید و اگر هیبت بادشاهی حاجب گردد
پس هیبت بادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این بادشاه ظاهری دارد و علی هذا القیاس
اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در خلوت طاعت بود محبوب و مطلوب خود را نصب العین بلکه
اقرب از همه چیز ها به نسبت خود بجدی مدّ نظر خاطر خود یابد که سراسر انست و الفت یابد و اثری از وحشت و نحرة
نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنے معیت شاکر شود و این معیت و قسمتے علامت ولایت
کبری است که در این دائره شغل انوار دائرتین مذکورتین با صفای بسیار بیشتر از سابق بدرجات بے شمار
همراهش باشد و حقیقت امر نست که انوار مختلفة الالوان حجب ذات پاک اند طی آن ضروریست پس بحسب کمال
و خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی میشود در دائره
کم و در دائره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار دائره شغل لحاظ اقربیت بحدیکه آثارش
بموجب بیان سابق واضح شود یا محبت وغیره در دوائر دیگر اکمال آن دائره نیست گو حصول آن آثار گمانی
است لیس عجیب و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار
دوائر حاصل نمی شود و حقیقت دائره بکمال خود نمیرسد پس تکمیل دوائر بهر دو چیز است اول انکشاف و دریافت
انوار دوم حصول آثار که قرب و معیت و محبت وغیرها است و صاحب هر دائره موافق عزت و سعی خود
مطلب یاب میتواند شد لیکن صاحب دائره سفلی بطور صاحب دائره علیا فائز به مطلوب نمی تواند شد مثلاً
هرچند صاحب دائره قلبی بمطلبی رسد فاما بشانیکه صاحب دائره محبت فائز میشود صاحب دائره قلبی نخواهد شد
بعد از آن مراقبه يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهٗ است یعنی محبت خود بذات پاک وی سبحانه و محبت او سبحانه بخود الا
و در نیمقام دو دائره و یک قوس یعنی نصف دائره است و حقیقتش آنکه محبت را سه مرتبه است اول مرتبه ابتدائی
محبت است بمنزله مبادی آشنائی و دوستی که فیما بین مردم میباشد و در ابتدائی محبت محب نفع و
فائده خود در رضا و خوشنودی محبوب هر دو را ملاحظه میکند و پاس خود و پاس محبوب هر دو از دست نمی دهد
و این دائره اول است چون محبت ترقی کرد و جانب محب اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی

دائره اول و شروع دائره دوم گردید ولابد درین دائره ترجیح جانب حق بجانب خود بلکه تمامی مخلوقات پدید خواهد
شد لیکن مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده ترجیح دهد بلکه مراد ترجیح حسی است
که از ته دلش فوراً صفت جوش زند و چونکه اضمحلال و فنا بمرتبه اعلی رسیده و نشانی از جانب محب نمانده اتمام
دائره دوم و شروع قوس است و همین حبت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب در انعدام اضمحلالیت
تا که ابتدای قوس است خیال اضمحلال و فنای جانب محب نسیاً منسیاً گردد پس کمال قوس محبت است و در
همین مقام فناء الفنا حاصل میشود بعد آن مراقبه اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است
ظاهر و باطن و هر نام را مظاهر بی شمار است و مصداق هر نام در ذوات پاکش موجود هر قدر که عرفان دقیق تر
شناخت مظاهر وافی تر امتیاز مصادیق در ذوات پاکش بیشتر و کاملتر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام و افعال
و احکام است که در تکوین و تشریع هویدا می گردد و کارخانجات که تعلق برزاقیت اوست مظهری است از مظاهر
آن و همچنین کارخانجات که تعلق بشان هدایت دارد از فرود آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق
کلمه پندآمیز که از هر مسلمان صادر می گردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر ضلال از خلق ابلیس گرفته تا سر و سوسه
سرائی و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مترتب است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات
گور و جان کندن و آتش در احت و خوف و وحشت که نیک و بد را در خواب پدید میشود بالجمله مظاهر اسم
ظاهر ملاحظه کرده و نمائے این اسم مبارک را که ذات پاک دست بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و
مراقبه کند و ندانند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال نهایت سهل و آسان است و چونکه بصر بصیرت
تیزتر میگردد ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و از همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه که
سُبْحَانَ اللّٰهِ عَدَدَ خَلْقِهٖ سُبْحَانَ اللّٰهِ زِنَةَ عَرْشِهٖ سُبْحَانَ اللّٰهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهٖ
از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزارها مرتبه از تسبیح غیر عارف بیانش آنکه مسبح بصیغه مذکوره
چون عارف و وسیع المعرفت باشد و بلحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ خود مستحق ثواب میگردد بخلاف
غیر عارف که بلحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه را افراد لت کما ینبغی کند و وقتیکه موارد فیوض این
مراقبه که لطیفه نفس بالاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض از فیوض آن خواهد شد

آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید و منجمله آثارش فنای نفس است یعنی اضمحلال او از ذات خود و نسبت افعال خود
و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل رذائل بفضائل است و وجه اصالت لطیفهٔ نفس در ورود فیوض
این مراقبه آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر میتواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که در ادراک
آن غیر از کشف و الهام را راه نیست و ازینکه محل لطیفهٔ نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را
اختصاصی نماید بفیوض مراقبهٔ اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب ترتیب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام
حرکات و سکنات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوجهی خواهد شد که غفلت از
تأثیر واحد هرگز متعرض حال او نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد
شد و غیر وی را اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را بمشابه قلم در دست کاتب خواهد دانست پس عالی همت
کریم الطبع را صرف بسبب محبت و الفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره
بتمامها مترتب خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع بمرتبهٔ وی نیست بعض آثار بسبب محبت و بعض
آن بسبب خوف حاصل خواهد شد و بمقتضای کُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی هر یک کامیاب مطلب خواهد
گردید و درین دائره هم اهتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات در انوار هم پدید آید چنانچه
سابق مشروح شد و اگر این دائره مقدم بر دائرهٔ محبت میبود بهتر میشد چرا که این دائره امداد عظیم می بخشد
در دائرهٔ محبت پس حسن ترتیب مقتضی آنست که مقدم بر دائرهٔ محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد و بیانش
آنکه همین چیزهای ظاهر را باطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق تعالی است شانه و مثالش انتظام
مملکت است که ظاهر و هویدا است و باطنش عقل و تدبیر بادشاه است پس فراخور ادراک خود باید که مظاهر
بطون را دریافت کرده مسمای اسم باطن را باعتبار سریانش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت را ولایت
علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملأ اعلی است و مراد از ملأ اعلی ملائکه مدبرات الامر و متلقیان احکام الٰهیه اند
هر حکمی که نفاذ میباید اولا آنها تلقی میفرمایند باز در عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عالم اجسام اند و
مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان تعلق به اسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است
از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر در جسد انسانی باطن اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت

مورد فیضش این سیر سه بستند و اثر آن تبدل آنهاست در صدور آثار چه آتش از حقیقت خود متبدل
نمی شود بلکه بمقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای طبیعتش ضامندی حق ظاهر میگردد و مثلاً مقتضای
نار غلبه و علو است که در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند و گاهی تا به در سیر سانند و ابلیس را مقتضای آتش
موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت و چونکه مستفیض از فیض این مراقبه خواهم
گشت عزائم بلند در فرمان برداری احکام الٰهیه و سعی لبقت و مسارعت دران پیدا خواهد شد و مقتضای
هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشهاست و تبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بر ضیات الٰهی
و منحرف شدن آن از مزخرفات دنیوی است و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل است و اصلاحش
کسالت است از معاصی و افتادگی ببارگاه الٰهی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات
اسم الباطن درین سیر رو می نمایند و اتمام این سیر هم باوجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسب این
سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی است و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشاء آن نفس ذات است و غرض
از دائمی آنست که تجلی است مستقر و ثابت مانند آسمان و زمین و در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه
تفاوت بیشمار است لیکن از دائمی امری دیگر بجز معنی ظاهر مراد نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیاء و
مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول بلحاظ اینکه منشاء کمالات انبیاء است علیهم الصلوٰة
والسلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را دران بوجه ما راه نبود و همین در انبیاء علیهم السلام علی الدوام
متحقق میبود حتی که در حالت خواب هم چه وجود با جود ایشان منبع فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان بخلائق
میرسد گو کسی ایشان را آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل است
اگر چراغ را خبر نباشد پس انبیاء علیهم السلام دائما در کار و بار خود اند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی
دارد بخلاف ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بوقت رسیدن حکم و فرمان کاری بجا می
آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لهذا انتشار کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نبود و انوار و تجلیات که
ثمرات متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم درین حاصل میشود و مورد فیض این سیر عنصر خاک است بدو سبب
اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا مناسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف معنی ظهور است

چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر
خاک هم در انسان ظاهر است و از ظهور فیض این سر در عنصر خاک تواضع و فروتنی است در انسان و مقصد ازین
تواضع و فروتنی است در پیش مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او گو که در امتثال اوامر مالک خود بر اعدای او
نوعی از تعلی متحقق شود و تسفلیکه بجهت آب است غیر این تواضع است چه در تسفل پستی خود است مطلقا و معنے
تواضع خفض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع بر وقت امریست جدید که پیش می آید بخلاف
تسفل که امری لازم غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد چه گاهی انسان
عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش می پندارد و گفتگوئے که فیما بین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت
جاری شده بنا بر بیانش تمثیلی است واقع منقول است که هر دو باهم ملاقات کردند بعد ملاقات غائبانه شخصے
احوال آن حکیم بآن عارف پرسید عارف فرمود که وی اخلاق ندارد و این سخن بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در بیان
اخلاق منقح و مهذب تالیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود که من گفته ام که اخلاق ندارد و نگفته ام که
اخلاق نداند پس دانستن آن جدا است و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت و گاهی از تسویل نفسانی و مکر
شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبه میشود و انسان در دواهی اعضال جهل مرکب می ماند و این خود نقصان
حرمان صریح است و حصول همان معتبر است که از قعر قلب جوش زند نه آنکه بزور بر خود بندد و بنا بر اتمام این
تبدل انوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز ضروریست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیه کمالات رسالت
است خصائص رسل را فهمیده انتقال بمنشاء آن کند و حضرت ذات را از جهت منشائیه آن مراقبه نماید امتیاز
رسالت از نبوت بظهور وساطت و ایلچی گری است در میان حق و خلق ناصح و واعظ بودن و کوشش بلیغ
در بیان حجج و دلائل و اقامت معجزات کردن و مناظره و مخاصمه و مقابله مرسل الیه لازم است بخلاف انبیا
ایشان را مقابله لازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع که لازمه منصب رسالت است و چنین
ظاهر است که ایلچی معتمد و صادق را چون بقومی می فرستند نفس وی در حق آن قوم که فرمانبرداری کردن یا نافرمانی ورزیدن
مقبول میشود درجه سوم مراقبه است بلحاظ منشائیت کمالات اولوالعزم و امتیاز اولوالعزم از سائر رسل بجهت
تعدد است در باب هلاک کفره و صلاح مومنین پس در اهلاک کفار همت قویه صاحب العزم از رسل نیز دخلی دارد

پس قوی بخلاف غیر وی از رسل که فقط اظهار احوال است میکنند و بمنزلهٔ جارحه از جوارح انسانی به نسبت ارادهٔ حضرت
الهیه که باهلاک کفار متوجه میشود می باشند بخلاف اولو العزم که بمثابهٔ جارحه میباشند بطور ملائکه و شاید این حالت رفته
صورت متحقق میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول و اولو العزم در وساطت برابر بوده باشند دوم آنکه اصل ملک بوده
انسان تابع سوم بر عکس آن بود یعنی انسان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شانیست عظیم که مختص بجناب خاتم الانبیا
است صلی الله علیه وسلم و ظهور آن کما ینبغی روز بدر شده و صحابهٔ حضار بدر را رضی الله تعالی عنهم اجمعین نصیبی وافر ازین
خصیصه بطفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شد با لجمله انبیا و رسل از انبیا امتیاز و اولو العزم از رسل بخصائص آنها بنا بر آنکه مرتبهٔ
این سیر و حصول آثار آن ضروریست و فذلک کلام در حصول آثار که دلیل وصول بمنتهای سیر بر مقام النبوه
آنست که سه چیز لابد است اول تبدل انوار که مکرر سه کرر مذکور شده دوم تبدل صفات چنانکه اینهم مبین شده
و تازه اینست که منجمله تبدل صفات هست حصول پاره از صفتی و شانی که مراقبه دران کرده شود پس هر که مراقبهٔ
ذات بمشابهت کمالات نبوت خواهد کرد البته او را بعضی از معانی نبوت که نامی آن خوابهای نیک است
فائز خواهند ساخت و همچنین در درجه دوم معنی رسالت بر وفائض خواهد شد و تفهیم و تعظیم و مناظره غافلان و
جاهلان و معاندان بالهم خواهد گشت و از درجه سوم همت قویه در اهلاک عصاة و متمردان و انعام و اکرام مطیعان
و مخلصان او را خواهند بخشید و این معیار بالعموم باید دانست هر اسمی از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیبی
ازان خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند و این مراقبه با کمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر
خواهد شد و جوش کمال کرم آن کریم مطلق است عادت کرده است که هر که در وقت طعام خوردن مثلا روبروی
ایشان میشود دیده طمع برا وی دوزد البته لقمه باو خواهند داد و بهمین تمثیل پی بمقصود این کلام باید برد یعنی
هر که مراقبه اسم محیی مثلا بکند گویا مقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او سبحانه آنست که البته
از شان احیای اثری بآن شخص ارزانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیانش آنکه بنده برگزیده چون
کاری از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هر چند بی پایان بود لیکن
بمنزلهٔ مزدوریست و مترتب بر انکار و مناسب آن و انعام بمنزلهٔ خلعت فاخره است که سببش رضای مولا است
انسان چون بآن فائز میگردد دو امتیاز هر دو کما ینبغی می نماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن یا وجاهت

در ملأ اعلی وغیرہم یافتن ہست وآن انعام چیزی می بود کہ در ہر کار کار آمدنی ہست و در بہشت رویت انعام ہست وحور وقصور وغلمان اجرت قال اللہ تعالیٰ لِلَّذِیۡنَ اَحۡسَنُوا الۡحُسۡنٰی وَ زِیَادَۃٌ وتفسیر زیادتی رویت ہست بموجب روایات صحیحہ مورد فیض وو درجہ اخیرہ ہیأت وحدانی انسانی ہست وعنصری ولطیفہ در ورود این فیض خصوصیت ندارد وبیش این ہست کہ منتہای کمالات رسل واولو العزم بشان جامعیت حضرت ذات است واصلاح عموم اجزای ناس وتمام اجزائی انسانی بہیأت وحدانی مقصود اصلی اہل این کمالات ہست لہٰذا مورد فیض این دو درجہ ہیأت وحدانی می باشد بازمراقبہ حضرت ذات ہست باعتبار ظہور حقیقت کعبہ وآن مسجودیت حضرت ذات ہست مرخلائق را واین معنی پر ہویدا ہست واثر مناسب این مراقبہ در سائر این سیر معظم بودن است بحقانیت واہل حق او را تعظیم بسیار کنند وموجب رضا وخوشنودی او تعالےٰ دانند واز ہمین ہست کہ بخاطر بعض از اصحاب گذشتہ بود کہ جناب رسالت مآب را سجدہ باید کرد وحضرت آدم صلوات اللہ علی نبینا وعلیہ خود مسجود تمام ملائکہ گشتند وقبلۂ آنہا شدند وحضرت یوسف را علیہ السلام معظمان ایشان کہ ابوین وبرادران بزرگ بودند سجدہ کردند بازمراقبہ حضرت ذاتست باعتبار ظہور حقیقت قرآنی از وی ومنشا رآن مبدأ وسعت بیچونی اوست اولا تصور وسعت بیچونی باید کرد طریقش آن کہ وسعت ذات پاک باعتبار ظہور افعال یا بطرزی دیگر ذہن نشین نمایند اما باعتبار ظہور افعال پس چنان ملاحظہ نمایند پس ہر حرکتی کہ در عوالم ظاہر می شود ہمان ہست محرک بحقیقت پس اگر پای مور چہ جنبش می نماید از وست واگر فلک الافلاک گردش می کند بتحریک او می کند واگر بسبیل وطریق تحریک او را خواہیم کہ دریافت کنیم بجز آنکہ بیچون وبچگون گوئیم وَلَیۡسَ کَمِثۡلِہٖ شَیۡءٌ بتلاوت نمائیم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکہ افعال او وسعتی دارد کہ تمام عالم را فرا گرفتہ ہمچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فہمید واین بیان شمہ ایست از وسعت بیچونی او ثانیاً اثری از وسعت بیچون ہر کلام باید شناخت کلام بسبب آنکہ حاکی ہر چیز ہست وسعتی دارد کہ معدومات وموجودات را گنجایش می کند وبسبب آنکہ اثری از خواص محکی عنہ در ویافتہ نمی شود بیچون توان گفت وقرآن مجید بسبب اشتمال وی بر حقائق عالم مہیمن بودن وسعتی دارد بس عریض وطویل کہ علم بشری بمنتہای آن رسیدن متعذر ہست وچونکہ ظہور حقیقت ازلی از وست بیچون ہست واز بیچونی اوست کہ باوجود تالیف وی از حروف وکلمات متداولہ عرب ترکیب

یک جمله مشابه آن غیر از خدای عزوجل صورت نمی بندد سببش آنکه در ترکیب آن کلام ذات بیچون مر بیچون مرع
فرمود که هزارها بلغا و فصحا بکنه آن نمی توانند رسید انسان که مظهر خاص صفت کلام است ابوالبشر بهمین صفت
معزز تمام ملائکه گردید هرگاه از آوردن یک جمله نظیر آن عاجز و درمانده شد غیر او را که مقابل وی ابکم و اخرس
میتوان گفت هرگز سرانجام نخواهد کرد و ثالثاً وجه مبدئیت قرآن مجید معلوم باید کرد و هرچند قرآن مجید
مشتمل بر غایات و نهایات است لیکن شروع معرفت راسهل نیست مگر قرآن مثلاً نوکری مبدأ تمام مناصب
بادشاهی است از بخشی گری و وزارت و صدارت و امارت غیرها پس همین نوکری است که وزارت می باشد و
همین نوکری است که خدمتگاری می شود همچنین در قرآن مجید ابتدائی وسعت بیچون هم هست و انتهائی آن نیز لهذا
مناسب مبدئیت گشت و چون سخنهای سه گانه ذهن نشین شد معنی از مبدأ وسعت بیچونی که منشأ حقیقت
قرآنی است متصور گردید پس مراقبه ذات بلحاظ وسعت بیچونی که منشأ حقیقت قرآنی است مزاولت نماید و
ظهور آثار و تبدل انوار را در خود ادراک کرده جویای کمال وسعت بیچون باید شد و از آثارش صفائی و نزاهتی
است که واصل این سیر در خود می یابد و آن صفا مناسب بیچون و کمال وسعت بیچونی منشأ حقیقت نگار
نیایش و گوناگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره میکند بکمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت
قرآن مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت صلوة کند و اثرش کمال صفا و نزاهت مراقب است پس در عین
تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بول و براز در خود صفائی و نزاهتی یابد من بعد مراقبه معبودیت صرفه است
قطع نظر از معبودیت مقیده که در ارکان نماز می یابند و تصویرش آنکه نماز مثلاً بلحاظ آنکه منعم حقیقی و حاکم تحقیقی
بر ما فرض فرموده و امر محتم بآن نموده معبودیت مقیده است و نظر باین که بعین ذاتش مستحق این تعظیم است
معبودیت صرفه است و اثرش عظمت و بزرگی خود است که در نفس خود خواهد یافت بی جهت و بی سبب
بخلاف عظمتی که در مقام حقیقت کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشائیت حقیقت ابراهیمی
است و سخن مجمل در آن این است که هر کامل را نظر بکمال خود با خود دلبستگی میباشد تصویرش آنکه صاحب
کمال را در وحدت احیاناً وحشتی پیش می آید و آن کامل چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه مجبور شود در خود
مونسی و رفیقی می پندارد و بخود مانوس میباشد بایطور دلبستگی که جناب حضرت حق را با خود هست تصور کنند

ومنشای کمال ابراهیمی است علی صاحبه الصلوة والسلام که آن انست حضرت ذات بذات خود است ملاحظه کرده مراقبه
نماید و چون این مراقبه بکمال خواهد رسید اثری از خلت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد و دیگر آثار که
مرقوم شده به جا باید دانست بعد از ان مراقبه حضرت ذات است بلحاظ منشائیت حقیقت موسویه علی صاحبها
الصلوة والسلام و آن محبیت ذات است و محبیت را هر کس میداند در ابتدا که مراقبه محبیت بود بلحاظ محبیت
سالک مر حق را و محبیت حق تعالی این سالک را و درین سیر مراقبه محبیت ذات است مر ذات را و همین است
منشای حقیقت موسویه باید دانست که خلت عبارت از علاقه ایست که درمیان دو شخص می باشد و محبیت از
یک طرف می بود لیکن قوی تر از خلت می باشد پس خلت بمنزله آشنائی است که هر یک را از هر دو آشنا بر دیگری
اعتماد کلی است و عزت و وجاهت هر یک در دل دیگر راسخ است و این خلت موجب توسط کارهای عظمی بود
مثل وزرا و امرا به نسبت بادشاهان و محبیت را سه مرتبه است اول آن که محبیت صرفه بود و بسرحد محبوبیت نکشد
این محبیت باعتبار عزت و وجاهت دون مرتبه خلت است و باعتبار قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل
خواص که نهایت خیرخواه و دلسوز در خدمتگاری بود لابد او را دوام حضور و قرب زائد به نسبت امیر کبیر خواهد
بود دوم محبیت که بسرحد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیده و باعلای درجه محبیت واصل شده اگر از ان
مقام که نهایت محبیت است پیش قدمی کند به محبوبیت رسد این محبیت هم خلت است سوم محبیت که
به محبوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از خلت است بلاریب و آن منشاء حقیقت محمدیه است علی صاحبها
الصلوة والسلام چنانکه بیشتر می آید و چونکه درین مقام بیان مراتب ولایت است و مدار ولایت بر قرب و دوام
حضور است و این معنی در محبیت زائد از خلت است گو که در سرانجام کارها و واسطه شدن امور عظام خلت زائد
بود لهذا محبیت را بعد خلت فرموده اند و اگر این وجه تقدم محبیت نباشد پس حقیقت ابراهیمی فی الحقیقت
افضل از حقیقت موسویه است بعد از ان مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبیت و محبوبیت ممتزجه که منشاء حقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام بعد آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبوبیت محض بی امتزاج محبیت
که حقیقت احمدیه است بعد آن مراقبه حب صرف است بدون تعلق آن به محبوب یا محب بعد آن مراقبه لاتعین است
باین معنی که ذات پاک او را مرتبه ایست که تعبیرات و بیانات همه دون او هستند هیچ تعبیر و بیان بآن نمی رسد

والله اعلم بحقیقة الحال

تکمله در بیان سلوک ثانی راه ولایت

وآن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است

تمهید - طالبان نافهم چون به مقام معرفت ذات می رسند و سلوک متعارف را باختتام می رسانند میدانند که ما نیز هم پایه و هم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجه بزرگ نائب رسول الله حضرت خواجه معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجه بهاؤالدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی وغیرهم قدس الله تعالی اسرارهم اجمعین شدیم و این مغلطه بیست صریح و عقیده ایست نهایت قبیح زیرا که درین مقام ممکن که اهل خذلان و بطلان هم رسند و چون درین مقام رسائی آنان هم باشد بچه طور این مرتبه را منتهای کمال اساطین بارگاه مقبولیت ایزدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فهمید شعر ؎ وَسَوْفَ تَرَى إِذَا انْكَشَفَ الْغُبَارُ ۔ أَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِكَ أَمْ حِمَارٌ ۔ هرچند سلوک متعارف بوجهیکه درین کتاب محرر شده اهل خذلان و بطلان را درین رسائی میسر نیست زیرا که اکثر اشغال آن ممزوج بآداب شرعیه و تعظیم شرع شریف است لیکن این جا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مزج آداب شرعیه است پس حقیقت این است که بلاریب وصول بمعرفت ذات حاصل شده لیکن رد و قبول چیزی است ورای این وصول مردودان درگاه الٰهی را باین مقام رسانیدن بمثابه آن است که قزاقی مساعی بکار برده در ارک شاهی رسیده نزدیک است که گرفتار غضب سلطانی شود اگر از فعل شنیع خود تائب نه شود و زوال اثر بغی و عناد که مقابل حکم سلطانی کرده مبرهن محکمه عدالت سلطانی نه گردد و همین است حال طالب غیر متدین که به مقام معرفت ذات رسیده آری چیزی عظیم و امری فخیم است در حق طالب متشرع که فی الحقیقت ابتدای ترقی و کمال ازین مقام است و این مرتبه بمنزله ابجد خوانی است و مراتبی که از ابتدای ذکر تا اینجا شده در کمالیکه مطلوب و مقصود است معدود نمی تواند شد و حقیقت این امر در ضمن تمثیلیکه مندرج افاده آینده است باحسن وجوه ان شاء الله تعالی واضح خواهد گردید پس لابد که این

اساطین بارگاه قبولیت ایزدی را سوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی ہست که بسبب آن ترقیات و مقامات از زمره مقبولان حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان در ہمان مقامات امتیاز از سایر مقبولان حاصل نموده اند پس ہمان ترقیات را بسلوک ثانی مسمی می کنیم والقابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر ہست منتہای آن قطب ارشاد ہست که بوساطت افاضت رحمت الٰہی بود ہرچه فائز بود بواسطه اش باشد و اکثر ناواقفان که امتیاز در سلوک اوّل و ثانی نمی کنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند میدانند که به تمامی سلوک اوّل کمال تام می شود و نمی دانند که انتہای اوّل ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی ہمان ہست و احیانا بعضی مقبولان بارگاه الٰہی بدون سیر در سلوک اوّل بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفرازی باشند نمونه آنہا این ہست که شخصی صاحب عقل و ہمت را که از حضور بادشاه دورہست اوامر سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن اوامر چنان کوشش نموده که بلقب نمک حلالی و فدویت بارگاه سلطانی مشہور خاص و عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیارے از مقربان حضور گشته ہر وقت که این چنین شخص را حضور میسر خواہد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواہد گردید که اکثر ساکنان سلوک اوّل را حصول آن متعذر ہست و احیانا در سلوک اوّل مدارج سلوک ثانی حاصل می شود و این چنین شخص در سلوک اوّل سالک اصطلاحی صوفیان ہست و باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص صاحب عقل و ہمت ہست که پیش از این شمه از ماجرای او رفته و بسبب خلوص نیت و صفائی طویت بموجب شرع شریف ہست که اشتغال سلوک اوّل را محض تعبدا و تشرعا و ابتغاء لوجه الله تعالی می نماید ہر قدر که نیتش درین کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر والله اعلم بحقیقة الحال و سلوک ثانی ہرچند مقصود شرع و مبین قرآن و حدیث ہست لیکن بطرز اوّل مضبوط نیست بنا برعلیه بطرز منضبط و ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی و حسن توفیقه ++

مقصد در بیان سلوک ثانی راه ولایت

باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب ہست اوّل منضبط و مربوط مدون ہست و ثانی منضبط نیست باوجودیکه اصل مقصود و منتہای ہمین سلوک ہست علی الدوام اہل ولایت آن سلوک کرده اند و آنرا سیر فی الله نامند و احیانا بر ناواقفان بسبب عدم انضباط ثانی ہر دو سلوک فیما بینہما مشتبه میشود و ہر یک را ممتاز از دیگری نمیدانند بنا بر آن تمثیل تفصیلی ہر یک باید شنید تا ہر دو باہم ممتاز شوند و واضح گردد که اصل مطلوب موقوف بر

سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافت دور است شوق مناصب پادشاهی در دلش جا کرده طریق مطلب یابی خود را منحصر در حضور پادشاهی انگاشته ساعی در فائز شدن بحضور پادشاهی گشته و اصل مطلوب را که مرکوز خاطر است مکنون داشته حضوری را مطلوب خود اظهار می نماید و اصل مطلوب را پیش از رسیدن بحضور پادشاه مخفی و مستور می دارد و بنا بر مفاسدی که در اظهارش متوهم می شوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست از اظهار آن خاموش می ماند پس بنا بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد کرد و از حال طرق رفقا و اسم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب خویش و تیار رخصت شده وطن و دیار را گذاشته محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در اثنائے راه چپ و راست راه شهرها و باغات و انهار و عجائبیکه هیچ گاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر و تماشا یا دریافت احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر متوجه همان شهرها وغیره گشته از راه راست انحراف ورزیده طول مسافت را گوارای خاطر خود ساخت و دور نیست که درین حالت آنچنان مشغول به سیر و تماشا و سیاحت گردد که مطلوب خود را فراموش سازد یا آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را درهمین سیر و سیاحت برباد دهد و این قدر مقرر است که بعسرت تمام و اپس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید و اگر از راه راست منحرف نشده و منزل بمنزل راه راست را طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافت وز بروز نمودار شده مژده قرب و حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که خاص بدار الخلافة اند مثل فیل خانه و شتر خانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدار الخلافه رسید بوجهی وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بآرام و استراحت گرائید من بعد که بدیوان خاص رسید آن مکان را بنظر به تجمل و آرایش حسب حال و هیبت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته حالی حقیقت سلطنت یافت و من وجه بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده واصل بمطلوب اول ظاهری گردیده متجسس طریق حصول مطلب ثانی اصلی خواهد شد پس مطلوب اول نهای سلوک اول است و طریق حصول مطلوب دوم سلوک ثانی است و تطبیق این تمثیل بسلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه تجسس مرشد و طریقه از طرق اولیاء

اللہ قدس اللہ تعالی اسرارہم تا بمرشدی رسیدن و طریقه معین کردن بمنزله تفتیش حال رفتا و راهها و تعیین یکی
از آنهاست و اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزله فراهم آوردن اسباب
سفر است و خویش و تبار و وطن و دیار را گذاشتن بمنزله شغل نفی است و انحراف بچپ و راست به منزله استغراق در
کشف توحید صفاتی است و احیاناً اگر در وقائع توحید صفاتی آنچنان مستغرق می شود که از وصول بذات بحت جلت
عظمته غافل میگردد و بسا که باوجود یادآوری وصول در همان وقائع ماند و از آن نه برآید و بدشواری و دیر
رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد و براه راست منزل مقصود بدون
انحراف می رود و آثار و علامات دار الخلافه بمنزل حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و
آخرین حجب بمنزله دیوان خاص است و آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بیچون
و بیچگونه است و این حجاب اختصاصی زائد بآن ذات پاک میدارد و بنا بر آن نهایت لطیف و بی کیف است و لهذا
به بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب
حدی دارد معین که تا آن حد علاقه همان حجاب است و مثالش از پرده های دروازه های مکانات بادشاهی معلوم
می توان کرد مثلاً هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد بود علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود و
غلام و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده را باجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت
و آینده را تا بحد دیگر بصحابت اجازت خود خواهند رسانید تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن حد آینده را
اجنبی نه پندارند و در آمدنش مزاحم نشوند و حدود صحرای دهیات از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد
پس نسبت بیرنگی را به همین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم ابتدایش از دار الخلافت باید فهمید زیرا که
خصوصیت دار الخلافت هم بپادشاه پر ظاهر است و اما انتهای نسبت بیرنگی پس مشاهده و وصول بذات
بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک ثانی پس همان شخص بعد رسیدن
بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی و انسلاک در ملازمان بادشاهی بعمل آرد او را لازم است
که حضار دربار را از هرکاره و چوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد تا بروقت حاجت کلمة الخیر از زبان ایشان
بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود سعی و سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار سرگرم

و چالاک ماند و در آمد و رفت در بار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار تکاسل و تغافل نه ورزد مبادا بداغ کاهلی
و ران دربار داغدار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این معنی منجر باخراجش ازان مقام
گردد و نیز خبردار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت می باشد ارضای وی تا وقتیکه در وطن خود بود همین قدر است
که فدوی و قزاقی و بغی و امثال آن بعمل نیارد و اگر مال گزار است مال وابسته سرکار بلا حیله و تکرار ادا کرده باشد
چونکه باین مقام رسد پس ارضای وی آنست که رعایت حقوق و آداب تعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده
باشد و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذرانیدن نظر و تواضع واهدای تحف و هدایا برابر
خس و خاشاک شمارد و رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود پندارد و حاضرباشی را مراتب است مثلاً ساکنان
دار الخلافت من وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلعه خاص فوق ازیشان و ملازمان دیوان خاص بالاتر
از آنها و آنانکه مستعد خدمت پس در و دیوار ایستاده می مانند زیاده ازانیان و آنانکه روبروی می باشند فوق
ایشان و کسی که بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی نماید بالاتر
همه ایشان پس ازین مراتب مرتبه اعلی را اختیار کرده آن قدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود
و قدر و وقع وی در دل بادشاه جاگیر د و معلوم بادشاه شود که این شخص بنهایت محب فدوی من است و باین وسیله او را
اقامت آن مقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی وی معلوم اهل
دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم ازوی رضامند خواهند بود ماندن او را دران مقام جائز خواهند داشت بعد
اطمینان از اقامت آن مقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کما ینبغی بغور و تامل ملاحظه کرده
باشد و وقائع و اخبار که در دربار می گذرند آن را هم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
متغیر می شود بدقت و امعان دریافت نموده اوضاع تغیرات را سپرد قوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی بانعام
یا بر تعذیب و سزای یا صلح و جنگ یا بندوبست که از حضور بادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند و درین
وقائع و اخبار همه کاهای خرد و بزرگ را نگاه دارد و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مژده صحت
وزیر اعظم و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم و علی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه بری
گرفته تا گرفتار آمدن دشمن زور آور صاحب ملک ؟ از غارت شدن روستائی در صحرای دور

در از تا هجوم دشمن بر قلعه خاص با بجلا احاطه آنرا قصد کنند و بسا چیزها می باشد که بران جزای یا سزای واحد مترتب میگردد و بنا بر آن تغیر چهره بادشاهی در آن چیزها متفاوت نمی شود پس نه پندارد که در هر خبر و واقعه تغیرے جداگانه خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر در چهره با یکسان باید معلوم کند که این هر دو جز یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن نیست بر همین عمل مواظبت و مداومت ورزد تا که حسب کاوفطانت وی ملکه مرضی شناسی بادشاه در وی پیدا شود و بر مراد بادشاه در وقائع و سوانح آگاه گردد و این آگاهی بحدی رسد که از تغیر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام بادشاهی است دریافت وی شود مثلاً گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بخوبی باید کرد و غرض آنست که این را کما ینبغی تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کاری را از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد عنایت شاهی اضعاف مضاعف از آنچه سابق بود بر وی بجوشش خواهد آمد و سعی و سفارش اهل دربار مددگار او خواهد شد لا به نجدیتی و منصبی بادشاه او را خواهد نواخت و اصل مطلوب خود که تمام این نشیب و فراز و محن و متاعب برای آن کشیده بعد انشاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود برهمان خدمت مستمر خواهد ماند یا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصب اعلی خواهد رسید هم چنین است حال سلوک دوم سالک را لازم است که بعد رسیدن بمرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک است اختیار عزائم شرع در هر باب از مامورات و منهیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازمه ایمان است و سالک را لازم که مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع را کما ینبغی مستحکم گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلاً ادب مصحف این قدر که بی وضوء مس نکند لازمه شرع شریف است هر مسلمان را باید که بی وضوء مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب زائده باید و آن اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع با ادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الٰهی را حاضر ساخته و از آن بعظمت مصحف انتقال کرده و نارست و ناسست خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که درد من بیچاره و نفس خسیس این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده و اگر نه از خود هرگز لیاقت این نعمت نداشتم و باین قسم تصور سینه اش از فرحت مالامال شود و کمال عظمت مصحف نصب العین وے گردد و این چنین معانی اگر خود بخود در ذهن وی آید از همه اولی و اصل مدعا والا به تکلف این معانی را در ذهن خود آرد و عمل هذا القیاس

عظمت هر هر سوره بفهم و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانه یاد آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد
و سائر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقا و تعظیم کعبه و انبیاء و رسل
علیهم الصلوٰة والسلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقه ایثار و ادای زکوة بشروطها خود بر هر مسلمان فرض است
و بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانه عظیمتی است که سالک سلوک ثانی را لازم است و اهتمام نوافل تمام مثل
تهجد وغیره نیز از همین باب است و اجتناب منهیات را هم برنگی دیگر بر خود لازم شمارد تا که از ارباب عزیمت شود مثلاً وسوسه
زنا اگر بخاطرش گذرد آنچنان متنفر شود که گویا نجاست برای خوردن پیش وے نهاده اند و بر همین قیاس باید کرد تمام
منهیات را و نیز سالک این سلوک را باید که در ادای حقوق انبیاء و اولیاء بلکه سائر مومنین و تعظیم ایشان کوشش
بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وے شوند و سعی و شفاعت انبیاء و اولیاء پر ظاهر است اما سعی هر مومن پس
دعای خیر است پس به توقع دعای خیر که کار آمدی دران مقام است تفقد و خاطرداری هر مسلمان کند و همه
حقوق و تعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف موجود مے شود و چنانچه بتذکیرے دانسته شد قرآن و
سور آن و کعبه و نماز و روزه وغیرها همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود راضی سازد و مرتبه
رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید و اصل و مدار این سلوک مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله مناسب
نعمت توجه حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش بموجب فحوای کریمه
أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ هر جا موجود است مثلاً اگر بنده در حال چشم و بینائی خود غور کند بیقین داند که این
نعمت عظمی مرا محض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه شد و روی بسوی وے آورده که این نعمت
او را حاصل گشته و الا این بنده بیچاره بوجه من الوجوه استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده بود و
خواهش و تقاضای آن اصلا در وی متحقق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور حق تعالی
گردیده و نه این درمانده محض توسل بچیزے نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه فخیمه مگر محض بفضل شامل و رحمت
کامله او جلت آلاؤه و علی هذا القیاس هزاران هزار نعمت است و هر نعمت همین حال دارد بلکه فی الحقیقت هر چیز
که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید هویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است جلیل القدر
پس هر چیز از فلک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای اوست و خصوصیت با وے دارد باوجودیکه استعداد

وسعی دخواهش او را هرگز دران دخل نیست پس در نعم الٰهیه خوض کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الٰهیه برتبهٔ که بیان آن متعذر است بلا سبب و بلا جهت بعالم متوجه است و تمام انام از همان رحمت فائض اند و هیچ کس نیست که در وی نعم متکاثره موجود نیست و اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود لحاظ کردن نتواند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم اند پس حالات آنجناب را صلی الله علیه وسلم از وقت تولد بلکه از حین علوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بی عد و احصا که از دریای بی کنار رحمت الٰهیه چه قسم بلا درخواست و دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی و سفارش احدی چگونه بر آنجناب فائض می شد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود با وجود آنجناب منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی کثیر می شد و موجب محبت و اعتقاد می گردید و این نعم که در طفلی و صغر سن بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فائض می شد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند بالجمله این چنین نعم جلیله فخیمه را تصور کند که این همه بلا سبب و بلا وجه محض از رحمت کاملهٔ ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بسوی بنده می شود همین قسم انعامات باهره ظاهره بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض می گردد پس خلاصه معنی وجه الله شانی است از شیون رحمت الٰهیه که بلا سبب و بی جهت بی سابقه استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل مقتضی و مفیض انعامات جلیله متکاثره می گردد و مراقبه وجه الله ملاحظه همین شان است و اصل آن انعامات ایجاد است از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات است فاما بجهت تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی دیگر در وجوه انعامات معنی وجه الله بنسبت هر کس علاحده می باشد و گمان نبرند که درین صورت عبث در فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبث سفاهت است و ذات الٰهی جل شانه از آن منزه و پاک زیرا که حکم و مصالح افعال الٰهیه چیزی دیگر است و استحقاق و استدعای این کس که بر وی انعام می شود چیزی دیگر اگر فی الواقع حکم و مصالح منظور است پس در پیدایش حق اشیا است خصوصیت باین کس هیچ ندارد مثلاً خلق ارباب دانش و کمال نظم بحکم و مصالح منظور آن حکیم حقیقی است فاما اگر غیر این کس را علم و دانش عطا می فرمود بلکه حیوانات این کمال می داد هیچ کس و هیچ امر نبود که دست خدا را جل شانه از آن سو مصروف ساخته باین سو متوجه ساخته این نعمت را بایشان رساند پس عنایت محضه و رحمت صرفه است که هر کس را بانعامات باهره متکاثره نواخته و بسیاری از

منعم هر یک را تخصیص فرموده باین شان که منبع رحمت کامله لا للغرض است بوجه الله مسمی کرده شده و آثار وجه الله تا نعم
ظاهره و باطنه اند که لا للغرض خالص شده اند و وجه الله را باهمین آثار شناخته می شود و مقابل آن وجه العبد است یعنی رو
آوردن بنده بسوی خدا جل شانه و بیانش آنکه هر بنده مومن خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنا بر تحصیل چیزے
عبادت حق می کند و او امر او بجا می آرد اما دنی الهمت پس بنا بر خوف نار و طمع جنت و اما عالی همت پس بنا بر
تمنی حصول عزت و وجاهت عند الله و دخول در زمره اهل اصطفا و اجتبا و انسلاک در سلک ملازمان خاص
ذوی الاعتبار هر چند خلاص از نار و فوز بدرجات جنت بر حصول عزت مذکوره یقیناً مترتب می شود بلکه از
توابع و آثار آن است لیکن ارباب همت عالیه را باین امور التفات نمی باشد بلکه منتهای ایشان همان انسلاک
در سلک خاصان است و بس پس لابد دل هر یکی ازین هر دو فریق انسی و الفتی با خالق خود حادث می گردد
و روز بروز افزون می شود تا اینکه در حق بعضے بندگان شده شده تمام مراتب تمنی و طمع و خوف از دلش
محو و منسی می گردد و محبت و الفت حضرت حق آنچنان در دلش مستحکم مے نشیند که او امر را بجا می آرد و حصول
هیچ مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیالش نمی گذرد و هر چند حصول عزت و اعتبار بران قطعی
و یقینی است چنانکه حصول ثواب بر حصول عزت و اعتبار فاما درادای او امر از خاطرش تمنی حصول عزت و اعتبار
و تصور ثواب بالکل میرود و همچنین از منهیات پرهیزی نماید و صرف منع او تعالی ملحوظ میدارد هر چند محفوظ ماندن
از مذلت در ملاء اعلی و سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و نجات از عذاب نار مقرر بران مترتب فاما این بنده
را هرگز متخیل نیست محض رضا و نارضا حق تعالی مقصود وی گشته همینکه میداند که در بجا آوری او امر حق رضاے
اوست آن رضا را بهتر از هزاران ترقیات در مدارج قرب و عزت و درجات ثواب جنت در حق خود می شمارد
و هرگاه نارضامندی او تعالی در کاری تصور می کند آن نارضامندی را بدتر از هزاران مذلت یعنی سقوط
از مراتب اهل عزت و اعتبار و دخول در زمره اذلا بلکه بدتر از هزاران عذاب دوزخ می پندارد پس چنانکه
وجه الله توجه رحمت الٰهیه است بسوی بنده لا للغرض همچنین وجه العبد رو آوردن بنده است بسوی خدا تعالی
محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاهت و اعتبار و بی توقع از حصول ثواب
جنت و نجات از عذاب نار و همانا که بهمین مضمون اشارت است درین آیات اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیْمًا فَاٰوٰی وَوَجَدَكَ

ضَالًّا فَهَدٰی وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَاَغْنٰی این هر سه آیه اشارت است بوجه الله تعالی و هر سه آیه اخیره اشارت
بوجه بعبد و چون وجه الله باثار آن و مقابل آن شناخت پس طریق مراقبه آن نیست که نظر خود را بهمان شان که
منشأ رحمت لاالغرض است متوجه سازد و علی الدوام نگاه خود را بآن دوخته ملتجی و سائل بزبان حال و قال باشد
که هرگاه این قدر نعم جلیله برمن یا بر غیر من بے استحقاق دہستند عام رحمت فرموده پس فلان نعمت عطا فرما
هرچند جلیل و خطیر است و من نهایت نالائق و عاجز فاما انعام عام ترا هیچ نمی باید و موقوف بر هیچ امر نیست
و این مراقبه گاهی بلاجهت می باشد و گاهی مقید بجهتی از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب متصور میگردد
و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حالش می شود و عنایت خاصه را صورت
خاص می باشد مثل خلقت حضرت آدم با آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده شده فاما چون عنایت خاصه
در خلق حضرت آدم مصروف شد صورت خاصه آن بظهور پیوست و بهمین خصوصیت اشارتست در قول
حق تعالی که خَلَقْتُ بِيَدَيَّ و همچنین است اختصاص حضرت ختم المرسلین به معراج و اختصاص حضرت
موسی بکلام بر کوه طور و بسبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه ایزدی زیاده تر از وی راضی میشوند
و از مقام ورا آنجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار او را جا می دهند پس برین مراقبه التزام عزائم شرع شریف
و ارضای عظمای بارگاه الهی مواظبت و مداومت ورزد و این مشابه ارضای اهل دربار و ملاحظه چهره بادشاه
است فاما پادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر حال و مآل کسی نمی بود لهذا با وجود حاضر
باشی و خوشنودی خاطر بادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب اندیشه بدطینتی و خیانت و خباثت آن شخص منصب
او را نمی نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جبلی او بتجربه رسد و این از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب که
علمش محیط ظاهر و باطن هر کس و ناکس است دران بارگاه بمجرد یکه مراقبه وجه الله از بنده بخوبی سرانجام یافت و
کما ینبغی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری
مقدس ازلی که در منازل نصیبه هر مومن مقدر شده بوی مرحمت می شود و آن نور تخم عقل است و قل شجره آن
و ایمان قرآن و آیه رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا بهمین نور اشاره می فرماید پس این مراقب وجه الله را آن نور
مثل ستاره تابان از دور نمایان می گردد و آهسته آهسته نزدیک می آید تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده

ند تمام بدن ساری شود و مانند نور بصری که مدرک الوان و اضواء است خاصه آن نور دریافت مرضیات حق تعالیٰ است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجبول است این نور برای دریافت رضای او تعالیٰ است و طریقش آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا به امری متوجه خواهد شد تغیرے نمایان در تجلی که محاذی کمال وست پیدا خواهد آمد و این قسم تغیر خواهد بود که ازان رضا یا نارضا را توان فهمید بعض اشخاص آنچنان می باشند که معامله ایشان از قلب تجاوز نکرده و ایشان بلا زیادهان راه بر رضا یا نارضا آگاه میسازد مثلاً هرگاه قصدی کنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا بآن متعلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان و فور رغبت بسوی آن کار در دل ایشان پیدا می شود و اگر نارضامندی بآن متعلق است ساحت انقباض و نفرت و رمیدگی لاحق حال آنها می گردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است بمقامات عالیه رفیعه رسیده اند پس ایشان رضای و نارضای حق جل و علا را بسبب حدوث تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت می نمایند و این تغیر که در تجلیات حادث می شود ذات پاک حق جل و علا ازان منزه و مبرا است تفصیلش آنکه آثار عامه که از ذات پاک بیچون و بیچگون صادر می شود دران آثار تغیری اصلاً نمی شود چنانچه الآن کما کان وصف اوست هم چنان بر نسبت آن آثار بر یک وصف است که از ازل تا ابد گاهی در آن تغیر نیست اما به نسبت امور خاصه پس تغیری می شود و مثال این تغیر و عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک جا است و آثار عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب نمی شود و در روز رستخیز اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بنابران وضع و مکان وی مبدل خواهد گردید و قریب بسر اهل محشر خواهد رسید هم چنین برای ظهور آثار خاصه تبدل و تغیری می شود و این تغیر در ذات پاک وی نیست تعالیٰ شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آن را صورت خاصه می باشد در آن صورت تغیر پدید می آید و این تغیر در ذات نیست و تمثیلش انسان است چه آنکه معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم موجود می بود و احکامیکه بر انسان مرتب می گردید همه مبدل می شود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بمن می باشد بواسطه این جسم عنصری مستور و مخفی گشته و با وی اتحاد پیدا کرده که معامله با جسم می شود و منسوب بآن حقیقت می گردد مثلاً می گویند که نزد نید رفتم و پیوسته با وی نشستم و او را چنین و چنان کردم و همین که انسان فوت شد با وجود بقاے جسم

بهر حال خود هیچ حکم از احکام مزبوره بر آن جسم نمی توان کرد آن وقت هیچ کس نخواهد گفت که نزد زید رفتم و پیوسته
با وی نشستم ذات منزه آن بیچون و بیچگون همچنین در صورتی و لباسی متستّر شده نمایان میگردد این قدر فرق است
که حقیقت انسانی مقید بجسمی می باشد پس نمی تواند که بواسطه جسم دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت حق
جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست بلکه باطلاق خود باقی است به هر صورت که می خواهد کلام می فرماید در همان صورت
تغیری شود و از اینجا واضح شد که بنده مقبول خالق خود همانا تکلم خصوص از وی پیش می آید فاما از آن ذات
معززی می باشد پس این بنده بکمال رضا و نارضای حق تعالی در هر امر معلوم می شود و متوهم نگردد که احکام شرع
متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام شرعیه همان طور است که از شارع ثابت شده و این رضا و نارضا در
امور مباحه پیش خواهد آمد مثلاً معلوم این بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی است
و بجای فلانی رفتن گو مباح شرعی بود منجر بنارضامندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر او را تیقن
حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش و اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است و
سالک را چون این کمال دست میدهد بمرتبهٔ مکالمه فائز می شود و وی من وجه کلیم الله می بود گو کلام حقیقی
در میان نباید چه فهمیدن مدعا و مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی بکلام حقیقی هم می شود و خلاف
مدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت می کند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب
آن رضا سرانجام خواهد داد و کارگذاری او بر منصهٔ ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و بکثرت بحالش
بجوش خواهد آمد و عظمای آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و اهمال و بیکار گذاشتن شخصی کارآمدنی مخالف
حکمت است مقربان او را بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود و من بعد او را توقف
و استمرار بر همان خدمت خواهد ماند یا از منصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و درین
مقام اهل ولایت را پرتو نبوت دست می دهد اگر برسانیدن اموریکه بر ایشان منکشف می شود مامور نباشند اگر
برسانیدن مامور شوند پس به پرتو رسالت ترقی می نمایند و اگر باوجود آن بمخاصمه و مقابله هم حکم شود به پرتو اولوالعزمی مفتخر
میگردند درین مقام بعضی خلیفة الله میباشند و بعضی خلیفة الله نمی باشند خلیفة الله آن کسی است که برای انصرام جمیع مهام
او را مقرر کرده مانند نائب سازند و هر که این چنین نباشد پس وی خلیفة الله نیست اگرچه احیاناً کاری که از دست

خلیفۃ اللہ سرانجام می شود از دست دیگری سرانجام می کنند فاماآن دیگر خلیفۂ نبی باشد آری صاحب خدمت بلاریب می بود و مثالش بظاہر آن ست کہ گاہی بادشاہ کار وزارت را از خواص خود بگیرد پس آن خواص ہرچند کار وزارت را سرانجام دادہ فاما وزیر نشدہ و این مقام نہایت راہ ولایت ست و راہ ولایت بعد آن ہیچ کمالی نیست واللہ تعالی اعلم

باب چہارم در بیان طریق سلوک راہ نبوت

وآن مشتمل بر شش افادہ ست

افادہ ۱ طالب راہ نبوت را بعد تہذیب اخلاق وملکات قلبیہ واداء عبادات شرعیہ بطریقیکہ در باب ثانی معلوم شد اول چیزی کہ لابدیست رسوخ قدم در مقام توبہ ست تفصیلش آنکہ اول طالب این طریق را باید کہ منہیات شرعیہ را خواہ از قبیل اعتقادیات باشد خواہ از قبیل افعال واقوال خواہ از قبیل اخلاق وملکات خواہ از قبیل افراط وتفریط در عبادات این ہمہ را از کتاب وسنت تنقیح وتفتیش نماید اگر خود عالم بکتاب وسنت ہست فبہا والا از علمائے محدثین استفسار کند بعد از ان انعام حضرت حق وتربیت جواد مطلق کہ در بارہ این ذرہ بے مقدار مبذول شدہ بار بار بلاحظہ چیست دلتصور درست در ذہن خود مستحکم سازد وکمال عجز واحتیاج خود را بسوی آن بے نیاز روبروی بصر بصیرت خود مرۃ بعد اخری پیش آرد بعد از ان در خلوت نشستہ در نفس خود ملاحظہ نماید کہ ناخوشی مثل این منعم حقیقی وبی نیاز تحقیقی در حق مثل این عاجز بی مقدار کہ از سرتاپا احتیاج در احتیاج است چہ قدر منکر وستقبح است واین معنی را در ذہن خود چنان مستحکم سازد کہ عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذہن او قرار گیرد حتی کہ اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید وراحالت قشعریرت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان نماید کہ ہمہ منہیات شرعیہ موجب ہمین امر می شود کہ از تصور وقوع آن مو برتن می خیزد باز این امر را در ذہن خود مستحکم سازد حتی کہ قبح این منہیات عقل وقلب او را فراگیرد و در باطن او بہ نسبت آن منہیات خوفی ووحشتی پیدا آید حتی کہ صدور آن منہیات را از خود بجائے وقوع خود در تہلکہ جان ومال وآبرو ازتہ دل شمارد بعد از ان عظمت قرآن مجید وفرقان حمید را تصور نماید واز صمیم قلب خود ملاحظہ کند کہ این صفتی است از صفات ازلیہ ربانیہ کہ آنرا بعالم امکان ہیچ گونہ مناسبتی نبود حضرت حق جل وعلا محض بعنایت خود در کسوت زبان عربی ہمان وصف

ازلی وکمال ذاتی خود را انزال فرموده همون را واسطه فیما بینه وبین العباد گردانیده بمثابه آنکه پادشاهی عظیم القدر دستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مفلس و عاجزی بی مایه که هرگز لیاقت التفات بادشاهانه نمی داشت دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجتی پیش آید همین دستار را حرکت دهی و مرا همین وجه بحاجت خود متنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت پس اگر در حال این فقیر نیک تامل کرده آید واز قانون ادب فی الجمله منافی ورزیده شود وانکشاف گفته شود که اگرچه بظاهر در دست آن فقیر یک جانب دستار است لیکن فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهت است المقصد عظمت این کلام پاک در ذهن او بحدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف می کند و تعلق آن کلام پاک را بآن مصحف ملاحظه می نماید بصر او از نظر آن مصحف خیره می شود و سینه او بسبب عظمت آن کلام پاش پاش میشود و باز اگر این ملاحظه می کند که آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل مال و نفس دست خود را باو رسانم و او را بر سینه خود نهم البته او را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد بمثابه آنکه یاقوتی درخشان بدست مفلسی کم مایه افتاده باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره می شود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه کرده مالکیت خود را بران یاقوت تصور کند در بادیه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک در ذهن او کما حقه قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید باید که عزم توبه کند و طریقش آن است که یومی را از ایام متبرکه اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی خالی داخل شود و الحاح و نیاز بیش از بیش بجناب رب العلمین بجا آرد که بار خدایا من بهمه وجوه عاجزم و تو بر همه چیز قادر توبه که قدم اول راه نبوت است بمن عنایت فرما و عنایات بیغایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است شعر تو چون ساقی شوی در دو تنگ ظرفی نمی ماند بقدر بحر باشد سعت آغوش ساحلها بعد از آن صلوة التسبیح به نیت تکفیر سیأت و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه قلب تاکد عزیمت بگزارد و در اکثر ارکان صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیأت و حصول حقیقت توبه متوجه دارد و بعد از آن همان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تنفر از منهیات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالت مرقوم الصدر در باطن پیدا آمد

و ظاہر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلب و وہم او در ہمان حالت فرو رفت فیہا والا این امر را بر روز دیگر حوالہ کردہ مراجعت نماید باز روز دیگر ہمچنین کند تا آنکہ ہمان حالت رو دہد بعد ازان در اثنائی ہمون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان خود و در میان رب العزت ملاحظہ نماید و وقتیکہ عظمت آن کلام پاک و ساطت وفیما بین الرب و عبادہ سینہ او را مالا مال سازد و سرور و ابتہاج بملابست آن کلام پاک کاسہ سر او را پر سازد پس نظر یکہ ممزوج بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید کہ بار خدایا این کلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم و وسیلہ خود گرفتم و باین حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عزائم شریعت و اجتناب منہیات آن بر نسبت این طالب کہ تمسک برخص بلا ضرورت نیز در حق او از جملہ منہیات است مجملا ملاحظہ کردہ عقد توبہ کند تصویرش آن کہ چنانکہ شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمہ خود می کند و بجہت وثوق آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد می کند مثلا اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد می کند و اگر احب اشیا نزدیک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم ہمون چیز یاد می کند و اگر عاشق است قسم معشوق خود یاد می کند البتہ نزدیک یاد کردن این قسم مغلظ ہمتی بر ایقاع آن فعل یا اجتناب ازان امر از تہ دل او مثل میخ فولادی علی خیسر ددبا کلام او مختلط می شود کہ او را عقد یمین می گویند ہمچنین ہمت قویہ از تہ دل خود بر آوردہ و بقرآن مجید توسل کردہ بزبان خود بگوید کہ بار خدایا بر عنایت تو توکل کردہ اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کردہ التزام این امر عظیم بر ذمہ خود کردم پس بمحض کرم خود این عقد را باتمام رسانی بعد ازان او را علی الدوام بمراعات عقد توبہ التفات ضرور است کہ در حضور ملک الاملاک کہ قادر علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات و شدید العقاب و سریع الانتقام است این عقد را منعقد کردم مبادا کہ سر موئے ازان تجاوز کنم و داغ نقض عہد بر جبین من علی الدوام باقی ماند بمثابہ آنکہ شخصی در محکمہ بادشاہی عالی شان صاحب قدرت و انتقام مچلکہ دادہ باشد کہ فلان

چیز خواهم کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در حرکت و سکون و هر قول و فعل ملاحظهٔ آن مجلکه می ماند یعنی
هرگاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او خطور می کند اولا او را در میزان عقل خود می سنجد
که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد ازان او را بر روی کار می آرد و نیز او را می باید که خصوصیتی
زائد و مناسبتی قویه بنسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلاً شخصیکه در طریقه
قادریه قصد بیعت می کند البته او را در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقادی عظیم بهم میرسد و وقتیکه آن بیعت
بوقوع می آید مناسبتی زائده بر اعتقاد سابق او را بهم می رسد که خود را از زمره غلامان آنجناب و از جماعت
حلقه بگوشان آن عالی قباب می شمارد همچنین با اعتقاد عظمت قرآن اگرچه بر هر صاحب ایمان واجب است
اما این طالب را بآن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد ازان همین توبه را بر دست عزیزیکه در اتباع
کتاب و سنت و اجتناب از بدعت ممتاز در ان جزو زمان از امثال و اقران باشد اظهار نماید پس قرآن مجید را
شیخ حقیقی خود بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست و اتباع آن عزیز را
فرع آن و پر ظاهر است که چون فرع و اصل باهم متعارض می شوند فرع از درجهٔ اعتبار ساقط می گردد این است
تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسب این طریق است و در عقد توبه باین وجه فوائد بس عظیمه و منافع بس جلیله است
و از عمدهٔ آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه بتجربهٔ صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی بر دست عزیزے
بیعت می کند عنایت یزدانی بسبب وجاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه می شود و او را از مواقع ارتکاب
معاصی و مظان ملابست منهیات بانواع لطائف غیبیه و حیل قدسیه باز می دارد و این امر بدو وجه متحقق میشود
یکی آنکه آن عزیز باوجود وجاهت عندالله کامل النفس قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علا آن
عزیز را بر وقوع آن طالب در مظان منهیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز بتدبیری
از تدبیرات خواه در منام خواه در تیقظ در میان آن طالب و آن قبائح حائل گردد و دیگر آنکه حق جل و علا بسبب
عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب لطیفه بروی کار آرد که موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفه بوجوه من الوجوه

منسوب بآن عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بوجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پردهٔ غیب هویدا شده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون با زلیخا در خلوت تنها شدند و آن عاشقهٔ بیدل طامع حصول وصال گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف علیه السلام هویدا گردید باعث برهم شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله را برهم زدند چون این هر دو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن حمید بر وجهی متحقق است که در هیچ یکی از ممکنات متصور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی ماند چه آن مثل برزخ است فیما بین الواجب والممکن و وجاهت او عند الله بحدیست که کسی را ادراک آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه این کلام از جمله صفات ازلیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است و علاقه که در میان صفات و ذات است ممتنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب باکمل وجوه مبذول خواهد شد خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ احسن طالب یا باین طریق خواهد شد که از جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است در میان طالب و امور منکره بنحو من الوجوه در منام یا در یقظه حیلولتی واقع خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب توسل بقرآن محافظت طالب خواهد نمود *

افاده * ۲ * چون طالب راه نبوت رسوخ قدم در مقام توبه بدست آورد او را لازم است که قدم همت در مقام ذکر لسانی و مراقبه صمدیت راسخ کند اما ذکر لسانی پس طریقش آنست که اولا تحقیق معانی لغویه قرآن و اذکار منقوله و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است فبها والا این امر را از محققان این فنون که ذوی الاعتبار و اولی الایدی و الابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز لغت عرب و لی التفات نورزد و بموشگافی متعمقین فنون ادب که خود را برای فضیلت نمائی محققین عربیه قرار داده برجم غفیر از اهل اسلام را مقصود نزدند مغتر نشود که آن بدعت محض و اضاعت عمر در لهو و لعب است بیت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی * کین راه که تو میروی بترکستان است *

بعد از آن خلاصهٔ این معنی و تفاصیل این مضامین بر وجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در ته دل مستحکم

سازد و ہمراہ این ملاحظہ تلاوت قرآن باذکار و ادعیہ ماثورہ بزبان ما بین الجہر والاخفاء داکثر احیان شروع کند واما جہر مفرط و اخفای مفرط پس در بعضی اوقات مفید میباشد و اعتبار بران چندان منفعت نمی بخشد و حد جہر مفرط از مثل اذان و تلبیہ باید فہمید و حد اخفای مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکہ فیما بین الناس در محافل اہل ادب و مجالس اہل تمیز واقع میشود قیاس باید کرد و باید دانست کہ مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاہدہ نفس یا انضباط اوقات نیست بلکہ مقصود ازان حدوث ہمان حالت ہست کہ در باب اول مذکور شد پس تا دیکہ آن حالت متحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فہمید اما بدون تحقق آن حالت پس آن ذکر را از جملہ ریاضات نفسانیہ باید شمرد و بالجملہ در ذکر ایمانی چندان اکثار نباید کرد کہ طبیعت ذاکر رو بملال آرد و بہ خمول و کسالت انجامد بلکہ تدریجاً نفس را بآن معتاد باید کرد و اما مراقبہ صمدیت پس باید دانست کہ اساس مبادی این مراقبہ چنانکہ در باب اول و ثالث مذکور شد ملاحظہ انعامات حق و عجائب قدرت آن قادر مطلق ہست لیکن ہیجان سرور و ابتہاج و دید قصور و احتیاج و انکشاف عظمت حضرت حق و اذعان حکمت آن حکیم مطلق کہ مقر مراقبہ صمدیت ہست در مبادی احوال بسبب ملاحظہ نعم مشترک و تاثیرات عادیہ حادث نمی شود مثلاً انزال غیث و انبات زرع ہر چند از نعم جلیلہ ہست لیکن از بسکہ درین نعمت ہمہ افراد انسانی اشتراک دارند از ملاحظہ این امر شخصے عامی را حالت مرقوم الصدر حادث نمی تواند شد و ہمچنین خلق سموات و ارض و ایجاد اجرام نیرہ علویات اگرچہ از اعظم آیات قدرت ظاہرہ و آثار حکمت باہرہ و علامات عظمت قاہرہ ہست لیکن چون این امور مذکور پیش روی انسان در اکثر احیان مے نماید ازین سبب بملاحظہ این امور ذہن او را بہ کمالات حضرت حق انتقال متحقق نمی گردد لہذا بر طالب لازم ہست کہ نعم خاصہ کہ بر نفس این یا بر امثال این فائز شدہ و عجائب قدرت کہ خلاف عادت ظہور نمودہ و امثال این امور ملاحظہ نماید و قصصیکہ مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرۃ بعد اخری بگوش ہوش خود بشنود و آنرا بار بار رو بروی بصیرت خود حاضر سازد و ساعۃ فساعۃ خود را در بحر عظمت آن عظیم بالاستحقاق و در بادیہ انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر سازد تا سر رشتہ مراقبہ صمدیت بدست آید و چون مراقبہ صمدیت بروجہیکہ در باب اول و ثالث مذکور شد ذہن نشین او گردد آنرا ممزوج بذکر ایمانی سازد اگر ممکن باشد در اثنائے ذکر ایمانی مراقبہ صمدیت کند والا بعضی اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال عسکر را از ذکر اہم و اندواز ذکر ایمانی مراقبہ

صمدیت را مویدانی هست که بسبب آن مویدات ذکر و فکر رونق می یابد و آثار او بقوت و سرعت ظهور می نماید و از اعظم آن مویدات و اقوای او خدمت خلق الله است خصوصاً خدمت یتامی و مساکین و مفالیس و انجاح حاجات ذوالحاجات و خبرگیری مرضی بالجمله سعی کردن در حق کسی که از تحصیل حوائج خود فرو مانده و دروازهای حصول مطالب بر روی او مسدود گردیده و بالجمله چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزائن سعادت دارین که حب ایمانی ست با و مسلم خواهد شد و حدوث همین حب علامت استکمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث همین حب معلوم می شود که ذکر و فکر بکمال خود رسید

افاده ۳ چون حب ایمانی بکمال خود می رسد لابد که طائر بلند پرواز همت طالب بر اشهر اعلام این راه و اظهر علامات این طریق که فنای ارادت است خواهد رسید چنانچه در باب اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت استکمال حب ایمانی ست باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه نبوت بمنزله شغل نفی ست در راه ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام علاقه عبودیت است و پر ظاهر است که خود را مثل سنگ و چوب در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن اقصای مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقه عبودیت ست آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود وجاهتی حاصل میکنند لیکن این حصول وجاهت بر همین تقدیر متصور ست که عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی به بعضی اشیا امر می فرماید و این عبد نصیحت شعار بذکای فطرت خود می داند که در امتثال آن امر کارخانه از کارخانجات مولای او برباد خواهد شد پس اگر این عبد درین وقت هم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت و عتاب را بر خود مسدود ساخته باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود دران فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات وی برهم نشود پس اگرچه شرعاً محل عتاب و ملامت خواهد شد لیکن بنا بر سعی در اصلاح معاملات مولای خود خواهد که علامت نصیحت و خیرخواهی است وجاهتی در حضور مولای خود خواهد یافت و قتیکه این معامله عبودیت میان بنده نادان جاهل و میان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم اسرار خفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال

پیمودن خود را در مظنه هلاک و عصیان انداختن است و در اینجا نکته‌ایست که دانستن آن درین مقام پر ضرور است و آن اقسام تخلی ارادت است پس باید دانست که تخلی ارادت بر سه قسم است قسم اول و آن مقصود سالکین راه ولایت می‌باشد عبارت از ابطال خواهش و ارادت است بیانش آنکه انسان را بسبب کمال رسوخ در مقام فنا رغبت و خواهش همه اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی بیخ عزم و اراده منقطع میگردد پس ایشان خود را مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر می‌دانند و مثل جماد از خود رفته می‌باشند پس گویا که خود را فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیبه سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت خود است مر ارادهٔ حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از اقتضاء رغبت و خواهش و شهوت خالی نمی‌گردند و عزم و ارادت ایشان بالکل باطل نمی‌شود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن امور مکروهه از دل ایشان می‌جوشد لیکن بنا بر طلب رضای مولای خود آن اقتضاء رغبت و کراهت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی‌سازند و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی‌نمایند و این همه محض برای طلب رضای مولای خود بر خود می‌پسندند قسم ثالث و آن حظ آن کسان است که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون بر ارباب مناصب عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف می‌شود یعنی از ته دل خود شناخته اند که آنچه انسب و اولی است همون را حکمت الٰهیه تقاضا می‌کند و هیچ انسب و اولی را آن حکمت فرو نمی‌گذارد و مثل ما بندگان منقاد را رحمت الٰهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه انسب و اولی در حق ما بندگان است درهمان امر ما را استعمال خواهد کرد و بهمان چیز ما را مامور خواهد ساخت لهذا عقول و ارادات خود را در کارخانجات الٰهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمرهٔ بندگان منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم منسلک باشد کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانهٔ او دخل ندهد بلکه نظر خود را برابر چهرهٔ مولای خود دوخته منتظر امر او باشد و هیچ خدمت معینه را از خدمات مولای خود

از جانب خود بر خود لازم نشمارد و شعار خود نسازد بلکه مثل خدمت‌گار دوام حضوری و ملازمت را شعار خود ساخته
و انا و ضائع و اطوار مولائی خود مرضی او شناخته دائما و بروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر در دوام او بوده
باشد تا هر امری که از جانب مولائی او صادر شود خود را در همان امر بکمال چستی و چالاکی درآرد ✦

افاده ۳۴ - چون فنای اراده بکمال خود میرسد و علامت کمال او دخول طالب است در زمرهٔ محدثین
و شهدا مراقبهٔ عظمت پیش گیرد بیانش آنکه چنانکه سالکین راه ولایت اول در تحصیل ملکهٔ یاد داشت می کوشند
یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از انکه ملکهٔ یاد داشت در صلب نفس ایشان مے نشیند آن را به بعض
صفات ممزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاهر متعدده یا صدور کثرت کونیه از آن ذات منبع
البرکات یا قرب و معیت وجودیه باین طالب همچنین طالب این راه نبوت را باید که بعد از حصول ملکهٔ یاد داشت
صفت سلطنت و حکومت را منضم نماید و مضمون لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ
فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ را ملاحظه کند و
معیت و قرب علمی را پیش نظر خود دارد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او را بر آسمان و زمین و بحر و بر
و عمران و خراب و بسیط و مرکب و درون و بیرون خود برابر انگارد پس هر حرکتی و سکونی که از وی یا از غیر او صادر
شود بمجرد دیدن آن حرکت و سکون از ته دل او این مضمون سر برزند که این را حق تبارک و تعالی میداند و
می بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکه سائر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه او علی الدوام
شخصے می ماند که آن شخص را به نسبت آنکس هم علاقهٔ ابوت و هم علاقهٔ تربیت و هم علاقهٔ ولایت و هم علاقهٔ سلطنت
و هم علاقهٔ آقائی و هم علاقهٔ استادی و هم علاقهٔ پیری و هم علاقهٔ محبت و هم علاقهٔ محبوبیت بهم رسیده باشد و محض بر
قرب وجودی اکتفا ننماید یعنی محض اینقدر دانستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت نمی کند
بلکه این هم باید دانست که آن شخص مے بیند و می شنود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول می فرماید و تحسین و آفرین
بر آن می کند و ثواب جزیل در عقبی و قرب و وجاهت در دنیا بر آن عطا میفرماید و او را از زمرهٔ خاصان خود می شمرد
و عصیان عاصی را رد می کند و بر آن لعنت و نفرین می فرستد و عقاب شدید در عقبی و بعد و مذلت در دنیا نصیب او
می شود و او را در زمرهٔ کافرین نعمت میشمارد و عفو معاصی عظیمه بطاعات یسیره که ممزوج بکمال اخلاص و شده

انقیاد باشد می کند و جمیع طاعات جلیله بادنی معصیتیکه ممزوج بخبث نفس و مشاقت حق باشد نمیاید بالجمله نکته گیری
و نکته نوازی شان اوست بدانکه مقصود ازین کلام آن است که طالب راه نبوت را لازم است که این مضمون را
تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چیکاره برآید بلکه مقصود آنست که حال آن طالب در
تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم الصدر است ملازم باشد و همچنین مقصود از
ملاحظه انبساط بساط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در ذهن خود تصور کرده فقط
اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب در هر ذره از ذرات ریگستان و هر موجه از امواج بحر
زخار می درخشد و ناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است متخیل می گردد همچنین تمیز و احد فیض رحمانی که بر جمیع
کائنات مبسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیری واحد در علویات و سفلیات مجموعا و فرادی
نمایان گردد و مثلاً بر هر قطعه از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال او مثال حال کسی باشد که شخصی دست
او را گرفته محاذی دریای زخار در جهاز ریخته کند پس اگر آنکس دریای را می بیند آنرا قابل تحمل ثقل خود نمی پندارد و اگر
هوا را می بیند همچنین می داند اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بآن متعذر می شمارد پس سبب ثبات خود غیر از آن
شخصے چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت
هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمی تواند رسید و اگر آن شخص دست من گذاشت پس در تمامی
عالم مهالک من است چه بر هر موجے از دریا که خواهم افتاد البته غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج امتیاز
نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند که اگر شیر ژیان یا پیل دمان بر آن حمله آرد یا عدو آن شمشیر برهنه
بر حلقوم او نهد در اثنای این حالت آن طالب از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از
من نه برداشته است هیچ مضرتی بمن ازین امور اگرچه در بادی النظر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتیکه آن حافظ مطلق
دست محافظت از سر من برداشت هر موری پایمال و مگس بحال که متعرض کار من شود در اهلاک من کفایت می
کند و لهذا پیشوایان این طریق که بخلاصه این مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلاطین
جبابره با وجود قلت اعوان و انصار مقابله بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون
مشهور و معروف است بدانکه مقصود ازین کلام آنست که بر آن طالب خوفی یا اطمینانی بسبب اسباب

امور مهلکه و بعد آن اصلا طاری نمی شود چه این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در دار دنیا لاسیما در حق طالبین راه نبوت که غلاصه اش تکمیل فطرت انسانیه است متصور نیست بلکه مقصود آنست که خوفی و اطمینانی که از ته دل سر بر میزند و عقل و هوش او را پراگنده سازد بر آن طالب بسبب قرب اسباب مهلکه و بعد آن طاری نمی شود بخلاف خوف و اطمینان طبعی و ایضاح این امر غامض یعنی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبعی بدون تمثیلی حاصل نمی تواند شد پس می گوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لابد مادامیکه آن چوب بعید از چشم او ست هیچ تغیری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم می گردد یکگونه تغیر در حال او دست میدهد و لهذا چشمان او باضطرار بند می گردد حالانکه در صمیم قلب او در میان قرب و بعد آن چوب هیچ فرق نیست چه قطعا می داند که مضرت این چوب بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا اضطراب و تشویش دل او را فرا نمی گیرد و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمی کند پس هم چنین این طالب صادق همه کائنات را مثل چوب و سنگ در دست حضرت حق میداند و همه موجودات را مقهور عظمت او می شناسد اگرچه خوف و اطمینان طبعی بسبب قرب و بعد اسباب امور ضاره و نافعه بر و طاری شود آیا قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید نشنیده که حضرت ایشان باوجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب واهب العطایات پسری سعادتمند طلب کردند و در اثنای طلب آنجناب را هیچ گونه استبعاد حصول ولد باوجود موانع عارض نشده و الا صدور دعا که از صمیم قلب بر میزند از آنجناب متصور نمی شد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند کلمه استبعاد حصول ولد از زبان هدایت نشان ایشان سر بر زد که اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلٰمٌ وَّکَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا وَّقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا

افاده ۵ چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد علامت کمالش آنست که روح توکل که در باب اول مذکور شد بدستش آید و بعض ارباب کمال درین مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل می شوند مراقبه الوهیت پیش گیرد تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بے شمار است منجملہ آن شان حلم است که باوجود شدت مخالفت مخالفین تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که هرچند عصات بخش قبایح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و باخلاص دل توبه بجا آرند البته آن رحیم مطلق از

جرائم ایشان درگذشته در کنف رحمت خود آن تائب را بکمال عنایت و مهربانی پرورش می نماید و آن جرائم قبیحه را نسیا منسیا می سازد و تعذیب را بتنعیم مبدل می نماید و منجملهٔ آن شان عموم فیض است مثل انزال غیث و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف دران اشتراک میدارند و دریای رحمت او همه را فرا گرفته کہ وَرَحْمَتِیْ وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ حرفیست از بیان آن و منجملهٔ آن شان وسعت است که در نفس کاملهٔ انسانیه وسعت حوصله نمونه ایست ازان بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس کاملهٔ بشریه در مرتبهٔ قصوی از مراتب وسعت صدر واقع می شوند که از هجوم امور شتته و معاملات مختلفه و کارخانجات متعدده دل تنگ و پراگنده خاطر نمی شوند بلکه بهر هر امر توجهی مبذول می سازند و هر یک معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک کارخانه را بحدیکه شایان اوست میدارند نه بحدی افراط می کنند که در یک کارخانه بهمگی همت خود غریق شده کارخانهٔ دیگر را برباد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا دوست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و نه چندان تفریطی می ورزند که آن کارخانه بی رونق شود و اهل آن چادر مذلت پوشیده در زاویهٔ خمول و تعطل بنشینند و هم چنین در امر ملاقات مع الناس وسعت عظیمی دارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات والامزجه و متغایر الحاجات والاغراض بوضعی پیش می آیند که شایان اوست و معاملتی بروی کاری آرند که پیمانهٔ استعداد آن شخص پر شود و در ذهن چنان نشیند که اختصاصی که مرا با ایشان بهم رسیده کسی را از دیگران اگرچه اعلی و ارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من باشند حاصل نشده باشد بالجمله مغز این کلام را دریافت کرده معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد ازان باید فهمید که قدریکه فرق درمابین کارخانهٔ خدای و کارخانهٔ این نفوس کامله است همون قدر فرق درمابین وسعت الهیه و وسعت حوصلهٔ این اکابر است هر کسی معنی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدریکه بر کارخانجات رنگارنگ و معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط وسعت الهیه در ذهن او قرار خواهد یافت منجملهٔ اش شان عدم اعتنا بعداوت اعداست چه اعدای حضرت حق و کافران نعمت آن جواد مطلق و مشاقت آن منعم حقیقی و مخالفت اوامر آن مالک تحقیقی و مقابلهٔ شرائع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغه بکار می برند و آن جواد مطلق دروازهٔ جود خود را بر روی آن اشقیا مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید بلکه اگر

بطریق تادیب از یک طریق بر ایشان مواخذه می نماید البته بهزاران طریق بر ایشان نعم متتالیه افاضت میفرماید
بالجمله مواخذه او در دار دنیا مر اکثر جهان بمشابهٔ تادیب پدر شفیق پسر عاق خود را ست که اگرچه آن پدر شفیق بمقتضای
حکومت و حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن سرزنش و تادیب خیرخواهی و لطف
پدری مستور است و بالکل او را برباد نمی دهد اگرچه نفس این تادیب هم از قسم لطف و تربیت است لیکن
مقصود درین مقام آنست که این تادیب را بوجهی نیکند که آن پسر عاق محض برباد شود بلکه در هر مواخذه و هر
سرزنش راه خلاص دیرا هم مراعات میکند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی خود از ان مواخذه تفحص نماید و
از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات از ان مهلکه برو هویدا گردد و اصل این همه شیون علو ذاتی است
که پرتوه از ان بر نفوس کامله می افتد و بعلو همت مسمی میگردد چه هرکسیکه در علو ذاتی در مرتبهٔ قصوی واقع شده باشد
این امور خسیسهٔ دنیا را چندان لیاقت نمی یابد که بسبب هجوم آن امور تشویشی در دل او راه یابد یا تزلزلی در
معاملات او دست دهد و لهذا بسبب سب و شتم رذال در دل سلاطین عالی همت غضبی و داعیهٔ انتقامی حادث
نمیشود چه آن کبرا این رذال را مثل غبار خس و خاشاک میشناسند و قابل انتقام نیز ادانند بالجمله این علو ذاتی الهی را
باعتبار انشراح آن شیون مرقوم الصدر و باعتبار ظهور آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی
بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درختی تصور باید کرد و علو ذاتی را بمشابه تخم آن درخت قرار باید
داد و شیون مذکوره را بمنزلهٔ شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزلهٔ ثمره پس طالب راه نبوت را بعد
ظهور آثار مراقبهٔ عظمت لازم است که مراقبهٔ الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبهٔ الوهیت محض تصور معنی الوهیت
نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشند که تخلقوا
باخلاق الله اشارتی است باین و هرگاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلا ریاست قومی باو مسلم
شود یا معاملات شتم و سب در هجوم نماید یا کسی از مخالفان با او راه مخالفت بپیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده
بمقتضای آن شان الهی محض تشبها باللّٰه معامله نماید بالجمله باید که حال او مثال حال شخصی باشد که وضع محبوب
او در نشست و برخاست و زی لباس و معامله مع الناس خیال و عقل او را مالامال کرده و در تمام بدن او سرایت
نموده است مثلا وقتیکه بکلام تکلم میکند یا مشی بر اقدام می نماید بهمان لهجهٔ گفتار و وضع رفتار آن محبوب از ان جلوه گر

می شود هم چنین اخلاق الٰهیه در صلب نفس صاحب این مراقبه سر بر میزند و در تمام قوای او سرایت می نماید

فائده + باید دانست که آثار مراقبات بسه طریق ظهور می کند اول آنکه چیزیکه طالب حق مراقبهٔ آن می کند لوازم همان چیز در نفس او پدید می آید چنانکه شخصی کریم النفس غذای لطیف می خورد و مفلس گرسنه دیدهٔ سوال بر آن غذا دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه از آن غذا بآن مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیدهٔ بصیرت خود را ممزوج بفرط طلب و کمال خواهش بر شانی از شیون الٰهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معاملتی از معاملات ربانیه که در میان آن کریم مطلق و بندگان خاص او گذشته مثل خلت و محبوبیت می دوزد البته چیزی از لوازم آن شیون و آثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرأت نفس او که مصفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس میگردد مثلاً اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلی هم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل میشود و اگر مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابله سیئه بحسنه و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه خلت کرده بعضی معامله خلت مثل مکالمه و مسامره هویدا می گردد و طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملأ اعلے و ملأ سافل و ارواح مقدسه و قلوب صلحای بنی آدم و این امر در باب اول در اثنای ذکر ثمرات حب ایمانی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است بمشابه آنکه مفلسی دیدهٔ خود را بر اطعمهٔ لذیذه و فواکه بامزه و البسهٔ فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همون امور مذکوره گردیده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری از آن اشیا هم باو عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود گو که از جنس آن اشیای مذکوره نباشد باو ارزانی فرمود مثلاً آن مفلس دیدهٔ طمع خود را به غذای دوخته متوقع حصول قدری از آن شده بود مالک آن طعام لقمه از آن غذا هم باو عطا کرد و چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوائج ضروریه خود را بآن نقد انجاح نماید و در بعضے احیان چنین اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیدهٔ طمع خود را بر آن دوخته بود نمیدارد مثلاً مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس لابد مالک آن فواکه آن مفلس را باعطای چیزیکه از جنس فواکه نباشد مثلاً کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعة الحصول را نوافل عطایا می نامند هم چنین چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات او می نماید البته بنوافل عطایا فائز میگردد و مع حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن و این نوافل عطایا مضبوط در قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول

بشریه آن را ادراک کند نمی تواند شد چه تعیین عطیه ناظر بر مناسبت آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد
آن طالب است مثلاً شخصی در بدو فطرت ذکی العقل مجبول شده و در اوان طلب راه نبوت مراقبه عظمت را مزاولت
نموده پس آثار آن مرتب شد یا نشد اما شدت ذکای ذهن و قوت فطانت در علوم مرضیه حق بدست او خواهد
آمد همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقوی او را حاصل خواهد شد اگرچه این امور
مذکوره با آثار مراقبه عظمت اصلا مناسبت ندارد بهمین سبب اکثر طالبین راه حق باشغال و اعمال این طریق
مزاولت می نمایند و چونکه آثار این را کما حقه در خود نمی یابند صدای حرمان و کلمات یاس و ناامیدی از ایشان
صادر می شود حالانکه نمی فهمند که شاید از برکت همین اشغال و اعمال امری دیگر از امور مقبوله عند الله گو که از جنس
آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از جهت عدم مناسبت درمیان آن اشغال و اعمال
و درمیان این امور عقل ایشان بحقیقت کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طلبه این راه که قصص ماضیه اهل
کمال می شنوند که فلان کس را بسبب فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود با آنکه خود هم همان شغل و اعمال
بجا می آرند و اثری از آن کمال در خود نمی یابند در بادیه تعجب سرگردان می شوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص می
نمایند و گاهی در تصور شرائط و ارکان عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از آن کبرا صادر شده بود
حالانکه نمی فهمند که این کمال از جنس نوافل عطایا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل والله اعلم بالصواب هو الهادی الی طریق الرشاد

افاده ۲۲ + چون مراقبه الوهیت بکمال خود رسید آثار آن بیش از بیش ظهور فرمود و مقام کمال و تکمیل باو مسلم
شد و مرتبه خلافت عن الله نصیب او گردید بعد از آن بعضی از اکملین را مقامی روی نماید که خلعت تحریر و تقریر بر قد تصور
او کوتاه و نازیبا است این مقام مقام انکشاف وجه الله است که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ رمزیست بسوی معنی غامض هرچند ایضاح این مرام بتقریر و کلام متصور نیست
ع لذت می نشناسی بخدا تا نچشی + لیکن تخیل آن هرچند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش آنکه ادراک
هر امر از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن می تواند شد مثلاً احساس انوار شمس داده بنور بصری می شود و همچنین
ادراک سائر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل می شود و هم چنین ادراک
عالم مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک امور که بین التجرد و التعلق

است بقوت واہمہ کہ بین العقل و الحواس است بدست می آید و ہمچنین ادراک کلیات عقلیہ و جزئیات مجردہ بقوت
عاقلہ کہ مآل این امور در تجرد و بساطت است متحقق مے شود و برہمین قیاس سائر لطائف انسانیہ مثل ادراک
تجلی اعظم و حقائق ملأ اعلی بلطیفہ سر و ادراک وجود منبسط بلطیفہ خفی کہ لب لباب حقیقت جامعہ انسانیہ است کہ او را
قلب مے نامند پس ازہمین جا اشتغال باید کرد کہ دریافت ذات بی کیف بی چون و بی چگون و بی شبہ و بی نمون متعالی از تمامی
تجلیات حتی کہ از تجلی اعظم کہ اصل ہمہ تجلیات است و معرا از ہمہ تنزلات حتی کہ از وجود منبسط کہ اشمل تنزلات است
و منزہ از مماثلت جمیع موجودات در ہیچ صفتی از صفات یعنی دریافت آن مرتبہ ذات کہ او را مجہول المطلق و ممتنع
التصور قرار دادہ اند بجز نور قدسی الہی ممکن نخواہد شد چنانچہ در حدیث شریف اِنَّ اللّٰہَ خَلَقَ خَلْقَہٗ فِیْ
ظُلْمَۃٍ فَاَلْقٰی عَلَیْھِمْ مِنْ نُوْرِہٖ فَمَنْ اَصَابَہٗ مِنْ ذٰلِکَ النُّوْرِ اِھْتَدٰی وَمَنْ اَخْطَاہُ ضَلَّ اشارتی
باین معنی رفتہ پس ہمان نور قدسی را در عقول سعدا در بدو فطرت ودیعت نہادہ اند پس آن قطرہ نور حق بمثابہ
نور بصر سیت کہ در مجمع النور مکنون است و چنانچہ سبب ابصار فی الحقیقت ہمان نور است و تمامی پردہ ہائے چشم
بلکہ خود جرم چشم قوالب آن و تمامی انوار ظاہرہ مثل نور چراغ و شمع و نور آفتاب و ماہتاب از مویدات آن چہ اگر
آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نہادند ہر آئینہ آن شخصی در زمرہ کوران معدود می شد و کور را از جرم چشم
و از انوار ظاہرہ ہیچ منفعتی نہ پس اگرچہ عوام الناس در بادی نظر چنان خیال می کنند کہ ما بوساطت چشم
یا بسبب نور آفتاب و ماہتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار تامل کنند البتہ دریابند کہ آلہ ابصار فی الحقیقہ ہمون نور
بصر سیت اما چون آن نور از راہ چشم مے برآید سببیت را بچشم ہم نسبت می توان کرد و چون انوار ظاہرہ موید
ہمون نور بصر سیت باین جہت این انوار را ہم اسباب ابصار می توان گفت حالانکہ خود ادراک این انوار بوساطت
ہمان نور است چہ جای ادراک امور دیگر ہمچنین آلہ ادراک ذات بحت و سبب توجہ الی اللہ ہمان قطرہ نور
قدسی است کہ در اوایل ظہور ارواح نصیبہ اہل سعادت گردیدہ و بعد از خلقت اشباح در تہ لطیفہ عقل مکنون
شدہ و شعاع او در لطائف باطنہ انسانیہ بانواع رنگارنگ و الوان گوناگون ظہور فرمودہ مثل ظہور
شعاع بسیط آفتاب در شیشہای مختلفۃ الالوان و الاشکال و بانوار قاہرہ غیبیہ مثل نزول کتب سماویہ و
وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای عظام انبساط و انشراح یافتہ نہ آنکہ تحقیق این انوار غیبیہ

سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی می شود بلکه آن نور قدسی از ازل الآزال در نفوس مودع ست و این انوار غیبیه سبب انبساط و انشراح آن گردیده پس اگرچه سالکان راهِ ولایت و طالبان راه نبوت در مبادی احوال چنان بخیال آرند که ادراک حق جل و علا بلطیفهٔ قلب یا بلطیفهٔ سر یا بلطیفهٔ خفی یا امثال آن مارا حاصل شده یا بسبب نزول کتب سماویه و وجود انبیا و اولیا مارا توجه الی الله دست داده اما اگر بحقیقت پی برند البته بدانند که سبب حقیقی توجه الی الله همان نور قدسی ست که در ازل الآزال نصیبهٔ ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را رونق بخشیده و حقیقت کتب و انبیا بسبب همان نور در ذهن ایشان قرار گرفته لهذا کسی که در ازل الآزال از ان نور محروم مانده مثل ابوجهل و ابولهب در حق او این انوار قاهره عظیمه و لطائف باطنه نهایه نفعی نمی رساند و مثل کور خلقی در عین روز روشن در مهوات و مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی در رنگ لطائف انسانیه ظهوری فرماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم در ان راه می یابد و در هر لطیفه نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف حضرت حق که مناسب آن لطیفه ست می بخشد و در لطیفهٔ دیگر نوعی دیگر ازین امور مذکوره بروی کاری آرد و این لطیفهٔ نورانیه را به حجر بحت ملقب می نمایم پس حجر بحت را در جگر عقل مثل چراغی که در پردهٔ شیشهای مختلفة الالوان افروخته باشند تصور باید کرد چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب نمایان می شود اگرچه همان نور آفتاب ست که در اجرام صیقلیه آن کواکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسهٔ گوناگون برآمده بر نظر ناظر جلوه گر گردیده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسیط آفتاب منطمس شود و چادری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات و سفلیات کشیده می گردد و حقیقتش آنست که مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبهٔ اصلیه منطمس شود و همگی فرع و اصل یک رنگ میگردد همچنین چون کار نفس کامله به حجر بحت بی پرده می افتد و تمامی البسهٔ لطائف باطنه خود را فرو میریزد یک شعاعی مقدس از حجر بحت سر بر میزند و تمامی لطائف را همرنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک از سرتاپا حجر بحت می گردد بشابه آن که در تمام بدن شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص نرگس صفت دیده وا گردد و این حال غیر آن حال است که سالک راه ولایت را در مبادی سلوک طاری می شود که قلب ایشان وسعت میگیرد و تمام بدنِ ایشان در آن گم

می شود پس ہمہ وجود ایشان قلب می شود چہ این حال در جنب انبساط حجر بحت حکم قطرہ بنسبت دریای خضر ہم
نمی دارد چہ عنایت اینحال آنست کہ تمام وجود سالک آلۂ ادراک تجلی قلبی گردد و مآل آنحال آنست کہ تمام باطن
آن صاحب کمال واسطۂ ادراک ذات بحت شود شتان بینہما قصہ کوتاہ شخصیکہ تمام وجودش قلب گردیدہ در جنب
شخصیکہ تمام باطنش حجر بحت شدہ چہ رتبہ داشتہ باشد چون شخصی کامل باین مقام میرسد اموریکہ دیگران را
باعث کدورت و قبض میگردد در باطن این شخص اصلا اثر آن راہ نمی یابد بشابہ آنکہ شخصی مزاولت علوم دقیقہ
می کند وہمہ کاروبار او تعلق بقوت عاقلہ میدارد اموریکہ باعث کدورت حواس ظاہرہ می شود مثل حدوث پردہ
رو بروی چشم یا پنبہ در سوراخ گوش ہیچگونہ در کار او خلل نخواہد انداخت نیست آنچہ از تصویر این مقام و حیطہ تحریر
و نطاق تقریر گنجایش می تواند کرد اما کنہ آن مقام فَوْقَ الْوَرَاءِ ثُمَّ وَرَاءَ الْوَرَاءِ +
فائدہ + الواح خواطر طالبین راہ نبوت بسبب استیلای حب ایمانی و رسوخ فنای ارادہ از نقوش امانی
مصفا و مبرا می گردد بحدیکہ طلب ہیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت ہیچ نعمتی از نعم کونین در حیز قلب
ایشان استقرار نمی گیرد و التفاتی بسوی نزہات دنیا و عقبی از صمیم دل ایشان سر بر نمی زند حتی کہ یکبار اسم
مبارک اللہ کہ بزبان او جاری شدہ اگر بمقابلۂ آن آلای ہر دو جہانی بخشند و بسوی مبادلت این طاعت
یسیرہ منعمای کونین ترغیب نمایند ہر آئینہ در حق او مثابہ سب و شتم خواہد بود القصہ صاحب این حال ہمہ
اعمال برای استرضای حضرت ذی الجلال بجا می آرد و پس وَالَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ
يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ بیان شان اوست چون ارباب این طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمدارج
عالیہ ترقی می فرمایند در مناصب رفیعہ قائم می گردند در دل ایشان رغبتی بسوی امور ملائمۂ طبیعت از مرغوبات
کونین و طلب آنہا و کراہتی از امور منافرۂ طبیعت از مکروہات دارین و فرار از آنہا حادث می شود لیکن نہ باین
وجہ کہ بمقابلۂ طاعات خود مستدعای مرغوبی یا ازالۂ مکروہی نمایند حاشا و کلا چہ این بزرگواران اعمال خود را
از آن خود نمی دانند حتی کہ بمقابلۂ آن امیدوار جزائی باشند بلکہ چنانکہ شخصے از رعایای بادشاہ عالیجاہ در طلب
استرضای او مدتی دائم و سرگردان ماندہ و در مناصب خدام سلطنت مثل سپہگری و جماعت داری و امثال آن
انتقالات و تحولات ورزیدہ و بآخر در مقام قبولیت و رضامندی سلطانی و کفالت و وکالت شاہی پایہ بلند

یافته و بجیلهٔ خاص ملقب گردیده پس رجحال او را پایه طلب مرغوباتی که زیر حکومت مولای او موجود و در مملکت او
متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش مے تواند کرد نه باین وجه که آنچیز را
بدل علاقه چاکری خود داند یا جزای ادای خدمات خود پندارد چه مثل این طلب در حق او عیبی است بس قبیح
که خود را از مرتبهٔ عالی فروتر آورده در زمرهٔ اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای این علاقه همین است
که جمیع حاجات خود را که از جملهٔ آن طلب مرغوبات و تعوذ از مکروهات است مستدعا از مولای خود نماید پس هم چنین
وقتیکه ارباب این کمال باصطفا و اجتبا و مقبولیت و محبوبیت فائز می شوند و قدم راسخ در مقعد صدق نصیبهٔ ایشان
می گردد و بلحوق رفیق اعلی فائز می گردند و به بنده خاص و عبد باختصاص ملقب می شوند البته میلانی بسوی
امور مرغوبه از این بنا بر دخول آن امور در خزائن مولای خود و عدم انجام آنها از طلب امری از امور اگرچه پس
رفیع و بدیع باشد بسبب رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان حادث می شود نه بر وجهیکه آن امور
را بنا بر جزای اعمال خود طلب نمایند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقهٔ عبودیت رونق گیرد لهذا طلب حظوظ نفسانیه
در حق ایشان موجب ازدیاد قرب می باشد نه موجب بعد + نظم + موسے اندر درخت آتش دید +
سبز تر می شد آن درخت از نار + شهوت و حرص مرد صاحب دل + این چنین دان این چنین انگار +
القصه چون ارباب این کمال باین مقام و حال می رسند بسبب اختلاف استعدادات جبلیه دو فریق می گردند قومی
بسبب کمال علو منصب خود و شدت رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات و مکروهات کونین و مصائب
و مشکلات دارین را از اموری خسیسه و دنیه دانسته التفاتی بسوی طلب مرغوب و فرار از مکروه و ازالهٔ مصائب و
استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان سر بر نمیزند نه بسبب هجوم سکر محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب
بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان و دنو این امور مذکوره و الحق که پایهٔ ایشان بس بلند است از آنکه بامثال
این امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج بآن مناصب علی است از آنکه فرحی دیگر طلب
نمایند اگرچه او را پایهٔ عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعای او واجب
الاجابت و تعوذ او وجب القبول گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات و
طلب مرغوبات و استرداد مکروهات سعی و شفاعات بنا بر استحکام علاقهٔ عبودیت و اظهار حاجت که شعار بندگی است

وبنا بر رحمت بر اہلِ اضطراب و الحاجات چالاک و سرگرم میباشند و قومی دیگر ہم مشرب فریق ثانی میباشند کہ در دل ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث می شود ولیکن بسبب کمال تاب و غایت اعتماد بر کفالت حضرت حق با وجود کمال اعتقاد احاطہ علم ازلی بسرائر اشیا و بواطن امور بلسان حال اکتفا کردہ و زبان قال را در اکثر احوال بعمل نمی آرند کہ حَسْبِیْ سُؤَالِیْ عِلْمُہٗ بِحَالِیْ بیان شان امثال این اعیان ست و حق جل و علا البتہ دعای حالی ایشان قبول می فرماید و حوائج قلبیہ ایشان را انجاح می نماید باین جہ کہ مقتضای قلبی ایشان را خود بخود بلا تقریب برروی کار می آرد و ایشان را بلکہ سائر عظمائی محافل قرب را مطلع می سازد کہ ایجاد این امر محض برای استرضائی ایشان و تنفید اقتضای قلبی ایشان متحقق گردیدہ و این امر باعث مزید اعتبار و مورث کمال افتخار ایشان می گردد و ایشان را وجاہتی بس رفیعہ بسبب این معاملہ در امثال و اقران خود بدست می آید ✚

فائدہ - اگرچہ تفضیل یک فرقہ ازین فرق ثلثہ بر فرقتین اخرئین من جمیع الوجوہ غلط محض و خطاء صریح است ع ہر گلے را رنگ و بوئی دیگر است ✚ لیکن قوم ثالث را بنظر ازدیاد اعتبار و جاہ در ملا راعلی بر قوم ثانی تفضیلی کہ ہست بر ہیچ یکی از اہلِ فطانت پوشیدہ نیست و ہمچنین قوم ثانی را بنظر ظہور مقتضیات علاقہ عبودیت و حصول مقام وساطت فی ما بین الرب و خلقہ در وصول فیوض غیبیہ بجمہور ناس بسبب سعی ایشان در شفاعات بر قوم اوّل تفضیلی کہ ہست بر ہیچ یکی از عقلا پوشیدہ نیست والعلم عند اللہ ✚

خاتمہ - در بیان پارہ از واردات و معاملات کہ حضرت ایشان را در اثنای سلوک ہر دو طریق پیش آمدہ اگرچہ نفس این کمالات ہدایت آیات کہ این کتاب مستطاب بر آن مشتمل شدہ بر حقیقت خود حجت قاطع و برہان ساطع است لیکن از بسکہ درین جزوی از زمان اکثر ناس قال را بحال می شناسند حال را بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی کہ در حق متکلم آن کلام تقلید ا بہم رسانیدہ اند میباشد حالانکہ اہل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بہم رسد لہٰذا این کتاب مستطاب را بر پارہ از کلام کہ مبین ماخذ مضامین او باشد مذیل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین را بسبب اطلاع بر ماخذان کہ حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ کردہ و از کہ استفادہ فرمودہ اند اطمینان حاصل شود پس باید دانست کہ حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت مناجات لاسیما در نماز و تعظیم شرع

شریف و وفور رغبت در اتباع سنت و کمال نفرت از تلوث بدعت و میلان طبعی بسوی طاعات و کراهیت جبلیه از معاصی
و سیئات در خردسالی بر ایشان ظاهر و باهر بود بالقصه آثار طهارت جبلیه در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار
سعادت ازلیه بر جبین مبارک ایشان هویدا بود تا اینکه مفتاح کنوز سعادات که ابواب مغلقه هر دو طریق یعنی
طریق نبوت و طریق ولایت باعانت آن کشاده گردد حضرت ایشان را بدست آمد و آن تحصول ملازمت جناب
هدایت مآب قدوه ارباب صدق و صفا زبده اصحاب فنا و بقا سید العلما و سند الاولیا حجة الله علی العالمین وارث
الانبیاء و المرسلین مرجع کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز متع الله المسلمین بطول بقائه و اعزنا و
سائر المسلمین بمجده و علائه است و حضرت ایشان از آنجناب ایشان در طریقهٔ نقشبندیه شرف بیعت حاصل
شد و از همین حصول بیعت و برکت توجهات آنجناب معاملاتی بس شگرف رو نمود که بسبب همان وقائع عجیبه
کمالات طریق نبوت که مجملا در بدو فطرت مندرج بود به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر احسن وجوه جلوه
گر دید اول و افضل آن معاملات اینست که حضرت ایشان جناب رسالت مآب را صلوات الله و سلامه علیه
در منام دیدند و آنجناب سه خرما بدست مبارک خود حضرت ایشان را خورانیدند بوضعیکه یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفته در دهن حضرت ایشان می نهادند و بعد از آن که بیدار شدند در نفس خود اثری از آن رویای
حقه ظاهر و باهر یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد از آن روزی جناب ولایت مآب
علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیدة النسا فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها را بخواب دیدند پس جناب علی مرتضی
حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشان را خوب شست و شو کردند مثل شست و شو
کردن آبا مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمة الزهرا لباسی بس فاخره بدست مبارک خود ایشان را پوشانیدند
پس بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و اجتبای ازلی که در ازل الازال مکنون بود
بر منصه ظهور رسید و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقائع
متکاثره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشان را بدست قدرت خاص خود
گرفته و چیزی را از امور قدسیه که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا این چنین داده ام
و چیزهای دیگر خواهم داد و تا اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت نمود حضرت دران ایام

علی العموم اخذ بیعت نمی کردند بنا بر علیه ملتمس آن شخص را هم قبول نفرمودند آن شخص بیش از بیش الحاح کرده که حضرت ایشان بآن شخص فرمودند که یک دو روز توقف باید کرد بعد ازان هر چه مناسب وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنا بر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند و عرض نمودند که بنده از بندگان تو استدعا می کند که بیعت بمن نماید بر تو دست مرا گرفته هر که درین عالم دست کسی می گیرد پاس دستگیری همیشه کند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس دران معامله چه منظور است ازآن طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکها باشند هر یک را کفایت خواهیم کرد القصه امثال این وقائع و اشباه این معاملات صدها در پیش آمد تا این که کمالات طریق نبوت بذروه علیا خود رسید و الهام و کشف بعلوم حکمت آنجا پیدا نیست طریق استفاده کمالات راه نبوت واما طریق استفاده کمالات راه ولایت پس اوّل باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات معین کرده اند و هر یکے ازین امور در نفس طالب اثری احداث می کند و بسبب توارد ثمرات اشغال یک امری مستقر در نفس طالب حادث می شود که آن طالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط می دارد و همان امر موجب علاقه آن طالب است بحضرت حق جل و علا آن امر دائما در نفس طالب موجود می ماند و اگر بسوی این امر ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در جوهر نفس او کامن می ماند و این امر را در عرف قوم نسبت می گویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانشمندی یا صنائع دیگر مثل موسیقی یا حدادت یا صباغت می کند البته در نفس آن شخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که انرا ملکة الصناعة میگویند و آن ملکه دائما در نفس آن شخص مستقر می ماند خواه آن شخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری چون این شخص بآن ملکه التفات می کند و اورا بر روی کار می آرد آثار آن بر منصه ظهور میرسد والا در پرده کمون مخفی می ماند چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که اگر چه عادت الله برین قانون جاری شده که نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق خرق عادت بعضی نفوس کامله را اولا نسبت حاصل می شود و بعد ازان مبادی آن مثلا عادة الله برهمین قانون جاری شده است که مضامین کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی نفوس کامله را بطریق خرق

عادت اولا بر ہمان مضامین لطیفہ اطلاع می بخشند و آنرا در اصطلاح قوم علم لدنی می خوانند و آن فنون ادبیہ
بدست ایشان ثانیاً می آید بلکہ احیاناً در تحصیل مبادی باساتذہ این فنون محتاج می شوند مثل احتیاج دیگران
دیگر بلکہ احیاناً از مبادی عاری می مانند القصہ حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثہ یعنی قادریہ و چشتیہ و نقشبندیہ
قبل از مبادی حاصل شدہ اما نسبت قادریہ و نقشبندیہ پس بیانش آنکہ بسبب برکت بیعت دمین توجہات
آن جناب ہدایت مآب روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند
متوجہ حال حضرت ایشان گردیدہ و تا قریب یکماہ فی الجملہ تنازعی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت
ایشان ماندہ زیرا کہ ہر واحد ازین ہر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان بتمامہ بسوی
خود می فرمود تا اینکہ بعد انقراض زمانہ تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روزی ہر دو روح مقدس بر
حضرت ایشان جلوہ گر شدند و تا قریب یک پاس ہر دو امام بر نفس نفیس حضرت ایشان توجہ
قوی و تاثیر زور آور می فرمودند تا اینکہ در ہمان یکپاس حصول نسبت ہر دو طریقہ نصیب حضرت ایشان
گردیدہ و اما نسبت چشتیہ پس بیانش آنکہ روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور حضرت خواجہ
خواجگان خواجہ قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سرہ العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقد مبارک ایشان
مراقب نشستند درین اثنا بروح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آن جناب بر حضرت ایشان
توجہی بس قوی فرمودند کہ بسبب آن توجہ ابتدای حصول نسبت چشتیہ متحقق شد بعد مرور مدتی ازین واقعہ
روزی در مسجد اکبر آبادی واقعہ بلدہ دہلی حرسہا اللہ تعالی عن آفات الزمان در جماعت از مستفیدان
خود نشستہ بودند چنانچہ کاتب الحروف ہم در سلک عتبہ بوسان آن محفل ہدایت منزل منسلک بود
ہمہ حضاران محفل سر بجیب مراقبہ فرو بردہ بودند حضرت ایشان بر ہمہ مستفیدان توجہی فرمودند بعد
انقراض آن مجلس ملائک مانس بکاتب الحروف متوجہ شدہ فرمودند کہ امروز حق جل و علا بمحض عنایت
خود بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیہ بما ارزانی داشت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریقہ چشتیہ
بازوی ہمت کشادند و تجدید اشغالیکہ این کتاب مستطاب بر آن محتوی گردیدہ فرمودند نسبت
طریقہ استفادہ نسبت ثلثہ و اما استفادہ سائر نسب مثل نسبت مجددیہ و شاذلیہ و امثال آن پس

باید دانست کہ کمالات راہ نبوت دیدہ بصیرت ارباب کمال را کحل بکحل قدسی می گردانند و بسبب کحل
قدسی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی مے پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم وا میگردد حتے کہ ایشان
بہر چیز یکہ التفات کنند و حقائق دروقائق آن چیز را کما حقہ فراغور استعداد خود دریابند پس گو یا کہ جمیع
نسب ولایت در کمال سالک راہ نبوت مجملاً مندرج میباشد ہمیں کہ او نای التفات بسوی چیزی متحقق شد
حقیقت آن چیز بتمامی شرح و بسط خود پیش روی بصیرت حاضر گردید ندانی کہ مقصود ازین کلام تفضیل سالک
راہ نبوت ست بر ائمہ طرق ولایت بلکہ مقصود ازین کلام انیست کہ در نفس سالک راہ نبوت نوری قدسی
حادث می شود کہ بسبب آن نور ادراک نسبت ہر صاحب نسبت گو کہ افضل و اعلی باشد می توان کرد چنانکہ
در مجمع النور قوت باصرہ نہادہ اند کہ بسبب آن قوت ادراک ہر جسم مشرق بقدر حدت وضعف خود می کند
اگرچہ اشراق آن جسم اعلی و اقوای از نور بصری باشد واللہ اعلم + واما خذ مبادی پس باید دانست کہ تعین
اشغال و اذکار و مجاہدات و مراقبات فی الحقیقت ظل تشریع است و کسی کہ در مقام قرب الفرائض قائم می شود
اگر آن عزیز از قسم انبیا می باشد لابد کہ صاحب شریعت مجددہ می شود والا تعین اوضاع طرق موصلہ الی اللہ از
جذر طبیعت او فوارہ صفت می جوشد دران تعلیم و تعلم را گنجایش نیست +

فائدہ + درین کلامی چند کہ مشتمل بر اشارت اجمالیہ معاملات حضرت ایشان است فوائدیست بس جلیلہ و منافع
ایست بس عظیمہ از ان جملہ است آنچہ در صدر کلام مرقوم شد و از ان جملہ تحدیث بنعمت اللہ است کہ امتثال امر
وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ دران صورت می بندد و از ان جملہ ایقاظ غافلین است کہ ہر کسی کہ طالب حق
جل و علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر برآوردہ او را ہدایتی بسوی مقام مطلب یابی خود
متحقق گردد و از ان جملہ تنبیہ جہلاء اہل زمان است کہ ولایت از ممتنعات عقلیہ شمردہ و منحصر بر اوائل این امت
دستہ قائل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوۃ شدہ اند وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَالْحَمْدُ
لِلّٰہِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَّظَاهِرًا وَّبَاطِنًا وَصَلَّی اللّٰہُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِہٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ وَسَلَّمَ

تمّت

برائٹ پریس لاہور

فہرست مضامین صراط مستقیم